

بسمه تعالی

# فرا تحلیل‌هایی بر آسیب‌های اجتماعی و فرهنگی در جامعه

## نمونه موردی ایران

دکتر کاوه احمدی علی آبادی

کتابخانه مجازی ایران

www.IrPDF.com

## فهرست مطالب

مقدمه

تبیین مهاجرت نخبگان و دگراندیشان

یا فرار مغزها از جامعه

شکاف نسل ها و وندالیسم در جامعه ما

زیباشناسی تطبیقی در خانواده های ایرانی و غربی

طراحی در خانواده ها؛ فرش، سفره آرای و میهمانی

معضل کنش های اجتماعی

نقش تربیت خانواده و مدرسه

در شکل گیری جوامع بسته و جوامع باز و آزاد

جمع بندی فراتحلیل ها

## مقدمه

این تحقیقات و فراتحلیل‌ها حاصل سال‌ها مطالعات و بررسی‌ها نگارنده است؛ چه زمانی که به شکلی فردی به پژوهش‌شان پرداخته است و چه هنگامی که دبیر کمیته پژوهشگران مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدن‌ها و سرپرست برنامه‌ریزی بلندمدت بخش اجتماعی- فرهنگی در دفتر آمایش سرزمین سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی بوده است و حتی مدت کوتاهی که با جهاددانشگاهی علوم پزشکی دانشگاه شهید بهشتی همکاری داشته است. نتایج این تحقیقات حاصل سال‌ها کوشش‌های مستمر بوده که تنها مرحله جمع‌بندی و گزارش‌دهی آن مدت یکسال طول کشیده است؛ مدتی که به تنظیم، جمع‌بندی و ارایه آن مبادرت ورزیده شده و امید است مورد توجه محققان، منتقدان، سیاستگذاران، برنامه‌ریزان و مسئولان و کارگزاران قرار گیرد. تشابهات موجود در برخی از بخش‌های مقالات به سبب فصول مشترک و به ویژه چارچوب نظری مشترکی است که پژوهش‌های انجام شده با استناد به آن‌ها شکل گرفته اند.



## تبیین مهاجرت نخبگان و دگراندیشان یا فرار مغزها از جامعه

### چکیده

در این اثر کوشش ما آن بوده است تا به عوامل و زیرساخت های اجتماعی - فرهنگی نامحسوسی به پردازیم، که پدیده فرار مغزها از بطن آن ها برمی خیزد و در فرایندی ممتد در نهادهای مختلف خانواده، پرورشی و سایر نهادهای اجتماعی پدید می آید. این که برخی از جوامع پیشرفته از امکانات بالقوه و بالفعل بیشتری نسبت به سایر جوامع برخوردارند، پدیده ای است که عمدتاً با فرار مغزها یکسان پنداری می شود. مهاجرت نخبگان، پدیده ای است طبیعی که علاوه بر جامعه ما، بسیاری از جوامع دیگر نیز با آن رو به رو هستند که از انواع مزیت های نسبی جوامع پیشرفته در مقایسه با جوامع دیگر ناشی می شود. در حالی که، فرار مغزها، آسیبی اجتماعی است که از عدم توانمندی یک جامعه در جذب جهان بینی فردی نخبگان و دگراندیشان در کل فرهنگ و جهان بینی جمعی جامعه برمی خیزد و با تقابل آن دو جهان بینی، منتهی به آن می شود که نخبگان و دگراندیشان احساس کنند دیگر نمی توانند در جامعه خود زندگی کنند. چرا که تقابل جهان بینی فردی شان با جهان بینی جمعی جامعه خود به مرحله ای رسیده است که در بدترین شرایط حذف می شوند و در بهترین شرایط، خلاقیت شان مورد استفاده قرار نمی گیرد. تحقیقاتی که در خارج از

کشور در این مورد صورت گرفته بسیار زیاد است و ما برحسب  
دسترسی و ارتباط با عواملی که در تألیف خود مدنظر داریم، از  
برخی از آن ها استفاده کرده ایم.  
**واژگان کلیدی:** فرار مغزها، مهاجرت نخبگان، جهان بینی فردی،  
جهان بینی جمعی، دگراندیش.

## مقدمه

فرار مغزها، پدیده‌ای است که کشور ما مدت‌ها با آن مواجه است و شناخت آن، علل پدیده آورنده‌اش و راه‌های کنترل آن، چیزی بیش از جابجایی برخی از نخبگان بنا بر تفوق امکانات برخی از کشورها دارد و مبانی کلان اجتماعی و فرهنگی آن، ریشه در الگوهای متفاوت هنجاری و رفتاری حاصل از تعاملات افراد در جوامع مختلف دارند.

تحقیقاتی که در کشور ما در زمینه فرار مغزها صورت گرفته بسیار است، ولی آن‌ها عمدتاً پدیده مهاجرت نخبگان را مورد بررسی قرار داده‌اند (امیرخانی، ۱۳۸۳: ۹-۳۴)، از این روی بر متغیرهای مربوط به آن متمرکز شده‌اند، در حالی که در این تألیف، ما مشخصاً با جدا ساختن پدیده‌های فرار مغزها از مهاجرت نخبگان، به طرح مسئله، پرسش‌ها و پاسخ‌هایی می‌پردازیم که به آسیب اجتماعی فرار مغزها معطوف است. در تحقیقات فوق بر عوامل و متغیرهایی متمرکز شده‌اند، که به شکلی مستقیم یا غیرمستقیم بر بینش و تمایل افراد در اقامت یا مهاجرت در کشوری بدان توجه دارند.

## طرح مسئله

اکنون ما در کشور خود با عارضه‌ای به نام فرار مغزها مواجه هستیم که به هیچ وجه نباید با پدیده مهاجرت نخبگان اشتباه گرفته شود. این که برخی از جوامع پیشرفته از امکانات بالقوه و بالفعل بیشتری نسبت به سایر جوامع برخوردارند، پدیده‌ای است که عمدتاً با فرار مغزها یکسان پنداری می‌شود. "مهاجرت نخبگان"، پدیده‌ای است طبیعی که نه تنها جامعه ما، بلکه تقریباً تمامی جوامع با آن رو به رو هستند که بر اثر تفوق نسبی در حوزه‌های مختلف اقتصادی، تکنولوژی، اجتماعی و فرهنگی برخی از جوامع در مقایسه با جوامع دیگر به وجود می‌آید. در حالی که، فرار مغزها، عارضه، آسیبی اجتماعی یا به عبارت دقیق‌تر فاجعه‌ای است که از عدم توانمندی یک جامعه در جذب جهان‌بینی فردی نخبگان و دگراندیشان در کل فرهنگ و جهان‌بینی جمعی جامعه برمی‌خیزد و با تقابل آن دو جهان‌بینی، منجر به آن می‌شود که نخبگان و دگراندیشان احساس کنند دیگر نمی‌توانند در جامعه خود زندگی کنند. چرا که تقابل جهان‌بینی فردیشان با جهان‌بینی جمعی جامعه خود به مرحله‌ای رسیده است که در بهترین شرایط، خلاقیت شان مورد استفاده قرار نمی‌گیرد و در بدترین شرایط حذف می‌شوند. تا این مرحله، پدیده فرار مغزها هیچ ارتباطی با جوامع پیشرفته و توانمندی افزون تر آن ها ندارد، بلکه عارضه‌ای است که کاملاً مربوط به جوامعی می‌شود که نخبگان در آن ظهور می‌کنند و برخاسته از جامعه‌ای است که به سبب عدم توانایی در جذب



جهانبینی فردی اعضایش در کل جهانبینی جمعیش، نخبگان خود را به معنای دقیق کلمه "فراری" می‌دهد. در این اثر کوشش ما بر این است تا پس از شناسایی علل و ریشه‌های چنان تعارضی در نهادهای مختلف اجتماعی به دورنمایی برای برطرف ساختن یا تقلیل آن دست یازیم.

### نوع پژوهش و روش‌شناسی

این اثر، پژوهشی بنیادی است. بدین معنی که برای پاسخگویی به پرسش‌هایی که بدنبال علل باورها و رفتارهای اجتماعی است به نظریه تعاملی - تناقضی دست یافته است که فرار مغزها تنها بخش کوچکی از آن رفتارها را تشکیل می‌دهد. تعاملی از نقطه نظر موضوع پژوهش، چون بر اثر نحوه تماس افراد با دنیای پیرامون شکل می‌گیرند و تعاملی از زاویه روش، چون در طی تعاملات مداوم با گزاره‌های مشاهده، گزاره‌های کلی (نظریات) خود را استخراج می‌کند. تناقضی به جهت موضوع، زیرا هر برنامه مغزی در یک سطح از منطق خاص خود تبعیت کرده که با منطق برنامه مغزی دیگر که در سطحی دیگرست، متناقض است، و تناقضی به سبب روش، از آن روی که روند استخراج نظریات به گونه‌ای است که در بسیاری از موارد با استخراج گزاره‌هایی متناقض با گزاره‌های پیشین به پیش می‌رود، به طوری که گاه با رد مفروضات نظریات پیشین تحقق می‌یابند. این پژوهش با استفاده از روش اسنادی به جمع آوری اطلاعات پرداخته است (احمدی، ۱۳۸۰).

### چارچوب نظری

یکی از مهمترین موضوع هایی که در گستره جامعه‌شناسی مطرح بوده و هست، جایگاه و حدود آزادی فرد در تعقیب خواسته‌ها، ایده‌ها، باورها و رفتارهایی است که در تقابل با ایده‌ها، باورها و رفتارهای جامعه قرار می‌گیرد و دستاوردهایی که کیفیت این تقابل به دنبال دارد. مکاتب فکری و نظریات علمی مختلف هر یک از زاویه دید خاص خود به این پدیده پرداخته‌اند.

بر طبق نظریات مکتب کنش متقابل نمادی، افراد از "خود"، دو تعریف متفاوت در ذهن شان دارند، "من فاعلی"<sup>(۱)</sup> و "من مفعولی"<sup>(۲)</sup> (Mead. G.H, 1967: 175). من فاعلی شامل کلیه انگیزه‌ها، ایده‌آل‌ها، تصورات، ارزش‌ها و برداشت‌های شخصی افراد است. در حالی که، من مفعولی برمی‌گردد به تمامی ایده‌ها، تفکرات، هنجارها، ارزش‌ها و برداشت‌هایی که سایرین به ما انعکاس داده و در ذهنمان نقش می‌بندد (I bid, 176). منظور از "خود" نیز، یک فرایند و توانایی هوشیار انسان در واکنش نسبت به خویش است (ریتزر، ۱۳۷۴: ۲۷۹ - ۲۸۰). همین مسئله از دیدگاه نظریه تعاملی - تناقضی<sup>(۳)</sup> به گونه‌ای دیگر و نه تنها با گستره شمولی وسیع‌تر مطرح می‌شود، بلکه همواره از تعامل حاصل می‌شود، که برخی فردی و برخی جمعی است. آن‌ها تمامی تعاریف اشیاء، افعال، پدیده‌ها، موجودات و حتی تصورات و تخیلات را در برمی‌گیرد. بدین معنی که، افراد از نقطه‌نظر تعاملات خودشان، تعاریفی را از تمام موجودات دنیای پیرامون در ذهن شکل

می‌بخشند که جهان‌بینی فردی<sup>(۴)</sup> نامیده می‌شود (احمدی، در دست تألیف: ۲۸۲-۲۸۳). در حالی که، از تعاملات سایر افراد جامعه نیز تعاریفی در اذهان شکل می‌گیرد که فصول مشترک اش به شکل دیدگاه جمع به فرد عرضه می‌شود که آن را در ذهن تثبیت می‌کند و جهان‌بینی جمعی<sup>(۵)</sup> نام دارد (همانجا، ۲۸۳-۲۸۲). به بیان دیگر، باورها، رفتارها، آرزوها، علایق و حتی تخیلات فرد یا افراد تنها به وسیله تعاملات شان تعیین می‌شود. افراد می‌بینند، تصور می‌کنند، برگزیده یا اجتناب می‌کنند و خلاصه پسندیده و رفتار می‌کنند، یا متنفر شده و دوری می‌گزینند، آن گونه که تعاملاتشان تعریف می‌کند. اما این تعاملات تمایزاتی با هم دارند. هر فردی از آمال، آرزوها، ایده‌ها، سلایق، باورها و رفتارهایی برخوردار است که بر حسب تعاملات شخصی‌اش کسب کرده و می‌تواند منحصر به او باشد که "جهان‌بینی فردی" او را می‌سازد. در مقابل در محیط خانوادگی و محیط اجتماعی زندگی می‌کند که بر حسب تعاملات آن آمال، آرزوها، ایده‌ها و سلایق جامعه را به او انعکاس می‌دهد که جهان‌بینی جمعی او را شکل می‌بخشد. منظور از جهان‌بینی جمعی، جهان‌بینی دیگران نیست، بلکه فصل مشترکی از جهان‌بینی دیگران است که در قالب سنت‌ها، ارزش‌ها، عرف‌ها و حتی در صورت منطق و عقل سلیم متجلی می‌شود.

در این شرایط تفاوت و تناقضی بین جهان‌بینی فردی و جمعی وجود دارد که در حقیقت بیان‌کننده همان تعاریف متمایزشان است که در گزینش‌ها، تصمیمات و عملکردها و در قالب تقابل و

تصادم با یکدیگر روبرو می‌شوند. این تقابل هنگامی که بین اندیشمندان و روشنفکران با جهان‌بینی جمعی یک جامعه بروز کند می‌تواند دستاوردهای مختلفی را به بار آورد که فرار مغزها تنها یکی از تجلیات آن است. اما پیش از آن که به موضوع فرار مغزها بپردازیم، ضروری است تا به فرایندی توجه کنیم که منجر به وقوع فرار مغزها می‌شود.

### تقابل جهان‌بینی فردی و جمعی

هر گاه جهان‌بینی جمعی در یک جامعه به گونه‌ای باشد که درصدد یک‌رنگ کردن هر چه بیشتر جهان‌بینی فردی برآید، جهان‌بینی فردی دو راه در پیش روی دارد. یا جهان‌بینی جمعی را پذیرفته و با گذشت از خواست های فردی، به نفع جهان‌بینی جمعی کنار می‌رود و در نتیجه فردیت رشد نکرده و تضعیف می‌شود و در نهایت مانع از تحقق خلاقیت می‌شود، یا به مقابله برمی‌خیزد که نتیجه این مقابله می‌تواند در جهت اعتلای شخصیت فرد، خلاقیت و شناخت نوین مؤثر افتد. ولی این اعتلا در چه جهتی صورت می‌گیرد؟ در جهتی که تصادم و تقابل صورت گرفته است و سایر موارد توافق بلااستفاده باقی می‌مانند. نتیجه این تقابل در هر دو صورت فوق عاید جامعه‌ای نمی‌شود که در آن جهان‌بینی جمعی در صدد هم‌رنگ و هم محتوی کردن جهان‌بینی فردی برمی‌آید. چرا که حرکت افراد در جهت اعتلای جهان‌بینی فردی شان، چون در کنار جهان‌بینی جمعی در کل فرهنگ جامعه جذب نمی‌شود،

بهره آن به جامعه نمی‌رسد، بلکه عاید فرهنگ و جوامعی می‌شود که بتواند جهان‌بینی‌های فردی را در کنار جهان‌بینی جمعی، در کل فرهنگ جامعه جذب کند، و این همان پدیده‌ای است که به شکل "فرار مغزها" متجلی می‌شود. به بیان دیگر، فرار مغزها پدیده‌ای است که علل تحقق آن را، نه باید در توطئه برخی از جوامع بر علیه جوامع دیگر دانست، نه پدیده‌ای اتفاقی که بتوان با پند و اندرز یا خواهش و تشویق عده‌ای، مانع از تحقق آن شد. فرار مغزها فرایندی است پیوسته و طولانی که از عدم توانایی جامعه مرجع در جذب جهان‌بینی فردی دگراندیشان و نخبگان در کل جهان بینی جمعی جامعه مرجع شروع شده با تقابل جهان بینی فردی با جهان‌بینی جمعی جامعه مرجع ادامه یافته و با جذب جهان‌بینی فردی نخبگان و دگراندیشان در جهان‌بینی جمعی جامعه‌ای که توانایی و ظرفیت هضم آن را در کل فرهنگ خود داراست به پایان می‌رسد. توجه به نکات فوق بسیار ضروری است، چرا که اکثراً "مهاجرت نخبگان" به جوامع پیشرفته را با فرار مغزها اشتباه گرفته می‌شود.

#### ۱. فرار مغزها یا مهاجرت نخبگان؟!

بر طبق آمارهای منتشر شده در سال ۱۹۸۸ در ایالات متحده آمریکا، مهاجرت نخبگان به کشورهای عضو (OECD)<sup>(۹)</sup> نشان می‌دهد که وضعیت ایران، کره جنوبی و فیلیپین قابل تأمل است. بدین معنی که ایرانیانی که دارای تحصیلات دانشگاهی بوده و در

کشورهای OECD مقیم هستند، ۲۵ درصد کل افراد دارای تحصیلات دانشگاهی در ایران است؟! کره جنوبی ۱۵ و فیلیپین ۱۰ درصد از تحصیلکردگان مقیم‌شان را شامل می‌شود (ارشاد، ۱۳۸۰: ۴۵). این ارقام برای کشور ما موقعی خطرناک‌تر جلوه می‌کنند که بسیاری از ایرانیانی را که مقیم ایالات متحده و کانادا نبوده‌اند، ولی به نوعی در آن کشورها زندگی می‌کنند، بر آن‌ها بیافزاییم. نخبگان پس از درک این واقعیت که جامعه‌شان توانایی طرح و بهره‌مندی ایده‌ها و افکارشان را ندارد، در جستجوی آن برمی‌آیند تا جامعه‌ای بیابند که توانمندی جذب جهان‌بینی فردی‌شان را در کل فرهنگ خود داشته باشند. تنها پس از این مرحله است که موضوع تفوق جوامع پیشرفته آغاز می‌شود. تا پیش از این برای یک نخبه یا دگراندیش پس از آزمون و خطاهای پی در پی، یک چیز مسلم می‌شود: "او دگر قادر نیست در جامعه خود به راهش ادامه دهد". به بیان دیگر، در چنین شرایطی، حتی ممکن است فرد نخبه به جامعه‌ای فرار کند که از توانایی کمتری نسبت به جامعه‌اش برخوردارست و پس از آن دریابد که به جامعه‌ای مراجعت کرده که از امکانات مناسبی برای او برخوردار نیست. ولی تا پیش از آن اصلاً مسئله جوامع دیگر و توانمندی آن‌ها مطرح نیست، زیرا آن علتی که سبب ترک دیار او شده جوامع دیگر نیست، بلکه عدم توانمندی ادامه زندگی در جامعه خود است. از این روی او ممکن است دست به هر انتخاب دیگری بزند تا از شرایطی که جامعه خودش برای او ساخته فرار کند. و پس از آن است که در

جستجوی جامعه‌ای بر می‌آید که از ظرفیت بالاتری برخوردار باشد. این پدیده در کشورهای جهان سوم و به خصوص جامعه ما به هیچ‌وجه با پدیده سرریز شدن مغزها که از مازاد بازار کار ناشی می‌شود (جعفری، ۱۳۸۷: ۸۵)، نباید یکی گرفته شود. ما با مازاد نخبه مواجه نیستیم که با کمبود آن مواجه‌ایم، از این رو به جای پدیده طبیعی سرریز شدن نخبگان با آسیب اجتماعی فرار مغزها دست به گریبانیم.

با رجوع به اطلاعات بنیاد علوم، دانشمندان و مهندسان تابعیت جو در ایالات متحده که در مورد مشخصات، نگرش‌ها و عوامل مهاجرت نخبگان از خاورمیانه به آمریکا صورت گرفته می‌توان به خوبی دید که ۹ عامل از ۱۶ عامل اصلی تنها مربوط به ناگواری شرایط وطن نخبگان مذکور بوده و ۴ مورد علاوه بر شرایط وطن، شرایط کشور میزبان نخبگان (ایالات متحده) مدنظر بوده و جنبه مقایسه‌ای داشته است و تنها ۳ مورد صرفاً به شرایط خاص کشور میزبان مربوط بوده است (رجوع شود به جدول شماره ۱). با جدولی که ما از اطلاعات بنیاد علوم به تفکیک عوامل استخراج کردیم می‌توان دریافت که در کشورهای جهان سوم فرار مغزها تا چه حد از مهاجرت نخبگان اساسی‌تر و تعیین کننده‌تر است (رجوع شود به جدول شماره ۲). چشم اندازهای ناامید کننده در وطن، حقوق اندک برای حرف مورد نظر در وطن، تنفر از نظام طبقاتی اجتماعی در وطن، عدم وجود حرفه‌ای برای بهره‌گیری از مهارت‌ها در وطن، وضعیت شغلی پایین در وطن، استقلال شغلی پایین در وطن، بالا

بودن مالیات ها در وطن، تنفر از شرایط سیاسی وطن و فرصت های مطالعاتی غیرکافی در وطن شامل ۹ عاملی است که فرار نخبگان و دگراندیشان را شکل می‌بخشند. ازدواج با شهروند ایالات متحده، داشتن بستگان در آمریکا و کنجکاوی در مورد آمریکا از ۳ عاملی است که به فرار مغزها مرتبط نیست و نوعی مهاجرت نخبگان را در برمی‌گیرد و ۴ عامل رسیدن به استانداردهای بالاتر زندگی، بهتر کردن فرصت ها برای کودکان، بهبود فرصت های استخدامی همسر و بهبود فرصت های فرهنگی از جمله عواملی هستند که مشترکاً بر پدیده‌های فرار مغزها و مهاجرت نخبگان تأثیر دارند (رجوع شود به جداول ۱ و ۲).

اما ظرفیت بیشتر جوامعی که نخبگان و دگراندیشان را جذب می‌کنند، از کجا ناشی می‌شود؟ اشتباه نکنید، توانمندی و ظرفیتی که از آن سخن می‌گوییم چیزی نیست که ناگهان پدید آید. به عبارت دقیق‌تر پست ها و مشاغلی که در جوامع پیشرفته وجود دارند، خالی نیستند تا نخبه‌ای از جامعه دیگر آمده و آن را پر کند! آن پست ها توسط افراد دیگر اشغال شده‌اند، ولی جامعه، مراکز علمی و پژوهشی، ساختاری که از ارتباط بخش های مختلف اقتصادی، تولیدی، صنعتی و خدماتی با مراکز علمی و پژوهشی پدید می‌آید و مکانیسم شایسته‌گزینی آن جامعه، از توانمندی لازم برخوردارست که نه تنها نخبگان را جذب کند، بلکه از آن ها در کنار سایر شایستگیانی که در جامعه وجود داشته و پست هایی را اشغال کرده‌اند، استفاده کند. اما شرایط ناگوار کشورهایی که از آن



سخن رانديم چگونه است که با تمام کاستی‌هایش توانسته معدودی از نخبگان را همچنان در خود حفظ کند؟ باید دید که چه بر سر نخبگانی می‌آید که ماندن را ترجیح می‌دهند.

## ۲. نخبگانی که می‌مانند؟!

تصادم و تقابل بین جهان‌بینی فردی و جمعی هنگامی که جهان‌بینی فردی جذب جهان‌بینی جمعی نشود، از افرادی که می‌توانستند بنا به گزینش و تمایل خود، در سایر ابعاد جهان‌بینی فردی (منظور مواردی بجز آنچه در تقابل با جهان‌بینی جمعی است) به شناخت و خلاقیت برسند، افرادی می‌سازد که به جهت دفاع از جهان‌بینی فردی به مقابله با جهان‌بینی جمعی می‌پردازند و در نتیجه تنها به سوی تعاملی کشیده می‌شوند که در برگیرنده موارد اختلاف است. بنابراین، حتی خلاقیت‌ها و شناخت‌های نوین نیز در رابطه با موضوعهایی محدود و مشخص (موارد اختلاف) صورت می‌گیرد و جهان‌بینی جمعی با سوق دادن افراد به موارد اختلاف، موجب می‌شود تا گستره عظیمی از خلاقیت‌ها که می‌توانست در موارد اشتراک تحقق یابد، شکل نگرفته و بروز نکند. به همین جهت است که تقریباً جملگی روشنفکران و نخبگان جامعه ما تنها به حوزه‌های محدود و مشابه‌ای می‌پردازند و به طور کلی از سایر زمینه‌های شناخت و خلاقیت باز مانده‌اند و ترجیح می‌دهند، در حوزه موارد اختلاف کار کنند. در این وضعیت نیز خلاقیت‌ها و شناخت‌های نوین، سودی را نصیب فرهنگ جامعه نمی‌سازد، چرا

که جهان‌بینی جمعی مانع شده است تا جهان‌بینی فردی در داخل کل فرهنگ جامعه جذب شود.

آنچه گذشت دقیقاً همان فرایندی از تعاملات است که در جامعه ما در نهاد خانواده، نهاد آموزش و تربیتی و نهادهای اجتماعی وجود داشته و موجب شده است تا جهان‌بینی فردی ضعیف و جهان‌بینی جمعی قوی پدید آیند و در فرهنگ جامعه، رشد فردیت، خلاقیت و شناخت جدید شکوفا نشوند. چرا که، هر نوع تجربه، بینش، علم و دانشی که از شناخت جدیدی حاصل شود به شدت در تعارض با تجربه یا دانشی قرار می‌گیرد که از شناخت جمعی حاصل شده است، و شناخت جدید به شدت با مقاومت روبرو شده و چه بسا طرد می‌شود. به همین جهت است که افکار و ایده‌های نو در جامعه ما اکثراً با مقاومت زیادی روبرو می‌شود، و این مقاومت پس از گذشت سال‌های متمادی مداوماً بازآفرینی می‌شود.

### ۳. بازگشت نخبگان راهگشاست؟!

چنان که آمار نشان می‌دهد، ایران در صدر کشورهای قرار دارد که با مشکل فرار نخبگان و دگراندیشان به کشورهای پیشرفته روبروست (مطالعات راهبردی - ۵، ۱۳۷۹: ۱۱؛ شکل ۱ ضمیمه)؟! بسیاری از آن‌ها در معتبرترین مراکز علمی و پژوهشی در جوامع توسعه یافته مشغول به تحصیل و تدریس یا کار و پژوهش اند. سودی که از این طریق عاید جوامعی می‌شود که از آن‌ها استفاده می‌کنند، آنقدر چشمگیر است که بسیاری از مسئولین ما را متوجه آن کرده

است که با ممانعت از سیل مهاجرت آن ها به خارج و تشویق نخبگانی که قبلاً در آنجا سکنا گزیده‌اند، به بازگشت به کشور، موجبات توسعه و ترقی هر چه بیشتر کشورمان را فراهم آورند (مزرعتی، ۱۳۷۹: شماره ۱۶۹۴). این نحوه طرح مسئله نشان می‌دهد که ما هنوز به نخبگان و دگران‌دیشان، نه به عنوان انسان هایی که نیازها و توانایی های شان شناخته و شکوفا شود، بلکه به عنوان ابزار و دستاویزی برای کسب سود مادی می‌نگریم. برای آن که چنان نحوه تفکری را به درستی ارزیابی کنید، کافی است تا به تحقیقات و مقالاتی که در این زمینه نوشته شده است، نگاهی بیاندازید. در حالی که کشورهای پیشرفته استانداردهای زندگی و امکانات پژوهشی، شغلی، خدمات اجتماعی و رفاهی نخبگان و حتی خانواده‌های آنان را مدنظر دارند (رجوع شود به جدول شماره ۱، که بنیاد ملی علوم، دانشمندان و مهندسان تابعیت جو در ایالات متحده تهیه کرده)، ما در تحقیقات خود در پی آن هستیم تا سود پولی را حساب کنیم که نخبگان عاید کشورهای محل اقامت خود کرده‌اند (ارشاد، ۱۳۸۰: ۴۶). حتی اگر در دنیای امروز سخن از سرمایه‌های انسانی می‌شود و به آن به عنوان متغیری مهمتر از سرمایه مادی و فیزیکی توجه دارند، به معنای آن نیست که به انسان ها و خواسته و گزینش های آنان ارجحی نمی‌دهند، بلکه دقیقاً برعکس از نگاه آنان و سود و زیان آنان به اقامت یا مهاجرت‌شان می‌نگرند (رجوع شود به جدول شماره ۱). این نحوه تفکر ما به دگران‌دیشان و نخبگان که تنها بر درآمدهای ملی ما بیافزایند، مبین آن است که نه تنها ما هنوز واقعیت ملموس و

علل اصلی فرار مغزها را درک نکردیم، بلکه حتی متوجه نیستیم که همان سود عایدی از نخبگان را که در کشورهای محل اقامتشان حاصل شده در صورت اقامت در کشورمان، نصیب ما و جامعه ما نمی‌شد، چرا که آنان همان هایی هستند که تا چندی پیش در جامعه ما زندگی می‌کردند و ما بدون استفاده از آراء، افکار، تجارب شان و حتی در برخی موارد کنار گذاشتن‌شان، آنان را به خارج فراری دادیم (اسدی، شماره ۵۶).

در کنار این مباحث پرسش اساسی دیگری نیز می‌تواند مطرح شود، آیا کشور ما از توان آن برخوردار هست که از دانش و تخصص دگرانديشان و نخبگانی که اکنون در جامعه ما زندگی می‌کنند، بهره گیرد، که درصدد است، آن هایی را که مشغول به فعالیت در جوامع دیگراند، جذب کند؟ هنگامی که روند جذب و به‌کارگیری و ارتقاء مراکز پژوهشی و علمی و سازمان‌های دولتی و غیردولتی، کوچکترین ارتباطی با دانش و تخصص افراد ندارد و نخبگان و دگرانديشان جامعه ما بلااستفاده و تماشاچی باقی مانده‌اند، آیا دعوت از اندیشمندان مهاجر سودی عایدمان می‌کند؟! توجه به این نکته ضروری است، نخبگان، متخصصان و اندیشمندان ایرانی با حضور فیزیکی در سرزمینی موجب توسعه و ترقی نمی‌شوند که با مسافرت به ایران، دانش و تخصص خود را از چمدان بیرون آورده و کشورمان به همین سادگی توسعه و ترقی کند. اندیشمندان و نخبگان ایرانی، هنگامی ارزش افزوده‌ای بیش از نفت ما برای کشورهایی که در آن ها سکنا گزیده‌اند، به بار آورده‌اند که با کار

گرفته شدن علم و تخصص شان، در مراکز و سازمان هایی که روند کلی توسعه آن بر طبق شایستگی، علم و مهارت به پیش می‌روند، دستاوردهای نظری و عملی به بار آورده‌اند که با تأثیر بر عوامل و متغیرهای دخیل در الگوی تحول و توسعه جوامع موثر و مفید بوده‌اند. و گر نه با حضور صرف اندیشمندان یا افزایش تعداد آن‌ها در آمارگیری‌ها نه تنها هیچ کمکی به توسعه جامعه ما نمی‌شود، بلکه از اشخاصی که در سیستمی مفید بوده یا می‌توانستند سودمند باشند، ما با حفظ شان در جامعه خود، از آن‌ها اشخاصی بی‌استفاده، شکست خورده، تماشاچی و ناراضی می‌سازیم که حتی توانایی‌های شان را برای خودشان به ثبوت نرسانده‌اند، چه به جای آن که بتوانند، نهاد، سازمان یا جامعه دیگری را توسعه بخشند. به بیان دیگر، آن ارزش افزوده‌ای که در خصوص نخبگان در آمارهای اقتصادی می‌بینیم، با حضور فیزیکی عاید نشده است، بلکه با فعالیت در مکانیسمی تحقق یافته که عرصه آن را مراکز علمی و پژوهشی و سازمان‌ها به وجود آورده و به فرد نخبه و دگراندیش امکان آن را داده‌اند تا با فعالیت و هماهنگی با برنامه و طرحهای خود، نتایج افزون‌تر نظری یا عملی را پدید آورند و نخبگان با فعالیت در چنان مکانیسم‌هایی است که توانایی هایشان را دریافته و قابلیت‌های شان را در ابتدا برای خودشان به ثبوت می‌رسانند و سپس مراکز و سازمان‌ها با کانالیزه کردن ایده‌ها و تخصص‌های جدید ارائه شده شان، آن‌ها را از جرقه‌هایی اتفاقی و سلیقه‌ای به برنامه‌هایی در چارچوب اهداف و

استراتژی مراکز و سازمان ها بدل ساخته که از آن پس، چارچوب و فرآیند ایده‌ها و تخصص های و جرقه‌های فکری آتی نخبگان و دگراندیشان را رقم می‌زنند. در حالی که جامعه ما به هیچ وجه از چنین ظرفیتی برخوردار نیست و از جذب نخبگانی که اکنون در جامعه زندگی می‌کنند عاجز است، چه به جای آن که بتواند از مهاجرین نیز بهره برد. چنین برنامه‌هایی موجب می‌شود که اندیشمندان و نخبگانی را که بنا به محدودیت های جامعه ما نتوانسته برای جامعه‌اش سودمند باشند، در حالی که با مهاجرت و فعالیت در کشورهای دیگر می‌توانستند برای انسان ها و بشریت مفید باشند، از چنین توانایی و دستاوردهایی محروم ساخته‌ایم؟!

### فرار مجازی مغزها

اینک شکل دیگری از فرار مغزها پدیدار شده است که می‌بایست آن را مجازی نامید. چون در این نوع از فرار نخبگان و دگراندیشان، آنان از نظر فیزیکی در جامعه خود حضور دارند، اما عملاً در تولید ناخالص ملی کشور دیگری دخیل اند. پژوهشگران و نخبگانی که به سبب بی‌توجهی یا نادیده گرفتن نوآوری و خلاقیت‌شان ناگزیر می‌شوند برای موسسات و مراکز علمی یا کاربردی در خارج از کشور تحقیق یا کار کنند. با پیدایش و گسترش اینترنت، این شکل از فرار مغزها بسیار توسعه و شیوع پیدا کرده است و با بی‌برنامگی در کشورمان گسترش افزون‌تری نیز خواهد یافت.

### علل موجودیت و تداوم جهان‌بینی فردی ضعیف

در جوامعی که نهاد خانواده و نهاد پرورشی با کنترل شدید همراه‌اند، به طوری که درصدد هم‌رنگ کردن جهان‌بینی فردی اشخاص با جهان‌بینی جمعی برمی‌آیند، جهان‌بینی فردی در اذهان از رشد چندانی برخوردار نخواهد شد؛ منظور جوامعی است که در آن افراد در نهادهای پرورشی و رسانه‌ها مدام در حال نصیحت کردن و تجویز امر و نهی به دیگران هستند. در چنین جوامعی، فردیت و جهان‌بینی فردی ضعیف، امکان آن را کمتر فراهم می‌آورد تا تعاریفی در قالب شناخت، بینش و تجربه نوین در اذهان افراد شکل گیرد و جهان‌بینی جمعی قوی، الگوهای معین خود از تفکر و رفتار را در اختیار افراد قرار می‌دهد. از این روی، هر نوع تجربه، بینش، علم و دانشی که از الگوی جدیدی حاصل شود به شدت در تعارض با تجربه یا دانشی قرار می‌گیرد که از تجربه و شناخت جمعی حاصل شده است، و شناخت، تفکر و اعمال جدید به شدت با مقاومت روبرو شده و چه بسا طرد می‌شود. به همین سبب است که افکار و ایده‌های نو در جامعه ما اکثراً با مقاومت زیادی روبرو می‌شود، و این مقاومت پس از گذشت سال‌های متمادی مدام بازآفرینی می‌گردد. اما عرصه‌هایی که به نظر می‌رسد جهان‌بینی فردی از طرف جهان‌بینی جمعی حذف یا قربانی می‌شود، کجاست؟

## ۱. نهاد خانواده

خانواده یکی از محیط‌هایی در جامعه ما است که تعاملاتی را پدید آورده و القاء می‌کند که منجر به جامعه پذیری و شکل‌گیری جهان‌بینی جمعی قوی و جهان‌بینی فردی ضعیف می‌شود. در محیط‌های خانوادگی جامعه ما، اعضای خانواده با آراء، ایده‌ها، سلاقی، باورها و رفتارهای مختلفی روبرو هستند که برخاسته از تفاوت‌های مختلف سنی، جنسی، علمی و تجربی آن‌هاست، اما حرکت کلی اعضای خانواده در جهت یک رنگ کردن آن‌ها و کنار رفتن گوناگونی‌ها در جهت یک الگوست (شاهمرادی، شماره ۷: ۴۶). اکنون در خانواده‌ها برخلاف گذشته حتی افراد کوچکتر اجازه طرح آراء و سلاقی خود را دارند، ولی آنچه هنوز تغییر نکرده این دیدگاه است که آراء، نظرات، سلاقی و رفتارهای مختلف نباید در جهت یک رنگ و محتوا شدن، به نفع یکدیگر کنار روند. بنابراین، با وجود طرح آراء و سلاقی مختلف، در راه جمع‌بندی و نتیجه‌گیری کلی، جملگی به نفع یکی کنار می‌روند. در نتیجه با پدیده تعارض بین نسل‌ها مواجه هستیم (تیموری، ۱۳۷۷: ۱۱۵-۱۱۶). به بیانی دیگر، جهان‌بینی‌های فردی با وجود طرح، به نفع جهان‌بینی‌های فردی قوی‌تر یا جهان‌بینی‌های جمعی کنار می‌روند و در کنار آن جذب نشده و به موجودیت خود ادامه نمی‌دهند، و عملاً فاقد تأثیرگذاری بر نهاد خانواده بوده و خواهند بود.



## ۲. نهادهای پرورشی و تربیتی

در جامعه ما، نسل تربیت شده در نهاد خانواده، چون در نهادهای پرورشی و تربیتی‌ای فراتر از خانواده، همچون مدرسه پا می‌گذارد، به همان تعاملاتی می‌پردازد که در خانواده تجربه کرده بود و از این روی همان گونه نیز جامعه‌پذیر می‌شود. یعنی طرح آراء و کنار رفتن آن به نفع آراء و جهان‌بینی معلمی که وظیفه آن درونی کردن و پرورش جهان‌بینی جامعه‌ای است که در آن زندگی می‌کنند (شاهمرادی، شماره ۷: ۴۴ - ۴۶). معلم از یک طرف می‌گوید و شاگرد نوشته، یادداشت کرده و می‌پذیرد، و هر سؤالی که خارج از چارچوب مورد انتظار آن باشد با بی‌توجهی، تنبیه یا حذف مواجه می‌شود. در نتیجه با پدیده تعارض بین نسل‌ها بر اثر این نحوه جامعه‌پذیری، جهان‌بینی فردی در پرورش آراء، شناخت و تجربه‌ای نو و متفاوت با گذشته، هیچ تمرین و ممارستی را به عمل نمی‌آورد تا با پیگیری و تصحیح آن‌ها در آینده بتواند به عنوان خلاقیت بروز کند. الگوی پرسش‌ها و پاسخ‌هایی که در آزمون‌ها نیز طراحی می‌شوند، در جهت معکوس تربیت ذهنی است که به خلاقیت منتهی شود (همان‌جا، ۴۶).

در مدارس ما مطالبی عرضه می‌شود که برای امتحان به حافظه سپرده می‌شود. آن گاه آموزگاران از مطالب به خاطر سپرده شده آزمونی فراهم می‌آورند و نمراتی را به شاگردان می‌دهند تا ملاک کارایی آن‌ها باشد. آیا میزان به خاطر سپردن، ملاک کارایی محصلان است؟ اگر ما نیاز به ضبط مطالب داشتیم، بهتر نبود

تعدادی ضبط صوت و نوار تهیه کرده و مطالب را به دقت در آن ها حفظ می‌کردیم یا اکنون که علوم رایانه‌ای پا به عرصه گذارده در قالب آن ها اندوخته‌هایی را ذخیره می‌کردیم؟ متأسفانه همین الگو در دانشگاه های ما نیز تجویز می‌شود.

هنگامی در نظام پرورشی با خلاقیت مواجه خواهیم شد که به هیچ‌وجه صرفاً مطالب عرضه شده را از دانش آموزان و دانشجویان نطلبیم، بلکه باید درصدد باشیم تا دریابیم با اندوخته‌هایی که در اختیارشان قرار داده‌ایم، چه میزان تولید فکر کرده و چه روش ها، دیدگاه ها، نتایج و حتی پرسش ها و مسائل جدیدی را ارائه می‌کنند و ملاک سنجش دانش‌آموز و دانشجو نیز همین شناخت ها و روش های جدیدی باشد که از تقویت جهان‌بینی فردی حاصل شده است.

### ۳. وضع دانشگاه ها و پژوهشگاه ها

یکی از عوامل دیگر فرار مغزها به خارج از کشور وضع نامناسب پژوهشگاه ها و دانشگاه های جامعه ماست. بسیاری از اساتید این مراکز پس از مدتی اشتغال در دانشگاه یا پژوهشگاه پی می‌برند که ملاک ارتقاء آن ها به هیچ‌وجه میزان معلومات علمی و کاره های علمی و پژوهشی دانشگاهی نیست، بلکه نفوذ در شبکه و بانندی، است که گروه های مختلف تشکیل داده‌اند، و هر پست جدیدی، نه از طریق شایسته‌گزینی، بلکه از طریق شناخت قواعد باندبازی و موفقیت در تطبیق با آن احراز می‌شود و هر ریاست جدیدی، شبکه

و باند زیردست خویش را نیز با خود می‌آورد. نتیجه آن خواهد شد که ما اساتیدی را که دارای مدارج عالی علمی بوده و از دانشگاه های معتبر فارغ از تحصیل شده‌اند، پس از مدتی بی‌سواد می‌کنیم. آن ها پس از برخورد با شرایط حاکم بر پژوهشگاه ها و دانشگاه های ما چند راه در پیش دارند: یا خود را با شرایط آن تطبیق می‌دهند و عملاً با فاصله گرفتن از مطالعات علمی در حد معلومات دوره پایان نامه خود در جا می‌زنند، یا اگر برای دانشی که بدنبال آن رفته و کسب کرده‌اند چیزی بیش از وسیله‌ای برای امرار معاش ارزش قائل هستند، در گوشه خانه یا کتابخانه‌ها به تحقیق مبادرت می‌ورزند که از آن ها عملاً افرادی منزوی می‌سازد که دستاوردهای پژوهش هایشان عاید جامعه نمی‌شود. برای گروهی دیگر آیا به جز مهاجرت به جوامعی که ملاک پژوهشگاه ها و دانشگاه هایشان، شایستگی علمی و پژوهشی باشد، راه دیگری باقی می‌ماند؟ تحقیقات نشان می‌دهد از سال ۱۳۶۹ تا تیر ۱۳۷۸، ۱۵۱ عضو هیئت علمی از دانشگاه ها و در رشته‌های مختلف از کشور ما به خارج از کشور رفته و دیگر مراجعت نکرده‌اند (مطالعات راهبردی - ۵، ۱۳۷۹: ۱۱ - ۱۳). از این تعداد ۱۳ نفر عضو هیئت علمی زن و ۱۳۸ نفر عضو هیئت علمی مرد بودند که با توجه به این آمار باید افزود که تعداد حقیقی اعضای هیئت علمی زن که مایل به خروج هستند، ولی به دلیل جایگاه زنان در تصمیمات خانوادگی و رعایت شرایط خانواده، قادر به خروج نبوده‌اند بسیار بیشتر از آن است. نزدیک به نیمی از اعضای هیئت

علمی زن از دانشگاه الزهرا بودند. از بین ۱۵۱ عضو هیئت علمی مورد بررسی ۹۶ نفر که ۶/۳۶٪ از آن ها را تشکیل می‌دهند برای مأموریت تحصیلی، ۱۰ نفر که ۶/۶٪ از کل هستند، فرصت مطالعاتی و ۴۳ نفر، یعنی ۵/۲۸٪ با استفاده از مرخصی بدون حقوق و ۲ نفر (۳/۱٪) به عنوان مأموریت آموزشی خارج شده و دیگر مراجعه نکرده‌اند (همانجا، ۱۱ - ۱۳).

توجه به این نکته ضروری است که این عده اندیشمندانی را تشکیل می‌دادند که امکان یافتن شغل و سمتی را در مراکز علمی و دانشگاهی کشورمان یافته بودند و وضع در مورد سایر اندیشمندان وخیمتر است. در بین رشته‌های مختلف نیز گروه فنی و مهندسی با ۳۲ نفر بیشترین تعداد و گروه هنر تنها با ۲ نفر، کمترین آنان را تشکیل می‌دهد (همانجا، ۱۲ - ۱۳).

#### ۴. عدم سنجش کارایی بر حسب عملکرد در سازمان ها

در سازمان ها و ادارات جوامع پیشرفته، کارایی هر فرد یا گروه بر طبق عملکردشان ارزیابی می‌شود، در حالی که در سازمان های جامعه ما، عملکرد، معیار کارایی نیست، بلکه کارایی هر پرسنل بر حسب میزان به زیر سوال بردن و نقد سایرین محک زده می‌شود. به بیان دیگر، افراد رفتارهای سازمانی‌شان را به سمت افزایش عملکردشان هدایت نمی‌کنند، چرا که کنترل مدیریت میزان کارایی کارکنان را بر طبق عملکردشان نمی‌سنجد، بلکه کارایی هر فرد بر می‌گردد به میزان انتقادی که به کارها و عملکرد سایرین دارد. از

این روی، اهداف و برنامه‌های سازمانی در حد قید شدن در کاغذها و بایگانی‌ها محدود می‌مانند و رفتارهایی که می‌بایست در جهت اهداف و راهکارهای سازمانی هدایت شوند، در جهت تخریب کارایی سایرین هدر می‌روند. در چنین فضایی عمدتاً افرادی می‌توانند کار کنند که راهی به جز تطبیق خود با شرایط نداشته باشند و گرنه اکثر کسانی که ارزشی بیش از تأمین معاش برای دستاوردهای کاری خود قائل‌اند، رفتن را بر ماندن ترجیح خواهند داد.

## ۵. نهادهای اجتماعی

در نهادهای اجتماعی کشور ما، به خصوص محیط‌های کاری، سازمان‌ها و اداراتی که افراد در آنجا مشغول به‌کارند یا برخورد دارند، تعاملاتی مشابه نهادهای خانواده و تربیتی با شدت و قوت دامن زده می‌شوند.

گزینش و استخدام بر طبق الگوهای خاص تنها جلوه‌ی صوری این تقویت جهان‌بینی جمعی و تضعیف جهان‌بینی فردی است. جنبه محتوایی آن، عدم ارتباط اطلاعاتی و تصمیم‌گیری دو طرفه بین پست‌های مختلف شغلی است و معمولاً هر نوع ایده و عملی از بالا به طرف پایین به شکل یک طرفه جریان دارد و از آنجایی که امنیت شغلی و ادامه کار، نه بر طبق شایستگی و عملکرد، بلکه عمدتاً در صورت جلب تمایل روساء تحقق می‌یابد، از این روی جریانی از آراء و تصمیمات که از بالا به پایین سازمان سرازیر

می‌شود، متوجه جهان‌بینی جمعی بوده و در راه تضعیف جهان‌بینی فردی اعضای رده پایین‌تر اعمال می‌شود. اما علت بروز چنین جامعه‌پذیری در نهاد خانواده، نهاد آموزش و تربیت، و نهادهای اجتماعی چیست و به چه سبب هر نسل همچون نسل گذشته به خلق و تقویت آن می‌پردازد؟ و چگونه برخی از جوامع توانستند به تعاملاتی دست یابند که منجر به حذف و کنار زدن جهان‌بینی فردی نشده و آن را در کنار جهان‌بینی جمعی در فرهنگ خود جذب کردند؟

### عدم مشارکت نسل‌ها در جامعه ما

در جامعه ما الگوهای تربیتی، پرورشی و جامعه‌پذیری با مشارکت تحقق نمی‌یابد و با عدم مشارکت‌پذیری در تصمیمات و کارهای شان، تنها دستاوردهای خود را که حاصل تجارب و تعاملات شان است و در حقیقت نقطه پایانی و دستاورد آن تجارب و ضروریات آن به شمار رفته، به عنوان شناخت، بینش، منطق و رفتاری حاضر و آماده در اختیار نسل جدید قرار می‌دهد. بنابراین نسل جدید تنها ناظر آن شناخت‌ها، رفتارها و انتخاب‌هایی است که نسل پیشین تجربه کرده است. در نتیجه جهان‌بینی فردی او با جهان‌بینی فردی دیگران فصل مشترکی نمی‌یابد که پذیرایش باشد، از این روی به مقابله با جهان‌بینی جمعی می‌پردازد که به شکل تجویزی به جهان‌بینی او تحمیل شده و آن را سرکوب می‌کند. از همین روی، چون نسل گذشته امکان تجربه‌ای مشابه را که خود در گذشته و

حال دارد، به نسل جدید نمی‌دهد، به همین سبب نسل جدید به هیچ وجه تعاملاتی را تجربه نمی‌کند که به شناخت ها، رفتارها و معیارها و گزینش هایی با ملاک های نسل گذشته منتهی شود و چون جهان‌بینی فردی او فصل مشترکی با جهان‌بینی‌های فردی دیگران نمی‌یابد، جهان‌بینی جمعی ای را در خود درونی نمی‌سازد که ریشه در جهان بینی فردی‌اش داشته باشد. از این روی جهان بینی فردی و جمعی بدون فصل مشترک، تنها راه تقابل با یکدیگر را دارند.

### نتیجه‌گیری

عدم توسعه یافتگی و آسیب های اجتماعی ما در بسیاری از موارد از چنان مبانی کلانی برخوردارست، که در نگاه نخست نمی‌توان به راحتی علل اصلی‌اش را تشخیص داد، زیرا از عوامل ریشه‌ای و بطنی اجتماعی و فرهنگی نشأت گرفته و بازآفرینی می‌شود. نمونه آن عارضه فرار مغزهاست که در بسیاری از موارد با پدیده مهاجرت نخبگان یکسان پنداری شده و از این روی علل اساسی و مستتر آن نادیده انگاشته می‌شود. بی‌توجهی به نخبگان و اندیشمندان آن ها را عملاً به سوی جوامع دیگر فراری می‌دهد. متأسفانه تجدیدنظرهای ما درباره نخبگان نیز حکایت از آن دارد که هنوز به آنان به عنوان ابزاری برای سودآوری می‌نگریم، نه انسان هایی که حق زیستن و گزینش در جامعه‌ای دارند که حقوق فردی‌شان محترم شمرده شده و ابداع و خلاقیت شان نادیده گرفته

نشود. از این روی تقابل جهان‌بینی فردی و جمعی جامعه و عدم توانایی جامعه در جذب جهان‌بینی فردی نخبگان خود در کل فرهنگ و جهان‌بینی جمعی‌اش، همان علل ریشه‌ای اجتماعی و فرهنگی است که موجب فرار آنان از سرزمین مادری شان می‌شود.



## فهرست منابع فارسی

- احمدی علی‌آبادی، کاوه. *شناخت شناخت‌ها*، انتشارات فرهنگ کاوش، تهران: ۱۳۸۰.
- احمدی علی‌آبادی، کاوه. *نظریه جامع تعاملی - تناقضی*، تهران: در دست تألیف.
- ارشاد، فرهنگ. *مبانی نظری فرار مغزها بر حسب شکل‌های مختلف آن در شرایط کنونی*، نامه انجمن جامعه‌شناسی ایران، شماره ۵، تهران: ۱۳۸۰.
- اسدی، جمشید. «*فراری دادن مغزها و نه فرار مغزها*»، گزارش، شماره ۵۶.
- امیرخانی، رضا. *نشت نشاء: جستاری پیرامون فرار مغزها*، چاپ سیزدهم، انتشارات قدیانی، تهران: ۱۳۸۷.
- تیموری، کاوه. *بررسی و مقایسه نظام ارزشی پسران و پدران و عوامل موثر بر آن در شهر تهران*، آئینه پژوهش، موسسه پژوهشی فرهنگ، هنر و ارتباطات. تهران: ۱۳۸۰.
- جعفری معطر، فریدون. *مهاجرت نخبگان*، موسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، تهران: ۱۳۸۷.
- ریتزر، جورج. *نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر*، ترجمه محسن ثلاثی، انتشارات علمی، تهران: ۱۳۷۴.
- شاهمرادی، عزیزه. *نگاهی به نظام آموزشی کنونی*، اندیشه جامعه، شماره ۷.
- محمدی، مجید. *فرار مغزها، انتقال معکوس تکنولوژی*، نشره قطره، تهران: ۱۳۷۶.
- مزرعتی، محمد. *آثار اقتصادی مهاجرت و فرار مغزها*، روزنامه ایران، ۱۳۷۹، شماره ۱۶۹۴.

## فهرست منابع لاتین و سایت ها

•Mead. George Herbert., *Mind, Self and Society*,  
University of Chicago press,U.S.A, 1967.  
[http://sociologyofiran.com/index.php?option=com\\_content&task=view&id=702&Itemid=65](http://sociologyofiran.com/index.php?option=com_content&task=view&id=702&Itemid=65)

- 1-Self-I
- 2-Self-Me
- 3-Interactional-Contradictory
- 4-Individual Weltanschauung
- 5-Social Weltanschauung
- 6-Organization of Economic Co-operation and Development

۱- جدول شماره یک: عوامل مربوط به تصمیم برای مهاجرت نزد دانشمندان و

مهندسان خاورمیانه (درصد)

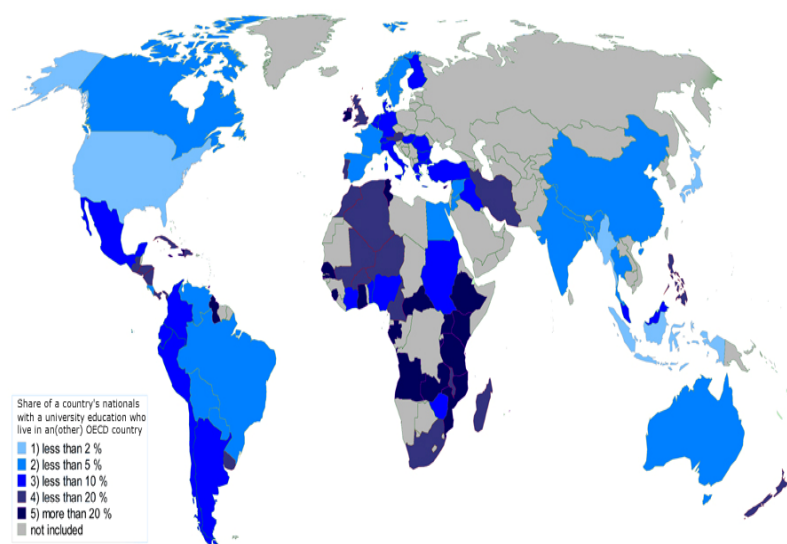
عامل	مهم	غیر مهم	بدون کاربرد یا بی پاسخ
رسیدن به استانداردهای بالاتر زندگی	۶۰/۶	۱۰/۹	۲۸/۵
بهبود فرصت‌ها برای کودکان	۴۶/۸	۶/۵	۴۶/۸
فرصت‌های مطالعاتی غیر مکفی در وطن	۴۳/۸	۱۱/۸	۴۴/۴
کنجکاوی در مورد ایالات متحده	۴۱/۶	۲۰/۶	۳۷/۸
تنفر از شرایط سیاسی وطن	۳۷/۵	۱۴/۲	۴۸/۴
چشم اندازهای ناامید کننده برای پیشرفت در وطن	۲۶/۵	۴/۷	۶۸/۷
بستگان در آمریکا	۲۶/۳	۱۰/۳	۷۱/۲
بهبود فرصت‌های فرهنگی	۲۵/۵	۲۰/۲	۵۴/۳
حقوق اندک برای جُزف مورد نظر در وطن	۲۵/۱	۱۶/۸	۵۸/۱
تنفر از نظام اجتماعی در وطن	۲۰/۱	۱۷/۱	۶۲/۸
عدم وجود حرفه ای برای بهره گیری از مهارت‌ها در وطن	۱۷/۱	۱۵/۸	۷۱/۸
ازدواج با شهروند ایالات متحده	۱۵/۳	۳/۵	۸۱/۱
استقلال شغلی غیر مکفی در وطن	۱۱/۸	۱۳/۰	۷۵/۲
وضعیت شغلی پایین در وطن	۱۰/۳	۱۴/۵	۷۵/۲
بهبود فرصت‌های استخدامی همسر	۶/۸	۱۸/۳	۷۴/۹
بالا بودن مالیات‌ها در وطن	۶/۵	۲۷/۱	۶۶/۴

مأخذ: بنیاد ملی علوم، دانشمندان و مهندسان تابعیت جو در ایالات متحده: مطالعه ای در

مشخصات و نگرش‌ها، واشنگتن، دی . سی . ۱۹۷۳.

۲- جدول شماره دو: عوامل اصلی در سکنا گزیدن نخبگان و متخصصان  
خاورمیانه ای در ایالات متحده به تفکیک شرایط وطن و کشور میزبان (ایالات  
متحده)

عامل شرایط وطنی	عامل مرتبط با شرایط کشور میزبان و وطن (جنبه های مقایسه ای)	عامل شرایط کشور میزبان
۱- حقوق اندک برای جرّف مورد نظر در وطن	۱- رسیدن به استانداردهای بالاتر زندگی	۱- ازدواج با شهروند ایالات متحده
۲- تنفر از نظام اجتماعی در وطن	۲- بهتر کردن فرصتها برای کودکان	۲- بستگان در ایالات متحده
۳- تنفر از شرایط سیاسی وطن	۳- بهبود فرصتهای فرهنگی	۳- کنجکاوای در مورد ایالات متحده
۴- چشم اندازهای ناامید کننده برای پیشرفت در وطن	۴- بهبود فرصتهای استخدامی همسر	
۵- وضعیت شغلی پایین در وطن		
۶- استقلال شغلی غیر مکفی در وطن		
۷- بالا بودن مالیاتها در وطن		
۸- عدم وجود حرفه ای برای بهره گیری از مهارتها در وطن		
۹- فرصتهای مطالعاتی غیر مکفی در وطن		
جمع	۴ مورد	۳ مورد



شکل ۱: مأخذ: سایت جامعه‌شناسان بدون مرز

## شکاف نسل‌ها و ونداليسم در جامعه ما

### چکیده

مقاله حاضر به پدیده "شکاف نسل‌ها" اختصاص دارد تا با شناسایی عوامل و شرایط شکل دهنده آن، به تبیین تعاملات کلان پدید آورنده شکاف نسل‌ها پرداخته و از بسترش به تحلیل کنش‌های هادی آن دست یازد. در این اثر با تمایز بین "تفاوت‌های نسل‌ها" با "شکاف نسل‌ها" تشریح می‌شود که تفاوت‌های بین‌نسلی، پدیده‌ای رایج در جوامع امروزی است که از تغییرات شرایط زندگی در دنیای کنونی ناشی می‌شود، در حالی که شکاف نسل‌ها، آسیبی اجتماعی است که از تفاوت‌هایی قطبی و شدید بین نگرش‌ها، ایده‌ها، هنجارها، باورها، رفتارها و الگوهای نسل‌های مختلف ناشی می‌شود که در شکل ضعیف با عارضه‌های عزلت‌گزینی، بی‌تفاوتی، افسردگی، ونداليسم گروه‌های بزه‌کار همراه بوده و در شکل حاد خود از گروه یا قشری خاص تجاوز کرده و در نزد نسلی از جامعه متداول و همه‌گیر می‌شود، به طوری که به شکل واقعیت‌پرستی، اخلاق‌پردگی، پرخاشگری حاد در همه ابعاد و آشوبگری و ونداليسم نسلی بروز می‌کند. شکاف نسل‌ها از زیر مجموعه‌ها و

پدیده‌های مرتبطی نیز برمی‌خیزد که بررسی آنها ضروری است.  
پدیده‌هایی همچون تقابل سنت و مدرن، وندالیسم و نحوه تعامل و  
مشارکت در جامعه که در این اثر بدانها پرداخته شده است.  
**واژگان کلیدی:** شکاف نسل‌ها، وندالیسم، تعامل، سنت و مدرن

### مقدمه

بسیاری از پدیده‌های اجتماعی، فرهنگی و حتی تاریخی جامعه ما متأثر از گزینش‌های متفاوت نسلهائی است که از پی هم می‌آیند و می‌روند. این پدیده در جامعه ما برجسته‌تر است؛ چرا که تفاوتها و تمایزات موجود بین باورها، تفکرات، تصمیمات و مهم‌تر از همه، ملاکهای گزینش‌های نسلهائی مختلف در جامعه ما محسوس‌تر و ژرف‌تر است. درونی شدن آن باورها، نهادینه شدن همان رفتارها و به بار نشستن همین گزینش‌هاست که ماهیت و تحول هر یک از پدیده‌های اجتماعی و فرهنگی جامعه ما را رقم می‌زند. اما همین رفتارها و پدیده‌های اجتماعی شکل گرفته توسط نسلها، تنها معلولی است که علل آن را باید برخاسته از تعاملاتی دانست که هر نسل در مواجهه با دنیای پیرامونش اتخاذ می‌کند. به بیان دیگر،



افراد با توجه به تجارب و تعاملاتی که با گستره واقعیت دارند، شناخت‌ها، بینش‌ها و معیارهایی را در ذهن درونی می‌سازند که در موقع مقتضی توسط افراد به شکل تمامی پدیده‌های اجتماعی و فرهنگی بروز داده می‌شوند. هر گاه تجارب و تعاملاتی که هر نسل صورت می‌دهد از تعاملات نسل‌های دیگر متمایز باشد، ملاک‌ها و دستاوردهای اجتماعی و فرهنگی متفاوتی نیز بروز خواهند کرد و هر گاه این دستاوردها از فصل مشترک کمتری برخوردار باشند، تفاوتها و تمایزات آنقدر برجسته خواهند بود تا به شکل پدیده‌ای متجلی شوند که آن را تحت عنوان "شکاف نسل‌ها" می‌شناسیم. در این زمینه در برخی از تحقیقاتی که پیش از این انجام شده است، "تمایزات نسلی" با "شکاف نسلی" یکسان‌پنداری شده و تعارضات و کشمکشهای نسلی که پدیده‌ای متداول بین نسل‌هاست با آن متفاوت ارزیابی گشته بود. در حالی که تمایزات بین نسلی، پدیده‌ای متداول است که همواره در هر جامعه‌ای بین نسل‌های مختلف وجود دارد که همواره از مقداری تعارض و کشمکش نیز برخوردارست و شکاف بین نسلی از تمایزاتی قطبی و شدید بین نسلی حکایت دارد که تنها صورت بیرونی آن می‌تواند به شکل تعارضات و کشمکشهای نسلی بروز کند. برای بررسی‌های کلانی از این دست نیز استناد به پرسشنامه‌ها به معنای آن است که ما سطحی‌ترین لایه‌های شکاف نسل‌ها را که به حوزه آگاهی محدود می‌شود و در پرسشنامه‌ها انعکاس می‌یابد، مدنظر داریم (آزاد ارمکی و غفاری، ۱۳۸۳: ۷۴ - ۱۰۶) و هنوز ابعاد

عمیقتر و کلان را نمی‌بینیم تا ارزیابی و تحلیلی از آن داشته باشیم. شاید به توان اذعان کرد که علل چنین شکافی از چنان مبانی کلانی برخوردار است که نیاز به نگاهی ژرف‌تر به خصایص تعاملات نسلها را طلب می‌کند. از این روی تحقیق کنونی برای نیل به این هدف شکل گرفت.

### روش کار

این تحقیق به منظور پاسخ گویی به این پرسش اساسی شکل گرفت: به چه سبب در جامعه ما، تعاملات افراد به گونه‌ای است که در دوره‌ای به فاصله یک نسل، ما با شکافی اجتماعی و فرهنگی مواجه‌ایم و چه نوع تعاملاتی چنین تمایز و شکافی را پدید آورده و مدام بازآفرینی می‌کنند؟ بدین منظور تحقیق کنونی، پژوهشی است بنیادی که با روش اسنادی به جمع آوری اطلاعات پرداخته و به شیوه ای تحلیلی به بررسی موضوع شکاف نسلها و علل آن مبادرت ورزیده است.

### طرح مسأله

بارزترین پدیده هایی که شکاف نسلها را هویدا می سازند، شورش ها و انقلابها هستند. از دوران مصدق تاکنون ما به فاصله تقریباً یک نسل، انقلاب یا شورش داشته ایم. تداوم این پدیده به هیچ وجه اتفاقی نیست و نشان می دهد شکاف نسلها در جامعه ما نه تنها وجود دارد، بلکه مدام بازآفرینی می شود. حال می توانیم چنین

پدیده های مهم و متداولی را کنار گذاشته و بین جوانها و بزرگسالان پرسش نامه پخش کنیم و نظرشان را در مورد ازدواج و خانواده ملاک قرار دهیم که آیا اختلاف سلیقه آنها دال بر شکاف نسلیها در جامعه ما هست یا خیر؟! حتی اگر پاسخهای آنها متفاوت نیز باشد، آن هنوز نمی تواند ملاک وجود یا عدم شکاف نسلیها نباشد و می تواند از اختلاف سلیقه آنها ناشی شود. چرا که ما با ملاکهای سطحی امکان سنجش پدیده کلان و گسترده ای چون شکاف نسلیها را از خود سلب کرده ایم. درست مانند آن است که دریایی را نادیده گرفته و به دنبال یک قطره برای اثبات وجود آب بگردیم! علاوه بر انقلابها و شورشها، ما با وندالیسمی مواجه ایم که از شکل "گروه های بزه کار" خارج شده و به شکل "بین نسلی" بروز می کند و از سویی دیگر، تقابل دیگری بین نسلیهای جوان و بزرگسال که به صورت تقابل (به جای تعامل و تبادل) سنت گرایی و مدرن گرایی (با سنت و مدرن اشتباه نشود) خود را نشان می دهد، و هیچ کدام نباید نادیده گرفته شوند. آنچه در این اثر، طرح مسئله کرده و به آنها می پردازیم و راه حلهایی را برایشان جستجو می کنیم، بررسی شکاف نسلیها با ملاکهای کلان فوق در جامعه ماست.

### تعاملات نسل ها

انسان با توجه به تعاملاتی که با گستره واقعیت در حوزه زندگی خود دارد، برنامه هایی را در ذهن درونی می سازد که در موقع

مقتضی به شکل باورها و رفتارهایی متجلی می‌شود که به نوعی پاسخ به آن شرایط تعاملی به حساب می‌آید (احمدی، ۱۳۸۰: ۱۲). هر گاه شرایط محیط یا نوع تعامل افراد تغییر کند، برنامه‌های جدیدی به سبب تعاملات جدید در اذهان درونی می‌شود و در قالب باورها و رفتارهایی متظاهر می‌شود که در حقیقت پاسخی است به شرایط تعاملی جدید (همانجا، ۱۲ و ۴۰ - ۴۱). در این شرایط در یک جامعه معین با دو گروه باورها و رفتارهای متفاوت روبه‌رو می‌شویم که در مواردی با هم در تضاد یا تناقض هستند (احمدی، در نوبت چاپ، ۳۲۷ - ۳۳۸). گروه، نسل یا قشری تعاملی که به تعاملات گذشته پاسخ می‌گویند، و گروه، قشر یا نسلی که از تعاملات جدید پیروی می‌کنند (همانجا، ۳۲۸ - ۳۲۹).

### الگوهای تربیتی، جامعه‌پذیری و مشارکت

در جامعه ما الگوهای تربیتی، پرورشی و جامعه‌پذیری نسل جدید با مشارکت او تحقق نمی‌یابد، بلکه دستاوردهای نسلی که مسئولیت‌های زندگی را در خانه و جامعه به عهده دارد، به شکلی حاضر و آماده در اختیار نسل جدید قرار می‌گیرد. به بیان دیگر، نسل یا نسلهای گذشته، امکان تجربه در همان شرایطی را که خود پیش از آن، تعامل کرده و آنگاه بدست آورده، به نسل جدید نمی‌دهد و با عدم مشارکت‌پذیری در تصمیمات و کارهایشان، تنها دستاوردهای خود را که حاصل تجارب و تعاملاتشان است و در حقیقت نقطه پایانی و دستاورد آن تجارب و ضروریات آن به شمار

رفته، به عنوان شناخت و رفتاری حاضر و آماده در اختیار نسل جدید قرار می‌دهد. بنابراین نسل جدید تنها ناظر آن شناختها، رفتارها و انتخابهایی است که نسل پیشین تجربه کرده است. آنچه در نسل گذشته به عنوان ملاک‌ها و ضوابط حاکم بر واقعیت ارزیابی می‌شود و بدان سبب با ارزش است و تنها به آن جهت پدید آمده که حاصل تجارب نسل گذشته است که اگر آن تجارب و تعاملات نبودند، این معیارهای شناخت و الگوی رفتار و انتخاب نیز تحقق نمی‌یافتند. از همین‌روی، چون نسل گذشته امکان تجربه‌ای مشابه را که خود در گذشته و حال دارد، به نسل جدید نمی‌دهد، به همین سبب نسل جدید به هیچ‌وجه تعاملاتی را تجربه نمی‌کند که به شناخت‌ها، رفتارها و معیارها و گزینش‌هایی با ملاک‌های نسل گذشته منتهی شود (احمدی، ۸۲ - ۱۳۸۱: ۷۵ - ۷۷ و ۸۱). از همان‌روی نسل جدید همواره توسط نسل گذشته محکوم به بینش و انتخاب‌هایی با معیارهایی رویایی و غیرواقعی است. اما علت چنین دستاوردی چیست؟ آیا عاملش، چیزی به جز الگوهای سستی تربیتی و جامعه‌پذیری در جامعه ماست که با عدم مشارکت نسل جدید، اجازه آن را به نسل جدید نداده تا خودشان تجربه و تعامل کرده و از آن‌روی خود بشناسند و انتخاب کنند؟! از این‌روی نسل گذشته تا به نسل جدید اجازه ندهد که با مشارکت در کارهایش، خود تجربه کند، هرگز نسل جدید نه می‌تواند به همان ملاک‌ها، بینش‌ها و رفتارها دست یابد، نه منطقی خواهد بود که چنان انتظاری داشته باشیم.

### علل برخی از آسیب‌های اجتماعی عدم مشارکت

اما چنین تمایزی در تجارب پس از پدید آمدن چگونه به پیش می‌رود و افراد و به دنبال آن، جامعه را به سمت خود می‌کشد؟ نسل جدید که از ابتدا در نهاد خانواده و سپس در نهادهای پرورشی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی تنها ناظر نسل گذشته بوده و مشارکتی در هیچ یک از آن‌ها نداشته است، زمانی فرا می‌رسد که کارها و مسئولیت‌ها را از نسل گذشته تحویل بگیرد. اما به هیچ‌وجه آمادگی آن را ندارد. زیرا او بنا بر عدم مشارکت و تماشاچی بودن، اکنون دیگر واقعاً از ملاک‌هایی برخوردار است که با واقعیت و جریان مسئولیت‌پذیری در زندگی فرسنگ‌ها فاصله گرفته است و او در مواجهه با دنیای واقعی با ملاک‌هایش فاصله محسوس و عمیقی دارد!! در نتیجه، نسل جدید هنگامی که با گذشت زمان مسئولیت‌هایی را در خانه یا جامعه به‌عهده می‌گیرد، چون در طول زندگی‌اش از مشارکت نسل گذشته بهره‌مند نشده، از هر نظر یک مبتدی است و به همان جهت، ایده‌ها، بینش‌ها، شناخت‌ها، رفتارها و گزینش‌ها و مهم‌تر از همه، معیارهایش برای جملگی آن‌ها بسیار سطحی و به دور از واقعیت است. این پدیده کاملاً طبیعی و منطقی است، زیرا نسل گذشته با عدم مشارکت نسل جدید مانع از آن شده است تا او با آزمون و خطاهایی مکرر، تمامی چیزهایی را تجربه کند، که نسل گذشته منطقی و واقعی می‌پندارد؟! و مهم‌تر از آن، نسل جدید چون در

کارها و تصمیمات به مشارکت دعوت نشده اصلاً ارزش و معنای چیزهایی را درک نمی‌کند که نسل پیشین با زحمت و چه بسا تاوان بسیار به چنگ آورده است! در نتیجه او بر حسب چنین ممانعتی، نه تنها بی‌تفاوت و ناآگاه نسبت به تمامی چیزهایی می‌شود که نسل گذشته به سختی به دست آورده است و از این روی پرتوقع و طلبکار می‌گردد، بلکه معیارها و ملاکهای او آنقدر به دور از واقعیت خواهد بود که می‌خواهد همه چیز را یک دفعه اصلاح سازد، به طوری که با یک چشم بر هم زدن خانواده، جامعه و دنیایی را که در آن زندگی می‌کند، به بهشت مبدل سازد!؟ در نتیجه او در اولین مواجهه با دنیای واقعی به سبب عدم مشارکت، از کمترین شانس برای موفقیت برخوردار نیست!؟ بنابراین، یا همچون شکست خورده‌ای کنار می‌کشد، که اشخاص بی‌تفاوت جامعه را می‌سازد که در جامعه ما نمونه‌های آن کم نیستند و اشکال مختلف عزلت‌گزینی و افسردگی در وی بروز می‌کنند (همانجا، ۸۲ - ۸۳). نتایج برخی از تحقیقات نشان می‌دهد که ارزشهای واقع‌گرای و غیراجتماعی در نسل ۱۶ - ۲۴ ساله رشد یافته است (محسنی و همکاران، ۱۳۸۰: ۳۸ - ۴۰). یا از آنها بردگانی می‌سازد که خود را تسلیم دنیایی می‌بینند که از بیرون به آنها تحمیل می‌شود، که در نتیجه به جای آن که اشخاصی بار آیند که در تعامل با دنیای واقعی راز و رمز آن را درک کرده و آنگاه بتوانند تحولاتی را نیز در دنیای پیرامون خود پدید آورند، از آن‌ها فرمانبرداران بی‌چون و چرای هر محیط و جامعه‌ای می‌سازد که در

آن قرار می‌گیرند و در خوش‌بینانه‌ترین حالت، گذشته خود و جامعه خود را می‌آفرینند و در جا می‌زنند. نمونه‌های مختلف آن در قالب واقعیت‌پرستی و اخلاق‌بردگی متجلی می‌شوند. یا با قرار گرفتن در مقابل واقعیات و جامعه‌ای که ناگهان به روی آن‌ها قد علم کرده است، در خوش‌بینانه‌ترین موضع به یک آرمان‌گرای ناکام و در بدبینانه‌ترین وضعیت به پرخاشگری حاد و آشوبگری بدل می‌شود که با بستن چشم‌های خود تصور می‌کند که راه حقیقی درست شدن امور تنها با خراب کردن هر آنچه در مقابل ما قرار می‌گیرد، تحقق می‌یابد و از هر فرصتی برای بهانه‌ای سود می‌جویند تا آشوبگری ذهنی خود را عملی سازند که نمونه‌های آن در نسل‌های جدید ما بسیار زیادند!! این همان پدیده‌ای است که به شکل وندالیسم متجلی می‌شود و از صورتی موردی به شکلی نسلی بدل می‌گردد که در صورت اخیر حادثه‌ترین مشکلات را برای جامعه پدید می‌آورد که نه تنها توسعه، بلکه هر برنامه‌ای را بلعیده و ناکام می‌گذارد.

### گسترش وندالیسم و علل آن

عصیان روزافزون انسان، به خصوص نسل جوان، نه تنها نشان دهنده احساس اجحاف و درماندگی توأم با خشم، پرخاشگری و آشوبگری آنان است، بلکه معرف تحمیلات اجتماعی و تجویزهای نیروهای قاهر و سرکوبگر بیرونی در جامعه‌ای است که به جای در نظر گرفتن نگرش‌ها، باورها، رفتارها و الگوهای فرد، گروه، قشر



یا نسلی دیگر، تنها نگرش ها و الگوهای خود را به آنان تجویز می‌کند. در حقیقت وندالیسم واکنشی است در مقابل برخی از صور فشارها، تحمیلات، ناملایمات، حرمان ها، اجحاف و شکست ها که مبین تمایل به تخریب آگاهانه، ارادی و خودخواسته اموال، تأسیسات و متعلقات عمومی است (ژانورن، ۱۳۶۷: ۲۸؛ تبریزی، ۱۳۶۷: ۱۹۴ - ۱۹۵). البته تحقیقات پژوهشگران نشان می دهد وندالیسم دارای انواع بسیاری است (ویلسون و هیلی، ۱۹۸۶) که بسیاری از آن ها خارج از حوزه بحث ماست و ما برحسب چارچوب نظری بحث که به کنش ها و واکنش های نسل ها عطف می کند، گونه وندالیسم گروه های بزهکار و گونه جدید از وندالیسم را تحت عنوان "وندالیسم نسلی" برای اولین بار معرفی می کنیم.

محققان آسیب های اجتماعی دریافته‌اند که شرایط و محیط اجتماعی افراد در شکل‌گیری شخصیت وندال در آن ها نقشی تعیین‌کننده داشته‌اند که ریشه‌های آن را می توان در محیط خانواده یافت. در این خصوص دو دیدگاه متفاوت و حتی در برخی موارد متضاد در مورد وندالیسم ارائه شده است. دیدگاه نخست بر این باورست که وندالیسم معمولاً در خانه‌هایی غیرمنضبط با والدینی سردرگم و مردد و نامطمئن از ارزشها و فلسفه اجتماعی خویش پرورش می‌یابد و غالباً احساس درماندگی و احساس اجحاف خود را به صورت قهرآمیز و پرخاشگرانه در مقابل نسل بزرگتر، صاحبان قدرت و همه نهادها و سازمان های تأسیس شده در جامعه نشان می‌دهند (فیور، ۱۹۷۳: ۸). دیدگاهی

دیگر وندالیسم را نتیجه مستقیم بریدگی و عدم پیوندی می‌داند که بین ارزش‌های تحمیل شده از سوی نهادهای پرورشی با آنچه به منزله شرایط و واقعیات‌های حاکم بر جامعه مطرح است، پدید می‌آید (فلکس، ۱۹۷۱: ۶۳؛ فلکس، ۱۹۸۶: ۵۲ - ۷۵). آن تجویزها از والدین و مدرسه گرفته تا دولت و رسانه‌ها را در برمی‌گیرند. با یک بررسی دقیق و نگاهی ژرف‌تر می‌توان دریافت که دلیل چنین تمایزی در چیست. دیدگاه نخست وندالیسم را به جوانان محدود می‌کند و خانواده آنان را به چشم وندال نمی‌بیند، از این روی بی‌نظمی‌ها و سهل‌انگاری والدین را دلیل آن می‌بیند، در حالی که در دیدگاه دوم والدین خانواده نیز می‌توانند جزو اشخاص وندال باشند، بنابراین هنجارگریزی و بی‌نظمی آنها همچون فرزندانشان معلول تجویزات و سختگیرهای جامعه است، نه سهل‌انگاری‌ها و نظم‌گریزی‌ها. توجه به این نکته بسیار ضروری است، زیرا با معکوس شدن علت واقعی وندالیسم از سختگیری و تجویزات به سهل‌انگاری و بی‌نظمی، پدیده وندالیسم نه تنها برطرف نمی‌شود، بلکه گسترش می‌یابد (احمدی، ۸۲-۱۳۸۱: ۸۳-۸۴).

### تحلیل کنشی وندالیسم

هنگامی که فاصله بین فرهنگ عمومی و فرهنگ رسمی زیاد باشد، فاصله بین معیارهای تنظیم‌کننده واقعیات با شرایط واقعی حاکم بر واقعیات زیاد می‌شود و عکس‌العمل نسلی را در پی دارد که هنجارها، قواعد، رسوم، الگوها و عادات و قوانین نسلی دیگر را

که واقعیات و شرایط او را در نظر نمی‌گیرد، طرد می‌کند. فاصله هر چه بیشتر و عمیق‌تر بین فرهنگ عمومی و فرهنگ رسمی نیز یکی از عوامل تعیین کننده‌ای است که مشخص می‌سازد، یک نسل تقابل دیدگاهها، رفتارها و الگوهای خود با نسلی دیگر را به شکلی مشارکتی و اصلاحی ببیند یا تعامل را راه‌حل مناسبی ندید چرا که شکاف را آنقدر اساسی و عمیق بباید که تنها راه را در خرابی و فروپاشی تمامی نظامی ارزیابی کند که انعطافی برای در نظر گرفتن خواستهها، نگرشها و الگوهای نسل او قائل نمی‌شود. به بیان دیگر، کنش و واکنش نسل ها نسبت به شرایط موجود و نسبت به یکدیگرست که می‌تواند موجب شود آسیب اجتماعی وندالیسم پدید آمده، گسترش یافته و متجلی شود. اگر تفاوت‌های نسلی در جامعه‌ای به حدی برسد که شکاف محسوسی را نشان دهد، آنگاه نسل‌های در تقابل با یکدیگر چند راه پیش روی دارند. اگر نسلی که نهادهای جامعه را در کنترل هنجارها، نگرش ها، رفتارها و الگوهای خود دارد به نگرش ها، ایده‌ها، هنجارها، رفتارها و الگوهای نسلی که در زیر دست او پرورده می‌شود، توجه نکرده و کاملاً تجویزی و یک طرفه، نحوه کنش مورد انتخاب او نسبت به شرایط موجود و نسل مقابل باشد، اولین گام را برای تشکیل پدیده وندالیسم برداشته است. نسل زیر دست چند راه پیش روی خود دارد، یا آنچه را که در تقابل با نسل مسلط می‌بیند از طریق تعامل و همفکری و همجوشی برطرف سازد، که در این صورت از سرایت وندالیسم به خود تا این مرحله از کنش اجتناب

کرده است، ولی انتخابهای بعدی او تحت تأثیر واکنش های نسل مسلط قرار دارد. اگر نسل مسلط همچون گذشته بر شیوه تجویز و تحدید یک طرفه خود استمرار ورزد، علاوه بر آن که خود را از نگرشها، باورها و الگوهای دیگری که برخاسته از شرایط جدید حاکم بر واقعیت و جامعه است محروم ساخته، خود را در خطر واکنش بعدی نسل زیر دست به شکل خرابکاری و آشوبگری وندال قرار داده است. اما واکنش بعدی نسل زیر دست چگونه می تواند باشد؟ اگر بنا بر هر دلیلی، کنش مناسب خود را برای حل مشکل رها کرده و به مقابله به مثل بپردازد، در راه آشوبگری گام برداشته است و به جای حل مشکل، مشکل را حذف کرده است و اگر روزی بخواهد برای برطرف کردن نیازهای خود از آن استفاده کند، باید مجدداً خرابیهای خود را آباد کند. در نهایت نحوه عمل و عکس العمل نسلهای مسلط و زیردست نسبت به یکدیگر و نسبت به واقعیات موجود است که تعیین کننده غایی است (همانجا، ۸۴ - ۸۵). این امر هنگامی بیشتر از کنترل افراد خارج شده و وندالیسم را تابع شرایط موجود می سازد که اولاً فاصله بین واقعیات و شرایط اجتماعی جامعه با هنجارها، باورها، رفتارها و الگوهای نسل ها زیاد بوده و ثانیاً شکاف بین فرهنگ رسمی و فرهنگ عمومی عمیق و گسترده باشد و هنگامی بیشتر متأثر از انتخاب کنش های نسل هاست که آن ها به جای مشارکت و تعامل با یکدیگر، تجویز و حذف یکدیگر را دنبال کنند و برای دیدگاهها، هنجارها، باورها، رفتارها و الگوهای دیگری مشروعیت قائل نشوند. باید دقت کرد

که در بسیاری از موارد تفاوت های موجود در هنجارها، نگرش ها، رفتارها و الگوهای هر نسل برخاسته از شرایط حاکم بر تعامل یک نسل است و از منظر نسلی که با تعاملات دیگری سر و کار داشته و از شرایطی دیگری متأثر شده به شکلی اجتناب ناپذیر متفاوت است (همانجا، ۸۵ - ۸۶). به نظر می رسد که می توان به بررسی برخی از این علل اجتناب ناپذیر پرداخت.

### رویارویی نسل ها به صورت تقابل سنت و مدرن

دیر زمانی است که موضوع سنت و مدرن و تضاد بین آنها به یکی از چالشهای اساسی جامعه ما بدل شده است و باید از آن به عنوان یکی از مهمترین عواملی یاد کرد که موجب تقابل بین نسل های مختلف شده و شکاف بین آنان را تشدید می کند. در هر جامعه، نسلی که به تعاملات گذشته پاسخ می گوید، افراد سنتی را مشخص می سازد و نسلی که از تعاملات جدید پیروی می کند، از آنها تحت عنوان مدرن یاد می شود (احمدی، ۸۰ - ۱۳۷۹: ۲۷).

اما هر دو نسل، تعاملات مشترکی نیز دارند که معمولاً نادیده گرفته می شود. تعاملاتی که هیچ یک را به طور کامل از سنت و مدرن بی نیاز نمی سازد. این بخش از قضیه همواره از طرف هر دو گروه نادیده گرفته می شود؛ بخشی که به فصل مشترک تعاملات افراد با گستره واقعیت برمی گردد. آن ها معمولاً هر یک سنت یا مدرن را پدیده ای اجتماعی می انگارند که با تغییر بینش یا آگاهی

می‌توان یکی را به نفع دیگری حذف کرد. اشتباهی که آنها مرتکب می‌شوند آن است که بینش یا آگاهی را علتی برای تحقق سنت یا مدرن می‌دانند. در حالی که، شناخت، آگاهی و بینش مبتنی بر آن ها، خود معلولی است همچون سنت و مدرن که از علتی دیگر به نام نوع تعامل و شرایط تعاملی ناشی می‌شود. تغییر شناخت و بینش از طریق آگاهی عامه صورت نمی‌گیرد تا با نصیحت و گفتار به توان تغییرش داد. تغییر شناخت و بینش، بخشی بزرگ از واقعیت دنیای پیرامون ماست، واقعیت به این مفهوم که از شرایط تعاملی خاص خود برمی‌خیزد و معلول های خاص خود را تحت عنوان مدرن و سنت بیرون می‌دهد. هنگامی که ماشین وارد زندگی بشر می‌شود تعاملات جدیدی را به عرصه زندگی عامه تحمیل می‌کند که برنامه‌ها و دستاوردهای نوین خود را در قالب شناخت و بینشی جدید پدید می‌آورند، چه افرادی با آن مخالفت کنند و چه نکنند. ما هنگامی که عنصری مثل ماشین را وارد عرصه زندگی خود ساختیم، شرایط تعاملی جدید و به تبع آن، شناخت و بینشی نوین را در افراد پدید آوردیم، حتی اگر هیچ کشور خارجی‌ای وجود نداشته باشد که آن را تبلیغ کند تا از آن به عنوان اشیاء دهنده مدرن یاد کنیم (همانجا، ۲۷ - ۲۸).

بسیاری از افراد هر دو نسل تصور می‌کنند سنت و مدرن در حافظه افراد موجودند و افرادی که در حافظه به سنت تمایل دارند، از مدرن بی‌نیازند و آن هایی که در حافظه خود به مدرن استناد می‌کنند، از سنت بی‌نصیب‌اند. در حالی که، هر یک از دو نسل

مذکور، به میزان قابل ملاحظه‌ای از برنامه‌های ذهنی برخوردارند که از تعاملاتی ناشی می‌شوند که پدید آورنده هم سنت و هم مدرن‌اند. افراد هر دو نسل تصور می‌کنند، یکی از دو پدیده سنت یا مدرن باید تغییر کرده به طوری که به نفع دیگری کنار رود، و آن‌ها جانشین‌هایی برای یکدیگر هستند که اگر هنوز هر دو موجودند به خاطر آن است که هیچ یک به طور قطعی پیروز این نبرد نشده است! افراد و گروه‌هایی با این دو دیدگاه را "سنت‌گرا" و "مدرن‌گرا" می‌نامیم. آن‌هایی که در تصورات، حذف و دفع یکی به نفع دیگری مقدور است و این نحوه تفکر و عمل منجر به آن می‌شود که سنت و مدرن، خود را به شکل اجتناب‌ناپذیر در مقابل هم تصور کنند و همین شیوه از تفکر و عمل است که جهان‌بینی جمعی را در مقابل و بر علیه جهان‌بینی فردی دگراندیشان و نخبگان قرار می‌دهد و موجب می‌شود که دگراندیشان و نخبگان جامعه ما به جوامعی سوق داده شوند که به جای دفع، جذبشان کنند. اما آیا چنین تقابل و تصادمی اصالت دارد یا برطرف شدنی است؟

سنت و مدرن به عنوان بخشی از تعاملات همواره وجود داشته و وجود خواهند داشت؛ چرا که علت شان که تعاملاتی متفاوت با یکدیگر و مربوط به حوزه متفاوت هر یک از آن‌هاست مدام وجود داشته و معلول‌های خود را همواره پدید خواهند آورد (احمدی، در نوبت چاپ، ۳۲۸ - ۳۲۹). به عبارت دیگر، هم سنت و هم مدرن مدام از نو زاییده و آفریده می‌شوند. هر نسلی که به اقتضای

انواع شرایط تعاملی حاکم، دست به تعامل می‌زند، مدام برنامه‌هایی را در ذهن درونی می‌سازد که در قالب سنت و مدرن بیرون داده می‌شود. آن‌ها با یکدیگر و در کنار یکدیگر از هر نسل به نسلی دیگر و از تعاملگری به تعاملگر دیگر از نو زاده می‌شوند، و این همجواری است که هرگز برنده و بازنده نخواهد داشت. بنابراین، هنگامی که واقعیت وجودی اجتناب‌ناپذیر یکدیگر را پذیرفتند، مناسب است که بدانند چگونه یکدیگر را در جوار هم، نه این که تحمل کنند، بلکه بپذیرند و چنین همجواری تحقق نخواهد یافت مگر با مشارکت در تعاملاتی که سنت و مدرن را پدید می‌آورند (احمدی، ۸۰ - ۱۳۷۹: ۲۸ - ۲۹).

این موضوعی در گستره سنت و مدرن است که یکی از بزرگترین عوامل بازآفرینی شکاف نسل‌ها و چه بسا آشوبگری در جامعه ماست. باورها و رفتارهایی که به اقتضای تغییر تعاملات، به شکلی نوین عرضه می‌شود و با برچسب‌های سنتی و مدرن، به صورت تقابل شدید نسل‌ها با یکدیگر بروز می‌کند.

### نتیجه‌گیری

اگر در جوامع پیشرفته جهان و به خصوص نظامهای مبتنی بر دموکراسی، به مشارکت تا به آن حد اهمیت داده می‌شود، به سبب این نیست که چنین واژگانی مد بوده یا جملات زیبا و مردم‌پسندی در دوره کنونی هستند (در جامعه ما بسیاری از طرفداران آن چنین برداشتی از مشارکت، توجه به افکار عمومی و نظایر آن‌ها دارند)،



بلکه بدین جهت است که آن‌ها در دقیق‌ترین مطالعات علمی خود  
 به این نتیجه رسیده‌اند، که تنها مشارکت است که موجب می‌شود،  
 در هر جامعه، نسل جدید، بدون آن که به یک آرمان‌گرا، شکست  
 خورده یا آشوبگر بدل شود، از تجارب و دستاوردهای نسل گذشته  
 استفاده کرده و در عین حال، چیزی را نیز بر آن افزوده و زندگی  
 در دنیای پیرامون را برای خود و سایر انسان‌ها مطلوب‌تر سازد.  
 اکنون در جامعه ما، شکاف و تمایز بین ایده‌آل‌ها و واقعیات در  
 نزد نسل جدید، حقیقتی انکارناپذیر است، همان‌گونه که در نسل  
 گذشته حقیقت داشته است و علل بازآفرینی مداوم آن چیزی  
 نیست، به جز این که در جامعه ما الگوهای تربیتی و جامعه‌پذیری  
 در تمامی عرصه‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی نیاز به  
 تجدیدنظر جدی و فوری دارد، تا دستاوردهای چندین و چند نسل  
 را، نه به گونه‌ای تجویزی و بی‌چون و چرا، بلکه با مشارکت به  
 نسل بعد انتقال دهد و به نسل جدید اجازه دهد تا خود تجربه،  
 تعامل و لمس کرده و آن‌گاه بیندیشد، برگزیند و پی ببرد.

### فهرست منابع فارسی

- احمدی علی‌آبادی، کاوه (۱۳۸۰). *شناخت‌شناخت‌ها*، انتشارات فرهنگ‌کاوش، تهران.
- احمدی علی‌آبادی، کاوه (۸۰ - ۱۳۷۹). *جایگاه عرف و باورها و رفتارهای عامه در کسب دانش و شناخت خلاق*، نمونه‌ای موردی در جامعه ایران، مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدن‌ها، تهران.
- احمدی علی‌آبادی، کاوه (۸۲ - ۱۳۸۱). *برنامه‌ریزی بلندمدت بخش اجتماعی و فرهنگی*، سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی، تهران.
- احمدی علی‌آبادی، کاوه (در نوبت چاپ) *نظریه جامع تعاملی- تناقضی*، تهران.
- محسنی و همکاران (۱۳۸۰) *بررسی آگاهی‌ها، نگرش‌ها و رفتارهای اجتماعی و فرهنگی در تهران*، آئینه‌پژوهش، تهران، موسسه پژوهشی فرهنگ، هنر و ارتباطات.
- محسنی تبریزی، علیرضا (۱۳۶۷) *مبانی نظری و تجربی وندالیسم*، نامه علوم اجتماعی، شماره ۷.

## فهرست منابع لاتین و سایت ها

- Feuer. L, *The Conflict of Generation*, N.Y.Basic Books.  
1973.
- Flacks. R, *Social and Cultural Meaning of Student  
Revolt, Social Problems*, 1971,17.
- Flacks. R, *The Liberated Generation: An Exploration of  
the Roots of Student Protest*, Jst.1986.3.
- Wilson. P.R & Healy. P, *Graffiti and Vandalism*  
Australian. Institute of Criminolgy, 1986, Caberra.  
[http://sociologyofiran.com/index.php?option=com\\_content&task=view&id=597&Itemid=65](http://sociologyofiran.com/index.php?option=com_content&task=view&id=597&Itemid=65)

## زیباشناسی تطبیقی در خانواده های ایرانی و غربی طراحی در خانواده ها؛ فرش، سفره آرای و میهمانی

### چکیده

در این اثر با پیگیری "طراحی" در خصوصی ترین گروه ها و اجتماعات در صمیمی ترین و دوستانه ترین روابط اجتماعی نشان می دهیم که روح اقتدارگرا، چگونه خود را در پس هر گزینش و آفرینش خانواده ها در قالب الگوهای پنهان و خاموش نشان می دهد و حتی در ابعاد زیباشناختی خانواده متجلی می شود و افراد به گونه ای بدیهی و ناخواسته، آن ها را در "سبک های زندگی" و "کارهای شان در منزل" پدید آورده و حتی در "فعالیت ها و آثار فرهنگی و هنری" به کار می برند؛ جایی که "تک محوری" و "تک مرکزی"، طراحی غالب آن را در خانواده های ایرانی متجلی می سازد، در خانواده های غربی طراحی "متکثر"، "شناور" و "شبکه ای"، خود را آشکار می سازد و خانواده هایی که تعامل در هر دو جامعه را تجربه کرده اند، امتزاجی از هر دوی آن ها به چشم می خورد. در نهایت به ریشه های قدرت طلبی و روابط دو سویه آن می پردازیم و تبیین می کنیم که چگونه روانی که در خانواده خاستگاه خودکامگی قرار می گیرد، در جامعه میل به قدرت و خودمحوری را در نهادهای مدنی و پردیسه های فرهنگ و هنر بازآفرینی می کند.

**واژگان کلیدی:** اقتدارگرا، خودمحور، طراحی، الگوهای خاموش و پنهان

## مقدمه

زیباشناسی طراحی خانواده ایرانی و مقایسه با خانواده های غربی نکات تأمل برانگیزی را به ما نشان می دهد. یکی از آن ها، میزان تمایل به قدرت، خودمحوری و تجویزگری در اندیشه، احساس و گزینش هاست. بسیاری اقتدارگرایی و خودمحوری در کشورهای استبداد زده را ناشی نهادهای حکومتی و مناسبات قدرت سیاسی می انگارند؛ در حالی که خصلت روح خودکامه و اقتدارطلب معمولاً ریشه در "روان جمعی یک جامعه" دارد که تنها در صورت نهایی اش در نهادهای سیاسی و حکومتی بروز می یابد. امروزه به خانواده به مثابه کشتگاه خصلت های روحی و الگوهای شخصیتی نگاه می شود که در جامعه به شکل انواع کنش های اجتماعی و فرهنگی و غیره بروز کرده و فصل مشترک آن در قالب "شخصیت اساسی" یک ملت خود را نمایان می سازد.

## الگوهای خاموش و پنهان

در هر جامعه ای الگوهایی موجودند که در قالب باورها، هنجارها، ارزش ها، عادت ها، کنش ها و هنرها بروز می کنند، ولی هرگز به زبان رانده نشده و در بسیاری از موارد افراد عمل کننده، حتی از وجودشان نیز آگاهی ندارند و فقط به گونه ای بدیهی و ناخواسته، آن ها را در سبک های زندگی در منزل و فعالیت های کاری پدید آورده و به کار می برند. آن الگوهایی که افراد از وجودشان آگاهی

دارند، ولی آن ها را به زبان نرانده و در اظهارات رسمی و رفتارهایی که اهداف شان ذکر شود، به کار نمی برند، بلکه آن ها را به گونه ای خاموش، ولی معنادار جهت دهنده نگرش ها، قضاوت ها و رفتارهای شان می سازند، "الگوهای خاموش" گفته می شود. آن دسته از الگوهایی که افراد از وجودشان آگاهی ندارند و یا به گونه ای بدیهی و مفروض، آن ها را اعمال می کنند و یا آنقدر کلی عمیق هستند که کاملاً پنهان می مانند، "الگوهای پنهان" را می سازند. طراحی در خانواده ها را در صور مختلف زیباشناسی اش از طریق این الگوهای پنهان و خاموش پی می گیریم (sociologyofiran/index).

### فرش، موکت، پارکت و...

به فرش ایرانی نگاهی بیاندازید؛ این کهنترین بافته ایران زمین که چون آئینه ای، خصایص زیباشناسی ما را در خود حفظ کرده و به ما می نمایاند. آیا در همه طراحی های سنتی آن، چشم اندازی تک محوری و تک مرکزی موج نمی زند؟ نه تنها حاشیه ها که حتی نقشمایه های اصلی (همه انواع ترنج، لوتوس و غیره)، پیرامون یک مرکز بسیار قدرتمند هم سو شده و تمرکز می یابد. حضور نامریی آن کانون بر تمام نقش های دیگر سایه انداخته است و پنداری جملگی شان را به سوی خود می کشد؛ انگار که همه پیرنگ های قالی نه تنها در خدمت (زیبانمایی و زیباشناسی) او، که دربند اویند! در حالی که در نمونه های غربی و مدرن چون موکت، پارکت و موزاییک، طرح ها در تمام سطوح شان به طرزی تقریباً

یکسان پخش اند و عمدتاً نمی‌توان نقطه یا محوری مرکزی برایشان یافت و طرح‌ها بیشتر "موزاییکی" و "شبکه‌ای" ردیف می‌شوند. جالب اینجاست، در برخی از موکت‌هایی که به تازگی در ایران طراحی شده است، تأثیرات رگه‌هایی از مرکزگرایی را می‌توان دید (farhangshenasi/persian).

### سفره آرای و پذیرایی

چینش سفره‌ها و پذیرایی به خصوص در میهمانی‌ها را نظاره کنید؛ در جامعه ایرانی معمولاً اشخاص مهتر و کهتر در "صدر" و "رأس" آن می‌نشینند و اشخاص کوچکتر در "ذیل" آن. در نمونه‌های سنتی‌تر، چه به شکلی آشکار و چه در قامت الگویی خاموش، زنان حتی جایی در سفره ندارند و غذا را در مطبخ‌ها و پستوها (مخفیگاه‌ها!) می‌خورند! در سفره آرای حتی نحوه آرایش غذاها در سر سفره نیز نوعی تک محوری را القاء می‌کند و خوراکی‌ها با "وزنی یکسان در تمام سطوح" پخش نمی‌شوند. در خانواده‌های غربی چنین تفکیکی بین نحوه نشستن اشخاص و چیدن غذاها به چشم نمی‌خورد و الگوی پنهانی که حکایت از تکثری "متغیر" و "شناور" دارد، در آن کاملاً مشهود است. در تزیین غذاها و خوراکی‌ها در داخل ظروف و دیس‌ها نیز چنین دوگانگی‌ای در الگوهای پنهان قابل تشخیص است که عملاً تمایز این دو فرهنگ را باز می‌تاباند. اما بارزترین جلوه آن را می‌توان در میهمانی‌ها و پارتی‌های خانواده‌ها یافت. جایی که صمیمانه

ترین و دوستانه ترین روابط انسانی حاکم است، طراحی ها خود را به گونه ای مستتر، اما موثر باز می نمایند(ahleghalam/article).

### میهمانی ها و جشن های خانوادگی

میهمانی های ایرانی معمولاً تک محورگراست؛ بدین معنی که تمامی وقایع و برنامه هایی که ترتیب داده می شود، به گونه ای است که توجه همه شرکت کنندگان، حول محور مرکزی آن برنامه هاست و کانون های طراحی شده تک مرکزی است؛ مثلاً جملگی حضار مستمع یک سخنران می شوند یا همگی مخاطب میزبانان قرار می گیرند. به کرات پیش می آید که برگزارکنندگان، همگان را دعوت به سکوت کرده و خواهان توجه جملگی میهمانان برای پیوستن به برنامه های بعدی مجلس شوند. اگر سخنانی به مناسبت آغاز میهمانی ایراد شود، همه سکوت کرده و گوش می دهند، چنان که برنامه ای پایان پذیرد، برای همه پایان می یابد و هر گاه کادویی ها باز شوند، صرف شام آغاز شود، یا برنامه هایی خاص روی صحنه بیاید، برای جملگی حاضران است و آنان بدون این که خود بدانند، حول این "محور نامریی میهمانی ها" می چرخند.

در پارتی های غربی جریانی کاملاً متفاوت پیش می رود. طراحی در آن ها به گونه ای است که بسیار بندرت پیش می آید تا برنامه هایی اجراء شود که جملگی شرکت کنندگان مخاطب اش باشند و کارهای دیگر را رها کرده و به محوریت برنامه ای خاص به پیوندند و اگر کاری همگانی انجام شود، کاملاً "داوطلبانه" صورت



می گیرد و با اجبار نیست و قواعدی قراردادی برای مشارکت تحمیل نمی شود. معمولاً کانون هایی چندنفره در مجالس شان شکل می گیرد که کاملاً متغیر و شناور است؛ به طوری که مرتب اشخاصی از گروه های کوچک آن جدا شده و به گروه های دیگر می پیوندند و یا برعکس. آن ها بدون این که پارتی را دچار هرج و مرج سازند، ناخواسته "هارمونی ای از تکرر برنامه ها" را به شکلی شناور در جریان پیوستن و گسستن گروه ها، به اجرا می گذارند. پایکوبی و سور نیز در حال و هوایی که موسیقی جریان دارد، توسط داوطلبان بر پا می شود و هرگز کسی را به زور برای رقصیدن بلند نمی کنند! (و سپس به او بخندند!!)

جالب تر خانواده هایی ایرانی است که یا سال ها در مغرب زمین زندگی کرده اند و یا یکی از والدین خانواده ایرانی و دیگری خارجی است؛ در محافل دوستانه و میهمانی آنان می توان از هر دو نوع طراحی با زیباشناسی خاص شان را یافت. این تعاملگران در دو دنیای متفاوت، انگار پاره هایی از هر یک از آن طراحی ها را در خود درونی کرده اند که در معماری هر بخش از میهمانی- پارتی هایشان به کار می گیرند. در حالی که گروه هایی کوچک با محوریت های مختلف را تشکیل می دهند، همزمان هم آشنایان با هم به گفت و شنود و خنده و شوخی می پردازند و هم گاه با پیوستن به غریبه ها، با آن ها آشنا شده یا پیوند دوستی های قدیمی را تقویت می کنند؛ اما در کارهایی خاص مثل فوت کردن شمع های تولد یا باز کردن کادویی ها، تک محوری عمل می کنند و

همه توجه ها به آن برنامه ها معطوف می شود. غذاها نیز به هر دو شکل صرف می شوند. برای عصر به شکل باز و آزاد، هر کسی خوردنی ای کشیده یا نوشیدنی ای بر می دارد و به شکل سلف سرویس پذیرایی می شوند، اما برای شام تا حدی فضا ایرانی است و طراحی نیز از آن تبعیت می کند و سر سفره نشینی با آن که به سر میز نشینی تغییر کرده است، چینش تا حد زیادی بو و مزه ایرانی می دهد. غالباً در خانواده هایی با والدینی از ملیت های گوناگون، به تدریج هر یک از آن ها، الگوهای را از فرهنگ دیگری جذب کرده و به قامت رفتارشان می ریزد (ftab/articles).

### ریشه یابی استبداد در روان، آنگاه جامعه

در تاریخ بررسی های اجتماعی، استبداد و نحوه پیدایش و بازآفرینی آن در جامعه از جایگاه ویژه ای برخوردار است. باورهای عامه مردم، استبداد را ساخته و پرداخته ای تحمیلی از طرف شخص، گروه یا کشوری خاص می پندارد. در حالی که در تحلیل های معاصر، آن را بازتاب فرهنگ و سرشت روان جمعی افراد یک جامعه می دانند. افراد یک جامعه استبداد پرور، بدنبال یک لولویی بیرونی در قالب شخص، گروه، نهاد یا دولتی می گردند که تمامی مشکلات و کاستی ها را به آن نسبت دهند، غافل از این که آن عاملی که الگوهای یک جامعه استبدادی را تعیین کرده و مدام قوام می بخشد، در درون تک تک افراد نهفته است که سرشت و خصلتی جمعی پیدا می کند؟! خودکامگی در هیچ جامعه ای نمی تواند هزاران

سال ماندگار باشد، مگر بر مبنای روابط دوسویه فراگیر اجتماعی‌ای که فرماندهی و فرمانبرداری، بردگی و برده‌داری، سازش و گسست و از همه مهمتر اعمال و پذیرش متقابل ستم دو روی سکه آن‌اند. در شرایطی که در خانواده، قدرت و خودکامگی افراد بزرگتر، خواهان ساختار روانی و فکری باشد که به فرد اجازه بروز خواست‌ها و تمایلاتی مختلف و مخالف را ندهد، افراد زیردست از رشد و قوام شخصیت و استقلال لازمه برخوردار نشده و به درستی نمی‌توانند راه آزاد زیستن را تجربه کرده و بیاموزند. در نهاد خانواده، مدرسه و سایر نهادهای اجتماعی، دخالت‌های بی‌جا (در خانواده یا جامعه) همچون ترساندن، تحکم، امر و نهی‌های بی‌مورد می‌تواند مانع از رشد سالم کودک شود. چنین تعاملات معطوف به قدرتی منجر به رشد شخصیتی ناقص و رشد نارس می‌شود و حاصلش آن می‌شود که بسیاری از بزرگسالان از مرحله خودمحوری کودکی به درستی بیرون نیایند و بلوغی ناتمام داشته باشند. این افراد هنگامی که از نهاد خانواده و مدرسه بیرون آمده و وارد نهادهای مختلف اجتماعی می‌شوند، در تمامی کنش‌های اجتماعی همواره خود را لحاظ کرده و دیگری را سرکوب می‌کنند. بنابراین سرکوب‌ها به ویژه در خانواده و مدرسه، افرادی خودمحور و خودبین تحویل جامعه می‌دهند که هنگام تفکر، تصمیم‌گیری، انتخاب، کنش و هر گزینش دیگری، با نادیده گرفتن و حذف دیگران، خودمحوری شکل گرفته زیر ضربات سرکوب‌گر را در نهادهای اجتماعی بازآفرینی می‌کنند. به بیان دیگر، در

تعاملات سرکوبگر، شخص سرکوب شده در خانواده و مدرسه، خود شخص سرکوبگر در نهادهای مدنی می‌گردد که در پی نیازهای واپس زده شده و قربانی شده خویش است (farainfo/component).

در زمان آشفتگی‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، فرد ستم‌دیده آرزوی سرنگونی یک شخص یا یک نظام سیاسی خاص را در سر می‌پروراند، زیرا او خود در درونش مستبدی است بی‌تخت و تاج که به امید عریکه قدرت به جز گسست راه دیگری نمی‌بیند. از کودکی، والد و معلم دستور داده و او می‌بایست در نهایت اطاعت کند و او دستور داده و شخص کوچکتر خانواده فرمان می‌برده است. چنین نحوه تربیت دو سویه‌ای، افراد جامعه را از هم منفصل و نسبت به هم سرکوبگر می‌سازد. اینجا است که می‌توان گفت تربیت اقتدارگرا خود منشأ دوگانه‌پروری نابرابر است. در چنین نگاهی همواره یکی دانا یکی نادان، یکی محکوم و یکی حاکم، یکی عالم یکی جماعتی جاهل، یکی سازشگر و دیگری سازش‌ناپذیر، یکی شخصی با فرهنگ، دیگران عوامی بی فرهنگ، یکی هنرمندی مشروع، دیگری خیالبافی درپیت و خلاصه یکی من و منزّه، و یکی دیگر، او و مقصر است. چنین جامعه‌ای مبتلا به خفقان است، نه به سبب ظلم حکام یا فضای بسته سیاسی، بلکه به جهت معیارهای گزینشگری در روان که در هر کجای جامعه چنان الگوهای دو سویه‌ای را بازآفرینی می‌کند. در چنین جامعه‌ای هر کس که جای دیگری می‌نشیند، همچون دیگری می‌شود. در حالی

که در پندار خود تصور می‌کرد که دیگری ستمکار و مستبد بوده و خود مبراست؟! غافل از این که بذر استبدادپرور که خود را خوب و معصوم و دیگری را مقصر و گناهکار می‌داند، هر کجای که رسد، نهال استبداد را پرورش خواهد داد!! حتی در عاطفی‌ترین و انسانی‌ترین گستره‌ها، چون پردیسه‌های فرهنگ و هنر، و معیارهای زیباشناسی اش را نیز تجویز می‌کند (احمدی، ۱۳۸۶: ۷-۹).

### نتیجه‌گیری

هدف من از طرح الگوهای خودکامگی در فرهنگ و هنر آن بود تا نشان دهم، نه آب و نه نفت که به کرات از عوامل قوام استبداد در ایران زمین بر شمرده شده‌اند، و نه هیچ منبع یا نعمت دیگری شکل دهنده استبداد در یک جامعه نیستند، بلکه روح جمعی استبدادپرور در هر جا که بتواند خود را بروز می‌دهد، چه هنگام سلطه بر منابع آب و سیستم آبیاری، چه زمان بهرمندی از نعمات نفتی و چه وقت کنش‌های اجتماعی و سیاسی و چه موقع تعاملات فرهنگی، مثل میهمانی‌ها و حتی هنگام خلق آثار هنری.

## فهرست منابع فارسی

• احمدی علی آبادی، کاوه (۱۳۸۶) «ریشه های الگوهای خاموش و پنهان کنش معطوف به قدرت» رونا، شماره های ۹ و ۱۰، تهران.

## فهرست منابع لاتین و سایت ها

<http://www.ahleghalam.com/article.aspx?id=165>  
[http://aftab.ir/articles/applied\\_sciences/social\\_science/c12c1222170963\\_cultur\\_sociology\\_p1.php](http://aftab.ir/articles/applied_sciences/social_science/c12c1222170963_cultur_sociology_p1.php)  
<http://sociologyofiran.com/index.php>  
<http://www.farhangshenasi.com/persian/node>  
[http://www.farainfo.com/component/content/article/109-social\\_science/3409-c1c1222148926\\_khatami\\_p1.html](http://www.farainfo.com/component/content/article/109-social_science/3409-c1c1222148926_khatami_p1.html)

## وضع سرمایه‌های انسانی، اجتماعی و فرهنگی در ایران

### چکیده

در این اثر به طور همزمان سرمایه‌های انسانی، اجتماعی و فرهنگی را که با آسیب‌های اجتماعی جامعه نسبتی معکوس دارد، مورد بررسی و تحلیل قرار دادیم و روش‌هایی در تحقیقات اجتماعی را که به نتایجی غلط منتهی شده‌اند، به طوری که با نتایج سایر پژوهش‌ها تطابق ندارند، کاویده و نشان دادیم با چه تغییراتی در آن‌ها می‌توان وضعیت واقعی مسایل اجتماعی کشورمان را شناسایی کرد و نسبت به برطرف کردن‌شان اقدامی عاجل نمود.

**واژگان کلیدی:** سرمایه انسانی، سرمایه اجتماعی، سرمایه فرهنگی

## مقدمه

سرمایه‌های انسانی، اجتماعی و فرهنگی در دنیای امروز به عنوان جدیدترین مباحث در حوزه‌های اجتماعی، اقتصادی و حتی فرهنگی مطرح بوده‌اند. از اصلی‌ترین زیرساخت‌های توسعه پایدار توجه و تقویت سرمایه‌های انسانی، اجتماعی و فرهنگی است که متأسفانه در برنامه‌های توسعه کشورمان مورد بی‌توجهی واقع شده‌اند.

## سرمایه‌های انسانی، اجتماعی و فرهنگی

اکنون دیگر تنها دارایی‌ها و منابع مالی به عنوان سرمایه شناخته نمی‌شوند، بلکه ما با پدیده‌های نوظهوری در نیروی انسانی مواجه هستیم، که از آن‌ها تحت عنوان سرمایه‌های انسانی، اجتماعی و فرهنگی نام برده می‌شود. همان‌طور که سرمایه‌های فیزیکی، با ایجاد تغییرات در مواد، برای شکل دادن به ابزارهایی که تولید را تسهیل می‌کنند، به وجود می‌آیند، "سرمایه‌های انسانی" نیز با تغییر دادن افراد یک جامعه برای واگذاری مهارت‌ها و معلومات به اعضایش پدید می‌آیند و انسان‌ها را قادر می‌سازند تا به شیوه‌هایی جدیدتر، مطلوب‌تر و کاراتر رفتار کنند (کلمن، ۱۳۷۸: ۴۶۴). در حالی که "سرمایه اجتماعی" به مجموع منابعی که در بنیاد روابط خانوادگی و در سازمان اجتماعی جامعه وجود دارد و برای رشد شناختی و اجتماعی افراد آن سودمند است، اطلاق می‌شود. باید توجه داشت که سرمایه‌های اجتماعی با وجود این که اکتسابی است، ولی در



بسیاری از موارد، در حوزه یادگیری‌های ارادی قرار نمی‌گیرند، بلکه در طی جامعه‌پذیری یا تعاملات اجتماعی در ذهن افراد درونی می‌شوند. آن‌ها به روابط اقتدار، اعتماد و هنجارهای یک جامعه بر می‌گردند (همانجا، ۴۵۸-۴۵۹). سرمایه انسانی به هر فرد مرتبط است. به توانایی و محدودیت‌های فردی که به عنوان عوامل تولید تعیین کننده است. از این روی دانش، تخصص و مهارت را در برمی‌گیرد. در حالی که سرمایه اجتماعی به روابط بین افراد مربوط است. تعهد و التزام هرگز به شکل منفرد قابل تحقق نیست، بلکه به رابطه بین افراد معطوف است. تفاوت عمده دیگر سرمایه‌های اجتماعی با سرمایه‌های فیزیکی و انسانی در آن است که همچون آن‌ها کاملاً تعویض‌پذیر نیستند. باید توجه کرد که شکل معینی از سرمایه‌های اجتماعی که در تسهیل کنش‌های معینی ارزشمند است، ممکن است برای کنش‌های دیگر بی‌فایده یا حتی زیانبار باشد (همانجا، ۴۶۲). از این روی شناسایی و برنامه‌ریزی برای این سرمایه‌های نوظهور در جامعه ما نیاز به مطالعات و پژوهش‌های متعددی دارد.

امروز پس از سرمایه‌های انسانی و بدنبال آن سرمایه‌های اجتماعی، سخن از سرمایه‌های فرهنگی رفته است. هر گونه اهداف و استراتژی فرهنگی تنها با کمک سرمایه‌های فرهنگی است که عملی شده و تحقق و تداوم آن تضمین می‌گردد. تعامل پذیری، ارتباط پذیری، مشارکت پذیری، میزان پذیرش دیگری و ارزش‌های اخلاقی از این جمله‌اند. سرمایه‌های انسانی، اجتماعی

و فرهنگی نیز که می‌بایست در برنامه ریزی ها تقویت شوند، به قرار ذیل اند: مسئولیت پذیری، مدیریت، سازمان پذیری، نقش پذیری، وجدان کاری، تعهدات و روابط اعتباری از آن جمله‌اند. با نگاهی به سه برنامه توسعه کشورمان می‌توان دریافت که نسبت به سرمایه‌های انسانی، اجتماعی و فرهنگی بی‌توجهی شده است (برنامه ۱، ۲ و ۳ توسعه).

### اخلاق کاری و وجدان کاری

در بررسی سرمایه‌های انسانی و اجتماعی، اخلاق کاری و وجدان کاری از جایگاهی ویژه برخوردارست. اخلاق کاری شامل عقاید، ارزش ها، هنجارها و اعمال مربوط به انواع کار در یک جامعه می‌شود که در شخصیت افراد یک جامعه تثبیت شده و در نهادهای مختلف جامعه تولید و بازتولید می‌شود. اخلاق کاری قوی و تعهدکاری، لازمه هر نوع توسعه پایداری است و رشد و تقویت فزاینده آن موجب افزایش بهره‌وری و خیر جمعی و فردی است. همچنین وجود اخلاق کاری قوی در جامعه موجب تقویت تعاون، تفاهم و اعتماد اجتماعی، ثبات سیاسی و اخلاق عملی خواهد شد (حبیبی، ۱۳۸۰: ۴۱) و معیاری مناسب برای سنجش فضائل اخلاقی بدون ریا و تزویر خواهد بود.

اخلاق کار و وجدان کاری امور واقع و پدیده‌هایی هستند قابل شناسایی و مطالعه، تغییرپذیر، قابل کنترل و دستکاری که از قواعد کلی حاکم بر فرهنگ جامعه تبعیت می‌کنند و این قواعد را در

زمینه کلی‌تر اجتماعی و فرهنگی می‌توان بررسی کرد (رجب زاده، ۶۴).

اما باید توجه کرد که در کشور ما اخلاق کاری و وجدان کاری به عنوان واقعیت‌هایی که در جامعه در قالب کنش آفریده می‌شوند با آنچه در قالب ایده‌ها و اظهارنظرهایی رسمی بین می‌شود نه تنها متفاوت، بلکه در بسیاری از موارد در تضاد آشکار است. به بیان دیگر، آنچه در طی گزینش‌های افراد جامعه و در اعمال انجام شده در محیط‌های کاری مختلف تولید و بازتولید می‌شود بسیار متفاوت است با آنچه در اظهارنظرهای رسمی، بیان ارزش‌ها و هنجارها توسط افراد بروز داده می‌شود که در بسیاری از موارد در تعارض آشکار با یکدیگرند.

توجه به این نکته بسیار ضروری است، زیرا بسیاری از پژوهشهایی که در کشور ما صورت گرفته با توزیع پرسشنامه در جستجوی سنجش متغیرها بوده (آل‌آقا، ۱۳۸۰: ۴۲ - ۴۴) و تصور رفته که چون روش علمی است، پس نتایج قابل اطمینان است، غافل از این که آنچه پرسش‌شوندگان پاسخ داده‌اند، به هیچ وجه آن الگوهایی نیست، که واقعاً در جامعه بروز می‌دهند و ارزش‌های آرمانی و اظهارنظرها در قالب وجدان جمعی نمی‌تواند شرایط واقعی جامعه و الگوهایی را که افراد در طی کنش‌ها اعمال می‌سازند، محک زند. جالب اینجاست تحقیقات دیگری که در این زمینه صورت گرفته است و به گونه‌ای از همان

متغیرها پرسش شده و نه به عنوان رفتار پاسخ دهندگان، بلکه به عنوان آنچه آن‌ها در مورد جامعه تصور می‌کنند، مطرح شده، به نتایجی دقیقاً عکس آن دست یافته (علیایی، ۱۳۸۰: ۳۵-۳۶) که حکایت از همان تمایزی دارد که بدان اشاره شد. تحقیقات نشان می‌دهد که در فرهنگ آرمانی جامعه ما بر وجدان کاری بسیار تأکید شده است، در حالی که عملاً در خانواده، محیط کار و جامعه، اخلاق کاری بسیار نامطلوب و وجدان کاری بسیار ضعیف است و نیاز به برنامه‌ریزی بلندمدت جدی دارد (رجب زاده، شماره ۵: ۶۸-۷۱). تحقیقاتی که میزان اخلاق کاری جامعه ما را مطلوب و در حد برخی از کشورهای توسعه یافته ارزیابی کرده است (معینفر شماره ۱۰۰: ۳۰-۳۱)، بدون توجه به جایگاه روش پرسشنامه‌ای در کشورهای جهان سوم وضعیت آرمانی جامعه را سنجیده، نه شرایط واقعی حاکم بر آن را. این نکته هنگامی معنادار است که دریابیم در جامعه‌ای که تحقیقات نشان می‌دهد وقت مفید کاری تنها ۲۰ دقیقه در روز است، چطور ممکن است اخلاق کاری با جوامعی مساوی باشد که ۶ یا ۷ ساعت کار مفید شبانه روز آن‌ها را در برمی‌گیرد؟! آن تنها به وسیله همان تمایز اساسی بین جایگاه اخلاق کاری آرمانی با اخلاق کاری عملی دارد که حکایت از شکاف وسیع و عمیق بین آن‌ها داشته و وضعیت نامناسب اخلاق کاری را به

عنوان یکی از اصلی‌ترین سرمایه‌های اجتماعی معین می‌سازد.

### مشارکت‌پذیری

مشارکت‌پذیری یکی از اصلی‌ترین متغیرهای سرمایه‌های اجتماعی است. مشارکت می‌تواند کارآیی و بهره‌وری نیروی کار را افزایش دهد و ضایعات انسانی (احساس محرومیت، بدبختی، آوارگی، سرگردانی و اجبار) را به حداقل برساند. کار در شکل غیرمشارکتی‌اش به صورت امری خارجی و غریبه برای نیروی کار بیرون می‌آید. نتیجه این غریبگی، عدم ارضاء در حین کار، عدم توسعه آزادانه نیروهای روحی و جسمی و تحلیل رفتن توان جسمی است (محمدی، ۱۳۸۰: ۲۴۲). کار غیرمشارکتی به نوعی کار اجباری و تحمیلی بدل می‌شود که بازده و بهره‌وری آن را نیز کاهش می‌دهد. در کار مشارکتی، تنها دستاورد کار، بازده اقتصادی و بهره‌وری مدنظر نیست، بلکه دستاورد اجتماعی آن، ارضای بسیاری از نیازهای روانی و اجتماعی انسانها را می‌توان یافت. اگر انسانها در کارخویش احساس مشارکت نداشته باشند، بلافاصله پس از برداشته شدن اجبار فیزیکی یا ضرورت های ناشی از بقاء و حیات، از آن دوری می‌جوید. از این روی در چند دهه اخیر تلاش وسیعی برای ایجاد گروه‌های تشریک مساعی در حین کار در کارخانه‌ها و مراکز تولیدی بزرگ صورت گرفته است. این گروه‌ها دارای دو ویژگی عمده هستند. اول آن که امکان جابجایی کار در درون گروه

وجود دارد و دوم این که گروه به طور منظم می‌تواند گردهم آمده و مسائل تولید و حیطة کار را مطالعه و حل کند. این گروه ها از آموزش بیشتری برخوردارند و خود در تعریف و تنظیم روش انجام وظایف خویش تا حدودی اختیارات دارند (گیدنز، ۱۳۷۳: ۵۲۶). در این شرایط برای افراد پیوستن به گروه مزایای اقتصادی، ارضای نیاز از طریق کار جمعی و کسب هویت و تشخیص فردی بیشتر را در پی دارد [Luthans, 1973:442-444].

ایده مشارکت نه تنها در سطوح فعالیت های اجتماعی و فرهنگی حتی در سطوح مختلف فعالیت های اقتصادی و تولیدی نیز موفق بوده است. دموکراسی صنعتی، غیر از سطح آرمانی در سطح جریان عمل و تحولات عینی نیز موفق بوده است. مطالعات درباره برخی تعاونی ها حکایت از آن دارد که شرکت های تعاونی در مقایسه با شرکت های دیگر در بازار رقابت از ۳۰ الی ۵۰ درصد کارایی بیشتری برخوردار بوده اند [Berman, 1982].

اما لازمه مشارکت نخست اعتماد است. بی‌اعتمادی موجب ناامنی و بی‌ثباتی اقتصادی به ویژه در روند تولید کالا می‌شود (ملکی‌زاده، ۱۰۶-۱۰۸). برخی از بررسی ها نشان می‌دهد که بی‌اعتمادی موجب بی‌مسئولیتی، کاهش همبستگی ملی و تقویت روحیه قومی و قبیله‌ای و تبعیض‌آمیز می‌شود (همانجا، ۱۰۶-۱۰۸). یافته‌های حدود ۲۵ نظرسنجی و پژوهش معتبر طی سال های قبل و بعد از انقلاب نشان می‌دهد: با افزایش تحصیلات، شهرنشینی، استفاده بیشتر از رسانه‌های جمعی میزان اعتماد به رسانه‌ها کمتر شده، از میزان

مشارکت کاسته شده، بدبینی و توقع اضافه گردیده و به طور کلی با بی‌اعتمادی و بدبینی فزاینده نسبت به جامعه مواجه هستیم (عبدی، ۱۳۸۰: ۲۹).

### اعتماد اجتماعی

یکی از اساسی‌ترین شاخص‌های سنجش سرمایه اجتماعی ارزیابی میزان اعتماد اجتماعی افراد یک جامعه است. به طوری که هر میزان بر اعتماد افراد به یکدیگر افزوده شود، تعاملات و تبادلات کاری و اجتماعی بیشتر خواهد بود. همان گونه که مردم خانه‌هایی آجری، چوبی یا خشتی با مصالحی که در دست‌شان دارند می‌سازند، همان گونه جوامع نیز با مشخص شدن منابع محلی خود و ایجاد برنامه‌های کاری برای ساختن خانه‌ای مدنی به خلق اعتماد اجتماعی اقدام می‌کنند (نشریه اینترنتی موسسه PPCC ، ۱۱۱) اکنون در سطح جهان از مرحله اعتمادهای تجاری و بین‌المللی در عرصه‌های کاری و معاملات پولی و اعتباری گذشته و سخن از اعتمادهای بنیادی و مشارکتی در کارهای داوطلبانه و عام‌المنفعه است. وضع اعتماد اجتماعی و کاری در ایران بسیار تأسف بار است! جایی که اکنون در سطح جهان از مرحله اعتمادهای تجاری و بین‌المللی در عرصه‌های کاری و معاملات پولی و اعتباری گذشته و سخن از اعتمادهای بنیادی و مشارکتی در کارهای داوطلبانه و عام‌المنفعه است، در کشور ما هنوز در عرصه بازار و معاملات

تجاری نه تنها اعتماد عمومی از بین رفته است، بلکه با عقب نشینی جدی، حتی اسناد اعتباری چون چک و سفته نیز اعتبار خود را از دست داده‌اند، چه به جای اعتماد عمومی و سرمایه‌های ذهنی و اجتماعی آن! خیل زندانیانی که به سبب کشیدن چک بی‌محل و کلاهبرداری به زندان رفته‌اند، آنقدر لجام گسیخته بوده که قوه قضاییه را به فکر آن انداخته تا با اقداماتی برخی از مشکلات پدید آورنده این معضل گسترده را برطرف سازد. آمار حقیقی مربوط به آن بسیار بیش از آن چیزی است که موجود است، چون خیل عظیم کسانی را که فراری شده و هنوز به زندان نیافتاده‌اند، در برنمی‌گیرد و اگر آن رقم را بدان بیافزاییم خواهیم دید که حکایت از پدیده‌ای ساری و نهاده شده در جامعه دارد. پدیده‌ای که نشان دهنده بی‌اعتمادی گسترده و روزافزون در جامعه ما دارد. نتایج بسیاری از تحقیقات حکایت از آن دارد که بی‌اعتماد در جامعه ما در حد بالایی است. نگاهی به اعتماد اجتماعی در پایان نامه‌های تحصیلی نشان از این واقعیت دارد (پایان نامه‌های رضایت اجتماعی و عوامل موثر بر آن و عام گرایی و عوامل موثر بر آن، نمایه پژوهش، شماره ۱۸: ۱۰۸ - ۱۰۹). در تحقیقی اعتماد اجتماعی افراد را نسبت به کل اعضای جامعه و اعضای خانواده سنجیده‌اند. نتایج بسیار نگران کننده است. پاسخ ها نشان داد که ۶۷٪ از پاسخگویان کمترین اعتماد را



به جامعه دارند و تنها ۷٪ از بیشترین اعتماد برخوردارند. در اعتماد به بستگان نیز ۳۲٪ از پاسخگویان کمترین اعتماد و ۲۹٪ نیز بیشترین اعتماد را دارند و ما بقی در بین این دو حد قرار دارند. این در حالی است که تا همین دو دهه پیش، از نظر اعتماد به بستگان ما در جایگاه بهتری قرار داشتیم (امیرکافی، شماره ۱۸، ۳۰-۳۴)! چنین ارقامی از بی‌اعتمادی اجتماعی نشان از سرمایه‌های اجتماعی ضعیف در نیروی انسانی جامعه ما دارد. در کشور ما این عامل هنگامی در سیاست گذاری‌ها و برنامه‌ریزی‌های زیربنایی و بلندمدت انعکاس می‌یابد که پیش از آن در برنامه‌های کوتاه مدت و میان مدت دنبال شده و محقق گردد.

### هنجارپذیری و نظم‌پذیری

کنش‌های اختیاری و خودانگیخته بیش از آن که ناشی از قواعد و جبر بیرونی باشند، از اخلاق و هنجارها و قواعد حاکم بر آن‌ها پیروی می‌کنند. معیارها و قواعد اخلاقی، کنش‌ها و تعهدات و مناسبات اجتماعی را تنظیم می‌کند و با چنین الگویی امکان مشارکت و پیش‌بینی کنش‌ها را فراهم می‌سازند. به بیان دیگر این الزامات درونی و هنجارها و اعتمادهای متقابل است که نظم‌پذیری و مشارکت‌پذیری را تعیین می‌کند. در پیمایش ملی ارزش‌ها و نگرش‌ها که در سال ۷۹ به بررسی و سنجش ارزش‌های اخلاقی در بین بیش از ۱۶

هزار نفر از شهروندان در ۲۸ استان کشور پرداخته نشان می‌دهد که به طور کلی قواعد و ارزش‌هایی که تأمین‌کننده نظم اخلاقی در چهار حوزه اصلی فرهنگ، اجتماع، اقتصاد و سیاست است با ضعف و تزلزل اساسی روبروست. عدم پابندی مردم به این قواعد و اخلاقیات، مناسبات اجتماعی در حوزه‌های اساسی زندگی اجتماعی را مشکل و پیش‌بینی‌پذیری رفتارها و نیز مشارکت در فعالیت‌ها بر اساس انتظارات و توقعات متقابل را مختل می‌کند. نتیجه این اختلال و نابسامانی نوعی هرج و مرج و بی‌نظمی اخلاقی است (نظم یا بی‌نظمی اخلاقی، فرهنگ و پژوهش، شماره ۹۱، ۴).

### ارزش‌های اجتماعی

ارزش، باور پایداری است که فرد با تکیه بر آن، یک شیوه خاص رفتار یا حالت غایی را که شخصی یا اجتماعی است، به یک شیوه رفتاری یا یک حالت غایی که در نقطه مقابل حالت برگزیده قرار دارد، ترجیح می‌دهد. ارزش در حقیقت یک نوع درجه بندی، طبقه‌بندی و امتیازبندی پدیده‌ها است از خوب تا بد، یا از مثبت تا منفی (توکلی، شماره‌های ۱۴ و ۱۵: ۱۳۴). ارزش‌ها شکل دهنده کنش‌ها با بار اخلاقی، عاطفی، اجتماعی و نظایر آن هستند. از این روی ارزش‌ها را به طبقاتی چون مثبت و منفی و مادی و

غیرمادی (معنوی و خیرخواهانه و...) تقسیم می‌کنند که وجوه منفی آن را گاه با نام ضد ارزش نیز می‌خوانند. تحقیقات نشان می‌دهد جامعه ما در مسیر حرکت به سوی ارزش‌های مادیگرایانه باشد و حداقل زمینه تظاهر این ارزش‌ها در نیمرخ فرهنگی جامعه شهری قوی است. احساس ناایمنی می‌تواند انسان‌ها را در معرض حرکت‌های اجتماعی دشوار و ناسالم قرار دهد (محسنی، ۱۳۸۰: ۳۹). به نظر می‌رسد ارزش‌های مادیگرایانه، واقع‌گرای و غیراجتماعی در نسل ۱۶ - ۲۴ ساله در معرض رشد است. متأسفانه جوانان در مسیر تغییر ارزشی متعالی و معنوی به ارزش‌های مادی‌اند؛ همچنین پاره‌ای از صفات مانند دورویی، تقلب و بی‌اعتنایی به ضوابط از اهمیت ویژه‌ای در جامعه برخوردارست که باید در برنامه‌ریزی‌های اجتماعی و فرهنگی بدان‌ها توجه کرد (همانجا). تحلیل‌ها نشان می‌دهد در صورت ثابت ماندن شرایط اجتماعی - اقتصادی این احتمال وجود دارد که روند مذکور رو به گسترش گذارد (عظیمی، شماره‌های ۱۴ و ۱۵: ۱۸۹ - ۱۹۰).

این موضوع هنگامی بحرانی‌تر جلوه می‌کند که دریابیم حتی اندک تحقیقاتی نیز که شرایط بهتری را نشان می‌دهد، شرایط حقیقی را محک نزده، بلکه نادانسته اوضاع آرمانی را از پاسخ دهندگان دریافت کرده‌اند. به بیان دیگر، پاسخگویان به منظور اجتناب از مجازات اجتماعی یا گرفتن تأیید

اجتماعی، سعی در خوب جلوه دادن خویش داشته‌اند. زیرا تحقیقات پیمایشی و نظر سنجی، آن هم در مواردی همانند ارزش‌ها و اخلاقیات در کشورهای جهان سوم با مشکلات زیادی در کسب آرای واقعی و دریافت داده‌های معتبر، از طریق پرسش مستقیم دارد. جالب اینجاست که تحقیق مذکور همان ارزش‌های پول، صداقت و ثروت را اینبار نه به شکلی مستقیم، بلکه به شکلی غیر مستقیم جویا شد؛ فرضاً به جای این که از آن‌ها سوال شود، راستگویی و صداقت تا چه حد برای شما مهم است، از آن‌ها پرسیده شد، فکر می‌کنید هموطنان ما تا چه حد راستگو یا دو رو هستند. در روش نخست ۹۲ تا ۹۵ درصد صداقت و راستگویی را خیلی مهم ارزیابی کردند، در حالی که در روش غیرمستقیم، میزان پایبندی به آن‌ها از ۱۸ تا ۲۹ درصد تقلیل یافت (همانجا). این تمایز مهمی است که تحلیلگران آماری و متخصصین آسیب‌های اجتماعی به خوبی از آن آگاه‌اند!

### نتیجه‌گیری

مسئله اساسی در استفاده از سرمایه‌های انسانی، اجتماعی و فرهنگی در جامعه ما آن است که نیروی کار و حتی فعال جامعه ما در کارهایی سازماندهی شده و تعریف شده با مشکل عدم سازمان‌پذیری و بی‌برنامگی مواجه است، چه به جای این که در

فعالیت‌های اجتماعی به شکلی سازمان یافته به کارهای فرهنگی و عام‌المنفع روی آورند. جایی که از رده کارگران جزء تا مدیران عالی رتبه در فعالیت‌های اقتصادی در حال فرار از کارهای سازمان یافته و تحت نظارت هستند، سازمان‌پذیری در ابعاد اجتماعی و فرهنگی بسیار دور از دسترس است. این همان علت اساسی عدم موفقیت سازمان‌های غیردولتی در سال‌های کنونی در جامعه ماست (احمدی، ۸۱-۱۳۸۲: ۱۲۹-۱۳۰).

در یک نگاه کلی‌تر می‌توان گفت مسئولیت‌پذیری و آموزش‌پذیری بسیار پایین در جامعه ما حکایت از ضعف بزرگ در سرمایه‌های انسانی و اجتماعی دارد. چنین رفتاری یک عارضه زودگذر نیست، بلکه سال‌هاست که به رفتاری غالب در جامعه بدل شده است و نه تنها تغییر ناگهانی آن مقدور نیست، بلکه حتی با در نظر گرفتن راهکارهای گذشته که با موفقیت توأم نبوده نیز دشوار، هزینه‌بر و وقت‌بر است و مستلزم برنامه‌ریزی بلندمدت و با نگاهی چندجانبه به ابعاد اجتماعی و فرهنگی است. سرمایه‌های انسانی، اجتماعی و فرهنگی ما در عرصه‌های اجتماعی و فرهنگی همچون زمینی کویری است که با وجود سرشار بودن از مواد کانی، برای تولید نیاز به برنامه‌ریزی بلندمدت برای احیاء دارد.

## فهرست منابع فارسی

- احمدی علی آبادی، کاوه (۸۱-۱۳۸۲). *برنامه ریزی بلندمدت بخش اجتماعی و فرهنگی*، سازمان مدیریت و برنامه ریزی، تهران، صص ۱۲۹ - ۱۳۰.
- آل آقا، فریده (۱۳۸۰) *بررسی تحلیلی وضع موجود فرهنگ عمومی بزرگسالان*، آئینه پژوهش، موسسه فرهنگ، هنر و ارتباطات، تهران.
- امیرکافی، مهدی. *اعتماد اجتماعی و عوامل موثر بر آن*، نمایه پژوهش، شماره ۱۸.
- توسلی، غلامعباس. *پروژه اصلاحات بستر فرهنگی - روانی جامعه و نقش آن در رشد مسائل و مشکلات اجتماعی*، نامه انجمن جامعه شناسی ایران، شماره ۳.
- توکلی، مهناز. *ارزش ها: مفاهیم و ابزارهای سنجش*، نامه پژوهش، شماره های ۱۴ و ۱۵.
- حبیبی، محمد و همکاران (۱۳۸۰) *بررسی تجربی اخلاق کار در ایران*، آئینه پژوهش، موسسه فرهنگ، هنر و ارتباطات، تهران.
- داریاپور، زهرا (۱۳۸۰) *ویژگی های اجتماعی کجروان شهر تهران*، آئینه پژوهش، موسسه فرهنگ، هنر و ارتباطات، تهران.
- رجب زاده، احمد. *ارزش ها و ضعف وجدان کاری در ایران*، نامه پژوهش، شماره ۵.
- عبدی، عباس (۱۳۸۰) *تجزیه فرهنگی*، آئینه پژوهش، موسسه فرهنگ، هنر و ارتباطات، تهران.
- عظیمی هاشمی، مژگان. *تحلیل ثانویه ارزش های اجتماعی و اولویت ارزشی*، نامه پژوهش، شماره های ۱۴ و ۱۵.
- علیایی زند، شهین (۱۳۸۰) *الگوهای رفتاری رایج در جامعه از نگاه جوانان*، آئینه پژوهش، موسسه فرهنگ، هنر و ارتباطات، تهران.

- فرهنگ و پژوهش، *نظم یا بی‌نظمی اخلاقی*، وزارت ارشاد و فرهنگ اسلامی، شماره ۹۱.
- کلمن، جیمز. *بنیادهای نظریه اجتماعی*، ترجمه منوچهر صبوری، نشر نی، تهران: ۱۳۷۸.
- گیدنز، آنتونی. *جامعه‌شناسی*، ترجمه منوچهر صبوری، نشر نی، تهران، ۱۳۷۳.
- محسنی، منوچهر و همکاران (۱۳۸۰) *بررسی آگاهی‌ها، نگرش‌ها و رفتارهای اجتماعی و فرهنگی در تهران*، آئینه پژوهش.
- محمدی، مجید. *کار، خلاقیت و کنش اجتماعی؛ آسیب‌شناسی نظام و روابط کار در ایران*، موسسه فرهنگ، هنر و ارتباطات، تهران، ۱۳۸۰.
- معیدفر، سعید. *ارزش‌های اجتماعی*، فرهنگ و پژوهش، شماره ۱۰۰.
- فرهنگ جبهه، *عوامل موثر بر حضور و مشارکت مردم در مساجد*، فرهنگ و پژوهش، شماره ۱۰۰.
- ملکی زاده، اکبر. *بررسی نقش اعتماد متقابل مردم و حکومت در توسعه سیاسی*، نمایه پژوهش، شماره ۱۸.
- نشریه اینترنتی موسسه ppcc، *ایجاد اعتماد اجتماعی*، نمایه پژوهش، شماره ۱۸.
- *نظم یا بی‌نظمی اخلاقی*، فرهنگ و پژوهش، شماره ۹۱.
- *سند برنامه اول توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی*، سازمان مدیریت و برنامه ریزی، انتشارات سازمان برنامه و بودجه. ۱۳۶۷.
- *سند برنامه دوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی*، سازمان مدیریت و برنامه ریزی، انتشارات سازمان برنامه و بودجه. ۱۳۷۲.
- *سند برنامه سوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی*، سازمان مدیریت و برنامه ریزی، انتشارات سازمان برنامه و بودجه. ۱۳۷۸.

- مطالعات طرح پایه آمایش سرزمین، *مطالعات امور مناطق دفتر برنامه‌ریزی منطقه‌ای*، انتشارات وزارت برنامه و بودجه، ۲۵ مجلد، ۱۳۶۴.
- دفتر آمایش سرزمین، *طرح تدوین برنامه ایران ۱۴۰۰*، سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی، تهران، ۱۳۷۵.

### فهرست منابع لاتین

- Berman, Lv. The United States of American:  
*ACooperative Model For: WorkerManagement in F.H.Stephan*. The Performance Of Labour-Managed Firm.  
New York. Mac Millan.1982.
- Luthans, Fred. *Organizational Behavior*. New York  
New York, Mac Grow Hill, 1973.



## معضل کنش های اجتماعی

### چکیده

در این اثر کوشش شده است تا با مقدمه‌ای در باب تأثیر عوامل اجتماعی بر توسعه اقتصادی، به سراغ کنش‌هایی برویم که برای توسعه حیاتی‌اند و در مقابل اشکال دیگری از کنش‌ها که می‌توانند جایگزین کنش‌های توسعه آفرین شده و مانع از تحقق برنامه‌ها شوند، معرفی و تجزیه و تحلیل گردند. کنش معطوف به هدف از جمله عواملی است که برای هر توسعه اقتصادی ضروری است، زیرا بین راه‌ها و ابزار رسیدن با اهداف ارتباطی دیده، به طوری که با اصلاح راه‌ها می‌توان به نتایج افزون تری دست یافت. در حالی که کنش معطوف به احساس، کنش تقدیرگرایانه، کنش قمارگرایانه و کنش معطوف به قدرت از جمله کنش‌هایی هستند که در صورت تحقق، نه تنها با اهداف توسعه سازگار نیستند، بلکه حتی در بسیاری از موارد همچون مانعی در راه توسعه سد ایجاد کنند. سپس با در نظر گرفتن مدیریتی که مبتنی بر کنش معطوف به قدرت است، به بررسی ریشه‌های شکل‌گیری این کنش در نهاد خانواده و نهادهای اجتماعی می‌پردازد و در نهایت به مشارکت و کنش‌های مبتنی بر آن به عنوان راه حلی می‌نگرد که می‌تواند هم مانع از شکل‌گیری کنش معطوف به قدرت شده و هم راهی برای ممانعت از به بیراهه رفتن توسعه گردد.

**واژگان کلیدی:** کنش عقلایی، کنش معطوف به قدرت، کنش تقدیرگرایانه، کنش قمارگونه

## مقدمه

توسعه حتي هنگامی که ملاک های اساسی آن شاخص های اقتصادی در نظر گرفته شود، باز ناگزیر از توجه به ابعاد اجتماعی آن است. هیچ تغییر رفتار اقتصادی رخ نمی دهد، مگر آن که در نگرش ها، هنجارها، تفکرات قالبی، باورها، کنش ها و الگوهای مألوف انسانی و اجتماعی تغییراتی اساسی داده شود. در بسیاری از دیدگاه های دیگری از توسعه که بعد اقتصادی را مهمترین بعد توسعه نمی انگارند، عوامل اجتماعی را نه تنها مقدم، بلکه اساسی تر از توسعه اقتصادی می نگرند. در توسعه مشارکتی نکته کلیدی آن است که اعضای یک جامعه، فرآیندهای بنیادی اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی را بر عهده گرفته (طالب، ۱۳۷۳: ۹۳ - ۹۴) و نه تنها روش های آن، بلکه اهداف و اولویتهای آن ها را تعیین کنند.

در برنامه های توسعه، کنش ها از جایگاهی ویژه برخوردارند و فصل مشترک ابعاد اجتماعی - فرهنگی با ابعاد اقتصادی را تشکیل می دهند. بسیاری از پژوهشگران به تجزیه و تحلیل انواع کنش در جوامع مختلف پرداخته تا با تفکیک آن ها به کنش هایی دست یابند که موجب توسعه در جوامع پیشرفته و عدم توسعه در جوامع دیگر شده اند. نمونه آن تفکر عقلایی است که یکی از اصلی ترین عوامل پیشرفت در غرب ارزیابی می شود که امکان طرح ریزی، برنامه ریزی و ارزیابی علمی را فراهم می آورد، در حالی که تفکر سنتی در شرق از یک طرف، بیشتر احساسی و عاطفی و از طرف دیگر مبتنی بر سنت و رسم است که مورد توجه و مطالعه

نظریه پردازان و برنامه‌ریزان قرار گرفته است. در کشور ما نیز نمونه‌هایی از این الگوها را می‌توان شناسایی و تجزیه و تحلیل نمود.

### جایگاه کنش‌ها در توسعه

ماکس وبر ضمن تمایز قائل شدن بین انواع کنش‌ها، کنش معطوف به هدف و عقلایی را عاملی تعیین کننده بر تحول جوامع صنعتی می‌داند، در حالی که جوامع سنتی عمدتاً از کنش‌های ارزشی، عاطفی منفعل و سنتی بهره می‌برند که موجب توسعه و پیشرفت نمی‌شوند (وبر، ۱۳۶۷: ۷۱-۷۵؛ سازمان‌ها، ۱۳۷۴: ۸۰-۸۹). اما مباحث وبر پاسخگوی طرح مسئله فوق نیست و ما ناگزیر به جستجوی کنش‌ها و طرح علل دیگری برای برنامه‌های توسعه در جامعه خود هستیم.

### تفکر و کنش تقدیرگرایانه

تفکر سنتی در کشور ما مبتنی بر تقدیرگرایی است. بدین معنی که افراد سنتی بین اعمال خود و تحقق مطلوب اهداف و مقاصد مورد نظر ارتباطی نمی‌بینند، بلکه آن را حاصل قضا و قدر و دست تقدیر روزگار می‌دانند. در حالی که برنامه‌ریزی و بهبود روشها، ارتباطی ضروری به فکری دارد که مبتنی بر ارتباطی عقلایی بین اهداف و مقاصد با اعمال و روش‌ها دارد. به بیان دیگر تحقق اهداف و اعمال برنامه‌ها ناگزیر به تفکری عقلایی و معطوف به هدف است

که ما بین اعمال و روش ها با اهداف و مقاصد، نه تنها ارتباطی دیده، بلکه مدام آن ها را ارزیابی نموده، اصلاح کرده و تکمیل نماید. از این روی اساسی ترین نکته برای تحقق هر برنامه ای در کشور ما توجه به این نحوه نگرش و رفتار (تقدیرگرایانه) و کوشش در جهت تغییر آن است. بدیهی است که چنین الگوهایی که ریشه دارترین و گسترده ترین ملاکهای نگرشها و رفتارها هستند نیاز به برنامه ریزی ریشه ای و حساب شده داشته تا با افزایش سطح فرهنگی مردم بتوان الگوهای مناسبی را جایگزین شان ساخت تا موجب بازآفرینی فقر و عقب ماندگی نشوند. تقدیرگرایی روح قالب تفکر در جامعه روستایی و عشایری ماست. اگر چه این الگو در روستاها و ایلات ما موج می زند، ولی نباید تقدیرگرایی را به روستاها محدود ساخت. حتی با وجود گسترش این نوع تفکر در نزد عوام جامعه ما، نباید آن را بر خلاف تصور بسیاری از مردم، به قشر عامی جامعه محدود دانست و حتی بخش قابل توجهی از قشر تحصیل کرده نیز در ملاکهای خاموش خود بر طبق آنها رفتار و گزینش می کنند و تنها آمار تقدیرگرایی در نزد افراد تحصیل کرده کمتر است. تجارب نشان می دهد که ریشه کن کردن تقدیرگرایی از افکار و اذهان، کار ممکن نیست و همواره آنها در طول نسل ها بازآفرینی شده اند. هر کس نداند برنامه ریزان و کارگزاران توسعه خوب می دانند که دست تقدیر تا چه حد تواناست، چرا که عدم موفقیت بسیاری از برنامه های علمی و حساب شده را سبب شده و در بسیاری از موارد موجب شکست برنامه های توسعه گشته است!

اما این بدان معنا نیست که قادر به تغییری اساسی نیز نخواهیم بود، بلکه بدان معناست که با برنامه‌ریزی‌های ممتد و چه بسا بلند مدت تنها می‌توان انتظار داشت که تقدیرگرایی را از اهداف و مقاصد کاری و روزمره و فعالیت‌های منزل و محل کار زدود و به عرصه پدیده‌ها و حوادث غیرمترقبه و طبیعی، که فراتر از اعمال و تصمیمات انسان هاست، پس فرستاد.

### تفکر و کنش معطوف به احساس به جای معطوف به هدف

در مدیریت امروز، بحث تفکر سازمانی و رفتار سازمانی از موضوعهایی است که ارتباطی مستقیم بر توسعه از سطح ابعاد خرد به کلان آن دارد. یکی از اصلی‌ترین عوامل شکل‌گیری سازمانها و نهادهای مدنی که جامعه را وارد مرحله صنعتی ساخته است، عملکرد سازمان‌هایی است که با تفکر معطوف به هدف، کنش‌های اعضای خود را شکل بخشیده است. کنش‌های عقلایی بر خلاف سایر کنشهای سنتی، ارزشی و احساسی به سوی هدف و مقصودی نشانه می‌رود که ما بین اعمال انسان‌ها و وسایلی که به کار می‌روند، با اهداف و مقاصدشان ارتباطی تشخیص داده شده و از طریق آنها محقق می‌گردند. از این روی با حسابگری و گزینش راههای مطلوب‌تر می‌توان به نتایج مناسب‌تر و پربارتری نیز دست یافت. این نحوه تفکر که اعمال و ابزار را عوامل موثر بر نتایج و اهداف می‌بیند، تفکری عقلایی است که امکان توسعه را برای افراد مقدور می‌سازد، زیرا آنها را به پیگیری و اصلاح رفتارها و راهها و

تعقيب هر چه بيشتر اهداف و نتايج از طريق آنها تهيج مي‌کند. اما جوامع شرقي عمدتاً بر مبناي کنش احساسی رفتار مي‌کنند تا کنش عقلايي. البته پس از آن که ژاپن و برخي ديگر از کشورهاي شرق دور، رفتارهاي سازمانی و عقلايي را در نهادها و سازمانهاي خود دروني ساختند، اين تقسيم‌بندي مطلق بين شرق و غرب فرو ريخت، ولي تحقيقات نشان داد، علارغم اين که در کنشهاي رسمي سازمانهاي دولتي و نهادهاي مدني در جوامع شرقي‌اي که در راه توسعه موفق بوده‌اند، کنشهاي عقلايي حاکم بوده است، در کنش هاي غيررسمي و سنتي هنوز کنشهاي احساسی تعيين کننده‌اند.

در کشور ما جايي که تفکر تقديرگرايانه براي تبين پديده‌ها مناسب آريزايي نشود، تفکر عقلايي جانشين آن نشده است، بلکه دو نوع تفکر و کنش قمارگرايانه و معطوف به احساس است که به کار مي‌روند. در تفکر احساسی عمدتاً اعمال براي نوعي تبادل احساس و ارضاء عاطفي اعمال مي‌شوند. با اين که اکنون در رفتارهاي سازمانی به اين نتيجه رسيده‌اند که کنش عقلايي به تنهايي براي کارکنان کافي نيست و در کنار آن به نوعي کنش ارتباطي که عواطف انساني را نيز ارضاء نمي‌يابد بايد توجه کرد، ولي آن به تنهايي نمي‌تواند موجب توسعه شود و تنها هنگامي توسعه پايدار را نيز در کنار آن خواهيم ديد که در کنار کنش عقلايي به کار رود. نکته کليدي ديگر توجه به جايگاه متفاوت زبان در کنش هاي عقلايي و احساسی است. در جامعه ما زبان به عنوان وسيله‌اي براي نيل به مقاصد و تغيير واقعيت به کار نمي‌رود، بلکه کارکرد

زبان بیشتر پر کردن خلاء واقعیت است. به بیان دیگر، در کنش عقلایی، زبان به عنوان وسیله‌ای برای بیان مقصود و تعقیب عملی نیت و تحقق نتایج به کار می‌رود، در حالی که در کنش احساسی، زبان واقعیت را تغییر نمی‌دهد، بلکه جانشین واقعیتی می‌گردد که وجود ندارد و از این طریق خلاء آن را پر می‌کند. برای مثال در سازمانی که تفکر عقلایی حاکم است، مدیران سازمان برای رسیدن به مقاصد می‌توانند اهداف موردنظر را برای کارکنان تشریح کنند تا با تعقیب آنها به اهداف مورد نظر دست یابند، در حالی که در مراکز و حتی سازمان‌هایی که تفکر و کنش احساسی حاکم است، آنچه که به وسیله مدیران بیان می‌شود، عواملی برای تغییر رفتار کارکنان نیست، بلکه تنها بیان آن چیزی است که در واقعیت نیست و با بیانش افراد و کارکنان احساس سبکی می‌کنند و تغییر رفتاری نیز تحقق نمی‌یابد، زیرا آنچه که می‌بایست انجام می‌شده، گفته شده است و این برای کنش احساسی کفایت می‌کند. این مسئله به دو شکل در کشور ما در راه توسعه ایجاد مشکل و بن بست کرده است. یکی برای کارگزاران و مسئولانی که درصدد تغییر عملی رفتار سازمانی برآمده‌اند. آن‌ها متوجه شدند که بسیاری از چیزهایی که گفته می‌شود، با وجود موافقت اکثریت کارکنان با آن و اذعان به مطلوب بودنشان، هیچ تغییر رفتاری در آنها صورت نمی‌دهد و عملاً پیگیری آن‌ها به تغییر رفتار منتهی نمی‌شود! در نتیجه بعد از مدتی مأیوس شده و به جمع افراد بی‌تفاوت می‌پیوندند. اما مهم‌تر از آن در قالب الگوی پنهانی است که بدون

این که برنامه‌نویسان و طرح‌ریزان و کارگزاران رده بالای توسعه، خود بدانند، در برنامه‌ها متجلی شده است. آن بیان نواقص در زمینه‌های مختلف نه برای تصحیح و دریافت نواقص به مقصود برطرف کردن آنها، بلکه برای یافتن کانالی است که به نوعی با بیان از یک طرف رفع تنیدگی فکری شده و از طرفی دیگر، دست اندرکاران را به سبب سیل عظیم مشکلات در حوزه‌های مختلف از برطرف کردنشان خلاص سازد! به بیان دیگر بسیاری از مشکلات و محدودیتهایی را که در برنامه‌های گذشته گنجیده، می‌توان ارزیابی کرد و دید که عمده آنها به مقصود شناسایی برای برطرف کردن موانع توسعه شکل نگرفته و عملاً نیز کاری در آن زمینه صورت نگرفته است، بلکه با گنجاندن آن‌ها در برنامه‌ها و تکرار مداومشان به نظر می‌رسد که منظور از بیان شان تنها رفع تکلیف و احساس سبکی حاصل از نق زدن بوده است!

### تفکر و کنش قمارگرایانه

نوع دیگری از تفکر و کنش در جامعه ما متداول است که آن را بایست جانشینی برای تفکر تقدیرگرایانه در کنار تفکر معطوف به احساس دانست. این نحوه تفکر هنگامی که همه چیز را از پیش تعریف شده نمی‌بیند، به جای آن که برحسب تفکر معطوف به هدف، اعمال و کوشش‌های انسانی را عاملی در موفقیت و نیل به نتایج ارزیابی کند، شانس و اقبال و اتفاق را به عنوان عامل اساسی شناخته و بر اساس آن رفتار می‌کند. این امر هنگامی متداول



می‌شود که بر اساس تغییراتی ناگهانی و غیرقابل پیش‌بینی، تحولاتی تعیین‌کننده در شرایط زندگی و کاری افراد به وقوع پیوندد و ارتقاء عملی شرایط زندگی و کار افراد رابطه معناداری با عملکرد و تلاش آنها نشان ندهد، بلکه اتفاقی تحقق یافته باشد. در نتیجه افراد در چنین شرایطی علاوه بر ارضاء روانی از طریق کنش احساسی می‌توانند به دستاوردهای حاصل از تفکر قمارگرایانه خوش بین باشند. این نحوه تفکر و رفتار هنگامی که در افراد درونی شد می‌تواند حتی عواقبی خطرناک‌تر از تقدیرگرایی پدید آورد. زیرا در کنش تقدیرگرایانه، رفتارهای سستی همچنان عملکردی را به بار می‌آورند، حتی اگر اصلاح و تقویت نشوند، ولی در تفکر تقدیرگرایانه، لذتی که عاید کنشگر می‌شود، دقیقاً لذتی است که به یک قمارباز در هنگام برد دست می‌دهد. یکی از خطرناک‌ترین آسیب‌های اجتماعی در جوامعی که این نوع الگو در آنجا متداول می‌شود، آن است که آنها دیگر حتی اگر از طریق کنش معطوف به هدف و با پشتکار و تلاش به نتایج ارزنده‌تری نیز دست یابند، نمی‌توانند دل به ادامه آن دهند، زیرا با عادت به لذت قمار که پیروزی غیرمنتظره و ناگهانی را عاید می‌سازد، لذت کنش عقلایی بی‌ارزش جلوه می‌کند. غافل از این که بزرگترین گنجی را که آنان از دست داده‌اند، همان متاعی است که جوامع پیشرفته با تلاش و پشتکار عقلایی کسب کرده‌اند که هیچ گنجی قابل مقایسه با آن نیست و به همان جهت که دفعی و قمارگونه نیست و با دوام و ماندگار است، گنجی حقیقی است.

متأسفانه در بین اقشار و جوامعی که کنشهای قمارگونه متداول است و با تفکر معطوف به احساس ترکیب می‌شود، صورتی پیچیده می‌یابد و گفتارها در مورد مضرات این نوع از تفکر و جانشین‌های مناسب آن‌ها نیز نمی‌توانند سودمند افتند، چرا که قمار لذت اعتیاد خود را به وجود بردگانش تزریق کرده است! متأسفانه در افراد غیرسستی ما عمدتاً این نوع از تفکرات احساسی و قمارگونه است که به جای کنش‌های معطوف به هدف، جانشین کنش‌های تقدیرگرایانه شده است. به خصوص که عایدات حاصل از نفت نیز در سازمان‌های دولتی منافع لازمه را تأمین کرده‌اند، حتی اگر کنش‌ها، عملکرد و کارایی افراد سازمان موجب کسب اهداف نشده باشد. از این روی کنش‌های احساسی و قمارگونه در اولویت قرار گرفته‌اند.

### کنش معطوف به قدرت

در جوامع جهان سوم نه تنها مسئله توسعه، بلکه هر پیشرفت و تحولی در اولویتهای اساسی نه تنها دولتها، بلکه حتی مردم و آحاد آن قرار ندارد، بلکه مسائل و نیازهای دیگری است که در اولویت قرار می‌گیرند. یکی از این نیازها و اولویتهای کنش معطوف به قدرت است. کنش معطوف به قدرت، انگیزشی بیش از پیشرفت را تهییج می‌کند. قدرتی که در سطح فردی سرکوب شده و در سطوح اجتماعی نیاز به بروز هر چه بیشتر می‌یابد و از هر فرصتی برای تجلی خود سود می‌جوید. کنش معطوف به قدرت با محور قرار

دادن خود، سایر انگیزشها و به خصوص اهداف هر نوع ترقی و پیشرفتی را در اولویتهای بعدی قرار می‌دهد، تا خود که پیش از این مدام واپس زده شده اجازه ظهور یافته و ارضاء گردد. به بیان دیگر کنش معطوف به پیشرفت که اصلی‌ترین عامل انسانی در توسعه به شمار می‌رود، کنار گذاشته شده و کنش معطوف به قدرت است که جانشینش می‌شود. در کنش معطوف به پیشرفت، کارکنان چنان که قابلیت‌ها و کارایی بیشتری از خود نشان دهند، موجبات خشنودی مدیران سازمان را فراهم می‌آورند و بر اساس آن مستوجب پاداش و ارتقاء می‌شوند، در حالی که در سازمانی که مدیریت آن بر طبق کنش معطوف به قدرت بنا شده است، قابلیت‌های کارکنان می‌تواند حتی به قیمت خسران آنها تمام شود! زیرا مدیریت مبتنی بر کنش معطوف به قدرت، توانایی بیش از انتظار کارکنان زیردستان را تهدیدی برای خود می‌بیند و آن را به معنای دریل اضافی‌ای تأویل می‌کند که می‌تواند به مفهوم آن باشد که جایگاه کارکنان و مدیر بالادست را تهدید می‌کند. از این روی کنش معطوف به قدرت، نه تنها کارکنان را به سوی کارایی بیشتر هدایت نمی‌کند، بلکه حتی با برنامه‌ریزی مانع از آن می‌شود! از اینجا است که بحث مدیریت تخریب شکل می‌گیرد.

#### عدم سنجش کارایی بر حسب عملکرد

در سازمانها و ادارات جوامع پیشرفته، کارایی هر فرد یا گروه بر طبق عملکردشان ارزیابی می‌شود، در حالی که در سازمانهای

جامعه ما، عملکرد، معیار کارایی نیست، بلکه کارایی هر پرسنل بر حسب حاشیه امنیتی است که برای کارکنان و مدیران بالایی دست خود ایجاد می‌کند! به بیان دیگر افراد، رفتارهای سازمانی‌شان را به سمت افزایش عملکردشان هدایت نمی‌کنند، چراکه کنترل مدیریت، ارتقاء و پیشرفت کارکنان را بر طبق عملکردشان نمی‌سنجد، بلکه کارایی هر فرد بر می‌گردد به میزان حاشیه امنیتی که برای مقام و مدیر بالا دست ایجاد کرده و در صورت لزوم انتقادی است که به کارها و عملکرد مدیران رقیب وارد می‌سازد! از این روی، اهداف و برنامه‌های سازمانی در حد قید شدن در کاغذها و بایگانی‌ها محدود می‌مانند و رفتارهایی که می‌بایست در جهت اهداف و راهکارهای سازمانی هدایت شوند، یا بلا استفاده مانده و به روزمرگی تقلیل می‌یابند یا در جهت تخریب کارایی سایرین هدر می‌روند!! در چنین فضایی عمدتاً افرادی می‌توانند کار کنند که راهی به جز تطبیق خود با شرایط نداشته باشند و گونه رفتن را بر ماندن ترجیح خواهند داد.

#### مدیریت تخریب

در شرایطی که ملاک سنجش توانایی‌های شاغلین بر حسب عملکرد نباشد، بلکه موقوف به احساس اطمینان به مدیر بالادست و اشکالات و نقاط ضعفی گردد که از مدیران رقیب صورت می‌گیرد، نوعی مدیریت به نام "مدیریت تخریب" شکل می‌گیرد. مدیریت تخریب عبارت است از میزان توانایی یک مدیر در خراب

کردن کار مدیران دیگر و به خصوص مدیران رقیب. به طوری که مدیری موفق‌تر و کاراتر شناخته می‌شود که در جریان کنش معطوف به قدرت، مدیر دیگر را از چشم دیگران انداخته یا از صحنه بیرون براند. یکی از دلایلی که مدیریت ایرانی کارایی مناسبی در شرایط بحران از خود نشان می‌دهد، این است که مدیران ایرانی اکثراً در فضایی کار کرده و عادت به ادامه فعالیت می‌کنند که از طرح، برنامه، اهداف و عملکرد خبری نیست، در حالی که در سازمانی که مدیریت معطوف به هدف حاکم است، برای یک مدیر قابل تصور نیست که چگونه مدیری بدون طرحی مشخص، برنامه‌ریزی مناسب، اهداف از پیش تعیین شده و فعالیت‌هایی که عملکرد قابل حصولی داشته باشد، می‌تواند کار کرده، امیدوار به تعقیب امور مانده (امور روزمره) و استعفاء ندهد! اما مدیران ایرانی عملاً در شرایط فوق قرار گرفته، از این روی از ظرفیت روانی بیشتری نیز برای کار در شرایط تعریف نشده برخوردار می‌شوند. اما ریشه‌های آن را باید در کجا جست؟

#### ریشه‌یابی استبداد در روان، آنگاه جامعه

در تاریخ بررسی‌های اجتماعی استبداد و نحوه پیدایش و بازآفرینی آن در جامعه از جایگاه ویژه‌ای برخوردارست. این امر در کشورهایی که از پیشینه حکومت‌های استبدادی برخوردار بوده‌اند، برجسته است. باورهای عامه مردم استبداد را ساخته و پرداخته‌ای تحمیلی از طرف شخص، گروه یا کشوری خاص

می‌پندارد. در حالی که در تحلیلهای معاصر، آن را بازتاب فرهنگ و سرشت روان جمعی افراد یک جامعه می‌دانند، [Adorno, 1982: 256-58; Erickson, 1950; Horkheimer, 1922: 31] افراد یک جامعه استبداد پرور، بدنبال یک لولویی بیرونی در قالب شخص، گروه، نهاد یا دولتی می‌گردند که تمامی مشکلات و کاستی‌ها را به آن نسبت دهند، غافل از این که آن عاملی که الگوهای یک جامعه استبدادی را تعیین کرده و مدام قوام می‌بخشد، در درون تک تک افراد نهفته است که خصلتی جمعی پیدا می‌کند؟! خودکامگی در هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند هزاران سال ماندگار باشد، مگر بر مبنای روابط دوسویه فراگیر اجتماعی‌ای که فرماندهی و فرمانبرداری، بردگی و برده‌داری، سازش و گسست و از همه مهمتر اعمال و پذیرش متقابل ستم، دو روی سکه آن‌اند.

در نهاد خانواده و سایر نهادهای اجتماعی، دخالت‌های بی‌جا (در خانواده یا جامعه) همچون ترساندن، تحکم و امر و نهی‌های بی‌مورد می‌تواند مانع از رشد سالم کودک شود. چنین تعاملات معطوف به قدرتی منجر به رشد شخصیتی ناقص و رشد نارس می‌شود و حاصلش آن می‌شود که بسیاری از بزرگسالان از مرحله خودمحوری کودکی به درستی بیرون نیایند و بلوغی ناتمام داشته باشند (تهرانی، ۱۳۷۹: ۳۷ - ۳۸ و ۷۰ - ۷۱). این افراد هنگامی که از نهاد خانواده و مدرسه بیرون آمده و وارد نهادهای مختلف اجتماعی می‌شوند، در تمامی کنشهای اجتماعی همواره خود را لحاظ کرده و دیگری را سرکوب می‌کنند. در تعاملات سرکوبگر، شخص

سرکوب شده در خانواده و مدرسه، خود شخص سرکوب‌گر در نهادهای مدنی می‌گردد که در پی نیازهای واپس زده شده و قربانی شده خویش است. از اینجاست که کنش معطوف به قدرت در اولویت تمامی کنشهای دیگر قرار می‌گیرد.

### علل توسعه در برخی از جوامع با حکومت‌های دیکتاتوری

با بررسی تحولات و توسعه در برخی از جوامعی که با حکومت‌های دیکتاتور توانستند به پیشرفت‌هایی به خصوص در ابعاد اقتصادی دست یابند، می‌توان دریافت که چنین نظام‌هایی با اعمال زور و قدرت بر افراد و نهادها، کنش معطوف به قدرت آنان را که مدام جانشین کنش‌هایی با هدف پیشرفت و توسعه می‌شد، خنثی می‌ساختند. در نتیجه افراد، نهادها و اکثریت ارکان نظام به دلیل عدم توانایی در پیگیری کنش‌های معطوف به قدرت به دنبال اولویت‌های بعدی کشیده می‌شدند و در صورتی که حکومت‌ها، برنامه‌هایی برای توسعه و برنامه‌ریزی داشتند، اهداف آن در زمره اولین اولویت‌ها قرار گرفته و کنش‌های معطوف به آن را مقدور می‌ساخت. به همین سبب است که دیکتاتوری در دست‌یابی به توسعه‌ای با اهداف اقتصادی کوتاه مدت موفق جلوه می‌کند، اما اگر جامعه بخواهد در سایر ابعاد اجتماعی و فرهنگی نیز به توسعه دست یابد دیگر نمی‌تواند به الگوی فوق‌متکی باشد، چرا که در توسعه همه‌جانبه، نه تنها ملاک‌های اقتصادی، بلکه معیارهای اجتماعی و فرهنگی اساس توسعه قرار می‌گیرد و نه تنها آزادی

بیان، تصمیم‌گیری بر طبق افکار عمومی، توزیع مناسب اطلاعات و مشارکت مردمی معیارهای این توسعه قرار می‌گیرند و حتی اهداف و نتایج توسعه با ملاکهای امروزی آن بر طبق تحقق چنین اهدافی ارزیابی می‌شوند، بلکه توسعه پایدار و بلند مدت اقتصادی نیز موکول به پذیرش ملاکهای فوق است و توسعه محدود در ابعاد اقتصادی توسط حکومت‌های دیکتاتور، تنها مسکنی موقتی برای گذار از بحران‌های موسمی خواهد بود. اما راه حل آن برای کشورهای در حال توسعه چیست؟ برای پاسخگویی به آن باید به کنش‌ها و واکنش‌های شکل گرفته در نهادهای مختلف این جوامع عطف کرد.



## فهرست منابع فارسی

- تهراني، مسعود. *اقتدارگرایی*، نشر همراه، تهران: ۱۳۷۹.
- سازمان ها: *سیستمهای عقلایی، طبیعی و باز*، ترجمه میرزایی اهرنجایی و دیگران. انتشارات دانشکده مدیریت دانشگاه تهران. ۱۳۷۴.
- طالب، مهدی. *مسائل و موانع جامعه شناختی توسعه روستایی در ایران*، نامه علوم اجتماعی، شماره ۷، تهران: ۱۳۷۳.
- وبر، ماکس. *مفاهیم اساسی جامعه‌شناسی*، ترجمه احمد صدارتی. نشر مرکز، تهران: ۱۳۶۷.

## فهرست منابع لاتین

- Adorno.T.W, *The Athoritarian Personality*.Norton. New York, London. 1982.
- Erickson.e, *childhood and society*, norton. New York,1950.
- Horkhaimer. Max, *Critical Theory*, Continuum. New York, 1922.

## نقش تربیت خانواده و مدرسه در شکل‌گیری جوامع بسته و جوامع باز

### چکیده

در این مقاله درصددیم تا زوایایی جدید از آموزش و پرورش را آشکار سازیم که به ابعاد خاموش و پنهان الگوهایی در جامعه عطف می‌کند که برحسب نوع تربیت و جامعه‌پذیری متفاوت جوامع مختلف در افراد درونی می‌شوند و سپس اشخاص آن را در تفکرات و کنش‌های شان بازآفرینی می‌کنند. الگوهایی که بر طبق نوع تعاملات و تقابلات بین جهان بینی‌های فردی و گروهی افراد با جهان بینی جمعی جامعه مرجع رخ می‌دهند و پس از درونی شدن در قالب کنش‌هایی جهت یافته، بروز داده می‌شوند. آنجا که خاستگاه اش نهادهای پرورشی و تربیتی (خانه، مدرسه، مراکز دینی و رسانه‌های جمعی) است و بروزش ابتدا در نهاد خانواده و سپس بازآفرینی اش در سایر نهادهای مدنی، همچون نهادهای اجتماعی، سیاسی و غیره. دو الگوی متفاوت نهادهای پرورشی که در نهایت به دو جامعه متمایز باز یا بسته منجر می‌شود. در این راه، در قالب نظریه‌ای بنیادی و با روش جمع‌آوری اطلاعات اسنادی و با استناد به پژوهش‌هایی کلان‌نگر و متعدد، به فراتحلیلی که حاصل ارتباط و امتزاج پژوهش‌های مختلف بوده است، دست یافته و از آن طریق فرآیندی را تبیین می‌کنیم که به نتایج و ارایه راه‌حلی منتهی می‌شود، که برای پرورش و جامعه

پذیری یک جامعه سالم و باز ضروری است و آن تعاملی خواهد بود که مشارکت و قرار گرفتن در جایگاه دیگری را، نه تنها چراغ راه خود، که تجربه و سیر عملی جامعه ساخته باشد و نوآوری ها و خلاقیت های افراد و به خصوص جوانان اش را در کل نظام اجتماعی و فرهنگی اش جذب و هضم کند.

**واژگان کلیدی:** الگوی خاموش، الگوی پنهان، جامعه باز، جامعه بسته، جهان بینی جمعی.

## مقدمه

در برخی از دانشگاه های غربی به تازگی رشته ای جدید در علم روان شناسی با عنوان روان شناسی سیاسی ایجاد شده است. در این مبحث بین رشته ای، به الگوهایی در نهادهای پرورشی (خانواده، مدرسه و رسانه ها) توجه می شود که بر بستر آن، شخصیت هایی پرورش می یابند که چون در نهادهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مشغول به فعالیت می شوند، به سمت و سوی همان الگوهایی رفتاری تمایل پیدا می کنند که روان ناخودآگاه شان پیش از آن در خانه و مدرسه و در معرض رسانه های جمعی شکل گرفته است؛ جایی که جهان بینی جمعی به گونه ای است که ممکن است اجازه رشد جهان بینی های گروهی و فردی را داده یا مانع آن ها شود. از این روی، نحوه پرورش شخصیت سیاسی می تواند سالم یا ناسالم باشد که بر طبق همان، در بازآفرینی نهادهای مدنی و سیاسی و غیره نیز با همان کیفیت جلوه گر می شوند (تهرانی، ۱۳۸۳: ۷-۴۶؛ تهرانی، ۱۳۷۹: ۲۲-۷۹). این الگوها می توانند در سطح خرد در قالب "کنش ها" ظاهر شوند و در قالبی کلان به شکل "الگوهایی خاموش و پنهان"، که جا دارد به شکلی مفصل تر به هر یک بپردازیم.

## نوع و روش تحقیق

این مقاله بخشی از تحقیقی گسترده تر است که نگارنده در قالب نظریه ای بنیادی به آن پرداخته است. نظریه ای را که هم در تز و

هم در کتب تألیفی و مقالات علمی و پژوهشی ارایه کرده است و حاصل سال ها کار در این حوزه چه در قالب پژوهشگر و چه به عنوان سرپرست تیم های پژوهشی در مرکز بین المللی گفتگوی تمدن ها و در سازمان مدیریت و برنامه ریزی در بخش برنامه ریزی بلندمدت بخش اجتماعی و فرهنگی و دفتر آمایش سرزمین فعالیت داشته است که با انواع روش های اسنادی و پژوهش های کلان نگر، پانل های متعدد و حتی بعضاً مطالعات موردی، فراتحلیلی را که نتیجه ارتباط، تعمیم و امتزاج نتایج آن هاست، در قالب نظریه ای بنیادی ارایه کرده است.

### الگوهای خاموش و پنهان

در هر جامعه ای، الگوهایی موجودند که در قالب باورها، هنجارها، ارزش ها، عادت ها، کنش ها و رفتارها بروز کرده، ولی هرگز به زبان رانده نشده و در بسیاری از موارد، افراد معتقد به آن، از وجودشان نیز آگاهی ندارند و فقط به گونه ای بدیهی و ناخواسته آن ها را در سبک های زندگی در منزل و فعالیت های کاری پدید آورده و به کار می برند که در بسیاری از الگوهای حاکم بر نهادهای اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی تعیین کننده و حتی در انواع نظام های تحول جامعه دخیل اند و هیچ سیاست گذاری و برنامه ریزی ای بدون توجه به آن ها قرین موفقیت نخواهد بود. آن الگوهایی که افراد از وجودشان آگاهی دارند، ولی آن ها را به زبان نرانده و در اظهارات رسمی و رفتارهایی که اهداف شان ذکر

شود، به کار نمی‌برند، بلکه آن‌ها را به گونه‌ای خاموش، ولی معنادار جهت دهنده نگرش‌ها، قضاوت‌ها و رفتارهای خود می‌سازند، الگوهای خاموش گفته می‌شود. در حالی که آن دسته از الگوهایی که افراد از وجودشان آگاهی ندارند و یا به گونه‌ای بدیهی و مفروض، آن‌ها را اعمال می‌کنند، یا آنقدر کلی و عمیق هستند که کاملاً پنهان می‌مانند، الگوهای پنهان را تشکیل می‌دهند. در کشور ما و سایر کشورهای جهان، به خصوص جوامع بسته یا جوامع باز و آزاد، نمونه‌هایی از این الگوها را می‌توان شناسایی و تجزیه و تحلیل نمود.

### کنش‌های شکل دهنده الگوها

توجه به این نکته ضروری است که، هر الگوی خاموش یا پنهانی در سطح کلان معمولاً به طور مستقیم عمل نمی‌کند و همواره از طریق الگوهای خردتر که رفتارها و تعاملات افراد باشند، پدیدار می‌شود. کنش‌ها، یکی از این نمونه الگوهای هستند که در شکل‌گیری الگوهای کلان بسیار تعیین‌کننده‌اند. کنش‌ها، نمونه رفتارهایی هستند که با انگیزه‌های مشخص افراد شکل می‌گیرند. به بیانی دیگر، هر کنشی فصل مشترکی از رفتارهای فردی است که همواره با آگاهی به سوی هدفی معین جهت‌گیری و هدایت می‌شود. جامعه‌شناسان و پژوهشگران مختلفی درباره کنش‌ها، نظریه پردازی و تحقیق کرده‌اند، که یکی از مطرح‌ترین‌شان به نظریات ماکس وبر پیرامون انواع کنش برمی‌گردد. او ضمن تمایز قایل شدن

بین انواع کنش ها، کنش معطوف به هدف و عقلایی را عامل تعیین کننده تحول جوامع صنعتی می‌داند، که امکان طرح‌ریزی، برنامه‌ریزی و ارزیابی علمی را فراهم می‌آورد. در حالی که جوامع سنتی عمدتاً از کنش های ارزشی، عاطفی منفعل و سنتی بهره می‌برند که موجب توسعه و پیشرفت نمی‌شود (وبر، ۱۳۶۷: ۷۱ - ۷۵؛ سازمان ها: سیستم های عقلایی، طبیعی و باز، ۱۳۷۴: ۸۰ - ۸۹). تفکر سنتی در شرق بیشتر از یک طرف احساسی و عاطفی و از طرف دیگر مبتنی بر سنت و رسم است که مورد توجه و مطالعه نظریه پردازان و برنامه‌ریزان قرار گرفته است. اما مباحث وبر پاسخ گوی طرح مسأله ما نیست و ما ناگزیر به جستجوی کنش ها و طرح علل دیگری هستیم.

### الگوی خاموش قدرت در پس کنش معطوف به قدرت

در شماری از جوامع جهان سوم و در بسیاری از نهادهای مدنی شان، این یکی از اصلی ترین پرسش ها بوده است که چرا عمدتاً پیشرفت و ترقی در اولویت های اساسی، نه تنها دولت ها و ارکان حکومتی، بلکه حتی آحاد مردم قرار ندارد، و مسایل و نیازهای دیگری است که در اولویت قرار می‌گیرند؟ یکی از این نیازها و اولویت ها، کنش معطوف به قدرت است. کنش معطوف به قدرت، انگیزشی بیش از پیشرفت را تهییج می‌کند. قدرتی که در سطح فردی سرکوب شده و در سطوح اجتماعی نیاز به بروز هر چه بیشتر می‌یابد و از هر فرصتی برای تجلی خود سود می‌جوید.

کنش معطوف به قدرت با محور قرار دادن خود، سایر انگیزش ها و به خصوص اهداف هر نوع ترقی و پیشرفتی را در اولویت های بعدی قرار می دهد تا خود که پیش از این مدام واپس زده شده، اجازه ظهور یافته و ارضاء گردد. به بیان واضح تر، کنش معطوف به پیشرفت، که اصلی ترین عامل انسانی در توسعه به شمار می رود، کنار گذاشته شده و کنش معطوف به قدرت جانشین اش می شود. در نتیجه، آنچه در کاغذها (برنامه ها) آماده هرگز توسط افراد تحقق عملی نمی یابد تا توسعه و پیشرفتی را نیز در پی داشته باشد. در کنش معطوف به پیشرفت، چنان که کارکنان قابلیت ها و کارایی بیشتری از خود نشان دهند، موجبات خشنودی مدیران سازمان را فراهم می آورند و بر اساس آن مستوجب پاداش و ارتقاء می شوند، در حالی که جامعه ای که کنش معطوف به قدرت را در وجود شهروندان اش حک کرده است، قابلیت های کارکنان اش می تواند حتی به قیمت خسران آن ها تمام شود! زیرا مدیریت مبتنی بر کنش معطوف به قدرت، توانایی بیش از انتظار کارکنان و زیردستان را تهدیدی برای خود می بیند! از این روی کنش معطوف به قدرت، نه تنها کارکنان و مدیران سازمان ها و افراد جامعه را به سوی کارایی بیشتر و پیشرفت سوق نمی دهد، بلکه حتی با برنامه ریزی مانع آن می شود! اما ریشه های آن را باید در کجا جست؟



### ریشه‌یابی الگوی خاموش خودمحوری در خانواده و جامعه

در عرصه علم روان‌شناسی سیاسی به الگوهایی در نهادهای پرورشی توجه می‌شود که چون در مواجهه با روان ناخودآگاه افراد قرار می‌گیرد، از آنان شخصیت‌هایی (سالم یا بیمار) می‌سازد، و در غیر این صورت، افرادی بیمار تحویل جامعه می‌دهد که الگوهایی مشابه را در نهادهای مدنی بازآفرینی می‌کنند و انواع نهادهای اجتماعی و سیاسی را پدید می‌آورند.

باید توجه داشت که نهادهای پرورشی در جوامع سنتی، شامل خانواده و عرصه‌های مناسک و سنن می‌شد که با تربیت، آموزش و جامعه‌پذیری و فرهنگ‌پذیری به مقاصدش دست می‌یافت (آگ برن و نیم کوف، ۱۳۵۴: ۱۵۴-۱۵۷; Stewart, 1971: 59-60). اشخاص از بچگی در خانه تربیت می‌شدند و هنگامی که به سن بلوغ می‌رسیدند، مناسک‌گذار، آشناسازی و بلوغ، آنان را با برخی از اساطیر و قواعد دینی و غیره و سنن با آداب و رسوم اجتماعی‌شان آشنا می‌ساخت و به کمک آن‌ها به تدریج اجتماعی می‌شدند (بیتس، دانیل و فرد، ۱۳۷۵: ۶۷۷-۶۹۲). بعدها با پیشرفت‌های روز افزون جامعه که نظام جدید آموزشی به نهادهای پرورشی افزوده شد، امر پرورش و کسب دانش نیز به مولفه‌های دیگر اضافه شد؛ به طوری که در محیط مدرسه و دانشگاه شکل‌گیری شخصیت را هدایت می‌کرد و تأثیرگذاری نهادهای پرورشی را عمیق‌تر و گسترده‌تر می‌ساخت (علاقه‌بند، ۱۳۶۴: ۱۰۷ به بعد). امروزه رسانه‌ها و به خصوص رسانه‌های جمعی جایگاهی ویژه را در امر آموزش،

پرورش، جامعه پذیری و شکل دهی و رهبری شخصیت افراد بازی می کنند و حتی با کمک تکنولوژی نوین توانسته اند، امر واقعیت مجازی را که می تواند جانشین امر واقعی شود، پدید بیاورند (تامپسون، جان بروکشایر، ۱۳۷۹: ۶۵-۲۵۱؛ ساروخانی، ۱۳۷۱: ۷۱-۹۶).

خودمحموری یکی از این الگوهای خاموش است که نیاز به ردیابی در نهادهای پرورشی دارد. خودمحموری لازمه زندگی سالم و انگیزه استقلال فردی است. تنها خودمحموری بیش از اندازه است که بیماری روانی و اجتماعی به شمار می رود. این ناهنجاری در اثر شکست فرد در مراحل رسیدن به بلوغ و کمال بوجود می آید. در شرایطی که پیوستگی اقتدار خانواده و خودکامگی، خواهان ساختار روانی و فکری باشد که به فرد اجازه آن را ندهد تا به رشد و قوام شخصیت و استقلال آن، زیاد ارزش دهد، افراد به درستی نمی توانند راه آزاد زیستن را بیاموزند. در نهاد خانواده و سایر نهادهای اجتماعی دخالت های بی جا (در خانواده یا جامعه) همچون ترساندن، تحکم، امر و نهی های بی مورد می تواند مانع از رشد سالم کودک شود. رشد نارس و نادرست سبب می شود که بسیاری از بزرگسالان از مرحله خودمحموری کودکی به درستی بیرون نیایند و بلوغی ناتمام داشته باشند (تهرانی، ۱۳۷۹: ۳۷-۳۸ و ۷۰ - ۷۱). به عبارتی دیگر، در شرایطی که در خانواده، قدرت و خودکامگی افراد بزرگتر، خواهان ساختار روانی و فکری باشد که به فرد اجازه بروز خواست ها و تمایلاتی را ندهد که متفاوت با خواست ها و تمایلات اش است، افراد زیردست از استقلال در

تصمیم‌گیری برخوردار نشده و به درستی نمی‌توانند روی پای خود بایستند. چنین تعاملات معطوف به قدرتی منجر به رشد شخصیتی ناقص و رشد نارس می‌شود.

در نتیجه، افراد همین که از جمع خویشان بیرون می‌آیند، در کوران فعالیت‌های اجتماعی کودکانه در پی منافع خویشانند و دیگران تا آنجا برایشان مهم‌اند که نیازهای خودمحورانه آنان را برآورده سازند. بنابراین سرکوب‌ها به ویژه در خانواده و مدرسه، افرادی خودمحور و خودبین تحویل جامعه می‌دهند که عامل ممیزی و کنترل رفتارشان از همان کودکی به شکل بیرونی و چیره‌گون بروز می‌کند و به همین خاطر است که جوهره هستی فرد و در نتیجه جامعه در خدمت تاخت و تاز و درگیری مدام او و ابرمن شخصیت‌اش (کمال مطلوب) قرار می‌گیرد. این جاست که اگر خودبینی فرد توسط من شخصیت‌اش (هستی مستقل روان فرد) به عنوان ناظر و مسئول درونی، تعدیل نشود، افرادی به جامعه تحویل می‌دهد که به شکل بیمارگونه‌ای ضد فرد و اجتماع می‌شوند. از این روی، اشخاص در چنین جوامعی همواره برای ادامه زندگی مجبور می‌شوند، دیگری را مسبب و مسئول ناکامی خود و نابسامانی جامعه بخوانند. به عبارتی دیگر، کنترل جهان‌بینی فردی اشخاص توسط جهان‌بینی جمعی در خانواده، مدرسه و رسانه‌ها موجب می‌شود که افرادی عمدتاً خودمحور بار آیند، که برای کنش در نهادهای مدنی جوامع آزاد مناسب نبوده و تربیت نشده‌اند. در این شرایط، میل روانی فردی همواره بر نیازهای

اجتماعی، مثل قراردادهای اجتماعی و قانون و ضابطه می‌چربد. بدین گونه در محیط ناامن اجتماعی، افراد مدام چشم بر نیازهای روانی عقیم مانده خویش دوخته تا زنده بمانند و خود را از آب گل آلود غریبه آزار اجتماع بیرون بکشند. در این هنگام، افراد جامعه در گیرودار واماندگی‌های کودکی خود مانده و دیگران به آن‌ها هستی می‌دهند و یا هستی را از آنان می‌گیرند؟! افراد خودمحور هنگام تفکر، تصمیم‌گیری، انتخاب و کنش با نادیده گرفتن و حذف دیگران، خودمحوری شکل گرفته زیر ضربات سرکوبگر را در نهادهای اجتماعی بازآفرینی می‌کنند. به بیانی دیگر در تعاملات سرکوبگر، شخص سرکوب شده در خانواده و مدرسه، خود شخص سرکوبگر در نهادهای مدنی می‌گردد که در پی نیازهای واپس زده شده و قربانی شده خویش است. از اینجاست که کنش معطوف به قدرت در اولویت تمامی کنش‌های دیگر قرار می‌گیرد. حتی هنگامی که کنش معطوف به قدرت ارضاء می‌شود، کنش‌های مکمل نیز به سوی کنش معطوف به پیشرفت کشیده نمی‌شوند، بلکه به سمت نیازهایی سوق می‌یابند که از کودکی واپس زده شده‌اند و بزرگسالان رشد نیافته جامعه را به سوی خود می‌کشند. ایستایی و درجا زدن در این ناتوانی‌ها و نارسایی‌هایی که فرد برای رسیدن به آمال‌اش حس می‌کند، سلسله جنیان زورگویی، زورشنوی، پرخاشگری، جا زدن، عصیان و جدایی می‌شود و او برای جبران و پوشاندن آن کمبودها، شیفته قدرت می‌گردد و سرشت اقتدارگرایی‌اش به طور کامل در نهادهای مدنی هویدا

می‌شود؟! به عبارت دیگر، زورگویی، زورشنویی و عصیان، نتایج واکنش‌های افراد در نهادهای جامعه‌ای است که از طریق نهادهای پرورشی خانواده، مدرسه و رسانه‌ها همان گونه تربیت شده است و طبعاً چون در نهادهای اجتماعی، فرهنگی و سیاسی قرار گیرد، همان الگوها را چون سرمشقی تکرار خواهد کرد.

### الگوی پنهانِ شیفتگی قدرت در روان، آن گاه جامعه

اگر جامعه‌ای برای تربیت و آموزش کودکان و اعضای جوان خود بتواند توانایی‌های آنان را شناخته و به آن‌ها بها دهد و به رشد و رویش‌شان کمک کند تا آنان با توان، ارزش، تجربه و نگاه خود بزرگ شوند و مزه استقلال و تفکر و تصمیم‌گیری را بچشند، این افراد دیگر دنباله روی بی‌چون و چرای هیچکس یا همرنگ دست و پا بسته هیچ شخصی نخواهند شد و شیفته قدرت به هر سوی سرگردان نخواهند گشت. من شخصیت (هستی مستقل روان فرد) چنین افرادی با روحیات فرمانبرداری و قدرت‌مداری و من عوامانه، بیگانه خواهد بود.

کودکانی که در محیط خانواده از پدر یا والدین خشونت وافر دیده و به زور مطیع و تسلیم بلاشرط شوند، پس از آن که وارد جامعه شدند، به زبونی، توکل و رضا، خو خواهند کرد و به جانشینان پدر در سایر نهادهای مدنی تکیه خواهند کرد و هرگز شخصیتی مستقل نخواهند یافت. آنان برای پوشاندن و جبران این ناتوانایی‌ها، شیفته قدرت می‌شوند و افسون قدرت، آن‌ها را پیوسته به دنبال خود

می‌کشد، در حالی که در اندیشه خود تصور می‌کنند که از آن متنفردند؟! هم و غم ایشان در این است که یا با پول یا با زورشان بر دیگران غلبه کنند و از هر چیز برای نیل به قدرت استفاده می‌کنند. چنین افرادی، دیگر کاملاً از درون، افرادی اقتدارگرا و شیفته قدرت شده‌اند. آنان بدون این که خود بدانند، الگوی پنهان شیفتگی قدرت را در همه جا بازآفرینی می‌کنند. شکوفایی یک فرد اقتدارگرا به وصول چیزی یا وصال کسی یا راهنمایی دیگران بستگی دارد و راز آزاد زیستن اش گاه در بست در دست دیگران است. در حالی که فرد اقتدارگرا بدون آگاهی از کشش درونی خود به فرمانبرداری و رضایت به قدرت، راه نجات خود و جامعه را در مبارزه‌ای با اهریمنان بیرونی و دژخیمان دیگر می‌بیند. گویا تنها این فرد یا آن گروه کمر به نابودی او بسته‌اند که پایداری‌شان، بدبختی و سرنگونی‌شان، خوشبختی می‌آورد. کسی که این چنین درون حرمان‌های خویش تنها مانده، همچون کسی است که در حال غرق شدن است و برای حفظ جان خویش، تنها به فکر نجات خویشتن است. او دستی ندارد که به سوی دیگری دراز کند، مگر برای کمک گرفتن. در چنین شرایطی ضرورت‌های جامعه با امیال فرد همخوانی ندارد. در این جاست که فرد تنها به واژگون کردن اجتماع می‌اندیشد. در چنین جامعه‌ای، مردم با این امید که شورش می‌کنند و همه چیز درست می‌شود، به بهای هست و نیست خود مبارزه می‌کنند. اما بعد از مدتی که بسیاری از کاستی‌ها اجتماعی هم چنان به قوت خود باقی ماند، یا ناامید می‌شوند یا به فکر تحول

ناگهانی دیگری می‌افتند و کمتر کسی جرأت می‌کند تا شبی به عنوان مردی انقلابی برای سرنگونی استبداد خانه‌زاد، کمر همت ببندد. بسیاری از اینان با بستگان و نزدیکان شان رابطه‌ای نابرابر دارند و اصلاً چنین عوامل ریشه‌ای را در آفرینش و بازآفرینی نهادهای استبدادی و اقتدارگرا نمی‌بینند؟! در چنین شرایطی، کسی از خود نمی‌پرسد که چگونه ممکن است تک تک افراد سالم و خوب باشند، ولی جامعه یا دولت، نهادهای سیاسی یا سایر نهادها ناسالم و بد از آب بیرون بیایند؟ در چنین جامعه‌ای تصور بر آن است که شورش و عصیان، کاری می‌کند کارستان و تمامی گره‌های کور را در عرصه‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی باز خواهد کرد. چنین جامعه‌ای حتی زمانی که استبداد بیرونی را بیرون می‌کند، استبداد درونی از او روی برنخواهد تافت و در جای جای گزینش های نهادهای مدنی سر بر خواهد آورد و آن گاه که کاستی‌ها افزون گردد، به استبداد بیرونی نیز دوباره رجوع خواهد نمود، زیرا شخص یا جامعه شایسته قدرت، مهمتر از جنبه اقتصادی و فرهنگی، در روان و وجود خود هنوز بدان وابسته مانده است؟! چون در روان‌شناسی سیاسی و روان‌شناسی قدرت، وابستگی به هر چیزی باعث "خودفراموشی" می‌گردد و به تهی شدن می‌انجامد که اقتدارگری را قوی‌تر از گذشته متولد یافته خواهد دید و ستم پیوند ارگانیک خود را در نهادهای گوناگون جامعه، به عنوان یک کل تماماً از دست نخواهد داد.

### ریشه‌یابی استبداد از فرد تا جامعه

در تاریخ بررسی‌های اجتماعی، استبداد و نحوه پیدایش و بازآفرینی آن در جامعه از جایگاه ویژه‌ای برخوردارست. باورهای عامه مردم، استبداد را ساخته و پرداخته‌ای تحمیلی از طرف شخص، گروه یا کشوری خاص می‌پندارد. در حالی که در سال‌های گذشته، روی نهادهای اجتماعی، اقتصادی و قدرت متمرکز می‌شدند تا عوامل شکل‌گیری و صلبی شدن استبداد را دریابند، اما در تحلیل‌های معاصر، آن را بیشتر بازتاب فرهنگ و سرشت روان جمعی افراد یک جامعه می‌دانند (Erickson, 1950; Horkheimer, 1922:31; Adorno, 1982:256-58). افراد یک جامعه استبداد پرور و بسته، بی‌خبر در کوچه پس کوچه‌های حرمان و سرخوردگی، بدنبال شخص یا گروهی می‌گردند که عامل بیرونی سرخوردگی‌های فردی و استبداد اجتماعی باشد، غافل از این که آن عاملی که الگوهای یک جامعه استبدادی و بسته را تعیین کرده و مدام قوام می‌بخشد، در درون تک تک افراد نهفته است که خصلتی جمعی پیدا می‌کند؟! خودکامگی در هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند هزاران سال ماندگار باشد، مگر بر مبنای روابط فراگیر اجتماعی‌ای که فرمانبرداری، سرسپردگی، کرنش، سازش و از همه مهم‌تر پذیرش ستم، مولفه‌های آن اند. روانی که از کودکی در خانواده و مدرسه با اطاعت شکل می‌گیرد، در صورت کاهش یا نیستی قدرت از خود می‌رمد و تلاش برای آزادی، معنی خودرأیی و گسست پیدا می‌کند، و این گسست و خودرأیی گاه چنان آشوبی می‌آفریند که



شخص برای جلوگیری از نابسامانی روانی مجبور می‌شود، زیر سلطه دیگری برود و شور جمعی چنان پوششی به خصوصیات اقتدارگرانه او می‌دهد که تلاش برای رهایی، به تن دادن به اسارت دیگری می‌انجامد. به بیانی دیگر، کرنش و فرمانبرداری تجویزی در نهادهای پرورشی موجب بازآفرینی آن در انواع نهادهای مدنی می‌شود، ولی افراد معمولاً علل چنین نمودی را در روان خود نمی‌یابند، بلکه آن را تنها در اندیشه و رفتار دیگری جستجو می‌کنند. در زمان آشفتگی‌های سیاسی و اقتصادی، فرد ستم‌دیده، آرزوی سرنگونی این یا آن شخص، این یا آن گروه و حزب یا حتی دولت و حکومت را در سر می‌پروراند، زیرا او خود در درونش، مستبدی است بی‌تخت و تاج که به امید عربک‌ه قدرت به جز اعمال کنش از طریق قدرتی سرنگون کننده، راه دیگری نمی‌بیند و نمی‌شناسد (تهرانی، ۱۳۷۹: ۷۱ - ۷۲). چرا که او جدا از دیگران بار آمده و از کودکی همه راه‌ها و ارتباطات فردی‌اش با همان ملاتِ سختِ خودکامگی در درون نهادهای پرورشی و تربیتی شکل گرفته است. از کودکی پدر و معلم دستور داده و او می‌بایست در نهایت اطاعت کند و او دستور داده و شخص کوچکتر خانواده فرمان می‌برده است. چنین نحوه تربیت دو سویه‌ای، افراد جامعه را از هم منفصل و نسبت به هم سرکوبگر می‌سازد. تربیت اقتدارگرا خود دوگانه آفرین است. به عبارتی، اینجاست که می‌توان گفت تربیت اقتدارگرا خود منشأ دوگانه‌پروری نابرابر است. در چنین نگاهی همواره یکی دانا یکی

نادان، یکی محکوم و یکی حاکم، یکی عالم، یکی جماعتی جاهل، یکی سازشگر و دیگری سازش‌ناپذیر، یکی من و منزه، یکی دیگری، او و گناهکار! چنین جامعه‌ای مبتلا به خفقان است، به جهت معیارهای گزینشگری در روان که در هر کجای جامعه چنان الگوهای دو سویه‌ای را بازآفرینی می‌کند. در چنین جامعه‌ای هر کس که جای دیگری می‌نشیند، همچون دیگری می‌شود. در حالی که در پندار خود تصور می‌کرد که دیگری ستمکار و مستبد بوده و خود مبراست؟! غافل از این که بذر استبدادپرور که خود را خوب و معصوم و دیگری را او و گناهکار می‌داند، هر کجای که رسد، نهال استبداد را پرورش خواهد داد!!

اینجاست که استبداد و زور همواره در چهره دیگری دیده می‌شود و چهره‌ها تعویض می‌شوند، غافل از این که چهره گناهکار، وجدان جمعی است که در روان تک تک افراد حکم به قضاوت، گزینش و رفتار صادر می‌کند. زیرا منطق استبدادپرور که خود را منزه کامل و دیگری را مقصر تمام عیار می‌بیند، توسط وجدان جمعی بازآفرینی می‌شود. مخالفت صرف با استبداد به معنای ریشه کنی آن نیست، بلکه چه بسیار مخالفت‌هایی که خود منطق استبدادی را بازآفرینی کرده و کنش استبدادی را آبیاری مداوم بخشند. یافتن متهم در چهره خود، چرخشی مهم در چنین تحولی است. گردش اتهام از دیگری به سمت خویش، حکایت از بلوغی دارد که لازمه هر تحول ریشه ای است.

### تعامل یا تقابل جهان‌بینی فردی، گروهی و جمعی

یکی از اصلی‌ترین علل ریشه‌ای در شکل‌گیری معضلات فوق و تمایز دو جامعه، استبدادی و آزاد، نحوه شکل‌گیری و تعامل یا تقابل جهان‌بینی‌های فردی، گروهی و جمعی در جامعه است. در جوامع مختلف، افراد به سبب تعاملات متفاوت و گوناگون، از تصورات، افکار، تخیلات، علایق، عناصر فرهنگی و هنری، سنن، قوانین و به طور کلی جهان‌بینی متفاوتی نیز برخوردار می‌شوند. در جوامع مختلف همواره تعاملاتی هست که به سبب همان تکرار، توسط فرد، افراد، قشر یا گروهی تجربه نمی‌شود و از این رو، جهان‌بینی‌ای متفاوت با آنچه توسط سایر تعاملگران تجربه شده، در اذهان درونی کرده و در قالب فرآوردهایی، همچون، باورها، افکار، سلاقی، تخیلات و عناصر فرهنگی، هنری، قوانین و سنن بروز می‌دهد. در نتیجه، در هر جامعه، همواره در نزد افراد می‌توان چند نوع جهان‌بینی متمایز و متفاوت یافت. جهان‌بینی‌ای که توسط تعاملات فرد (فرد در قالب تعاملگر) پدید می‌آید و ما آن را "جهان‌بینی فردی" معرفی می‌کنیم. جهان‌بینی‌ای که به وسیله گروه‌هایی از جامعه شکل گرفته و از آن تحت عنوان "جهان‌بینی گروهی" یاد می‌کنیم و جهان‌بینی‌ای که توسط تعاملات جامعه (جامعه به مثابه تعاملگر) شکل گرفته و ما آن را "جهان‌بینی جمعی" می‌نامیم. آن‌ها از جامعه‌ای به جامعه دیگر متفاوت‌اند. نوع تقابل، شیوه جذب یا دفع و جایگاه هر یک از جهان‌بینی‌های فردی، گروهی و جمعی در نهادهای مختلف جامعه است که تعیین‌کننده میزان آزادی‌های

فردی، ملاک و ابزارهای مختلف کنترل فرد به وسیله جامعه و نوع ارتباطات گروه ها، نهادها و رسانه ها با یکدیگر در هر جامعه‌ای است.

هر گاه جهان‌بینی جمعی در یک جامعه به گونه‌ای باشد که درصدد یک‌رنگ کردن هر چه بیشتر جهان‌بینی فردی برآید، جهان‌بینی فردی دو راه در پیش روی دارد. یا جهان‌بینی جمعی را پذیرفته و با گذشت از خواست های فردی، به نفع جهان‌بینی جمعی کنار می‌رود و در نتیجه فردیت و خلاقیت رشد نکرده و تضعیف می‌شود و در نهایت مانع از بلوغ شخصیت می‌شود، یا به مقابله برمی‌خیزد که نتیجه این مقابله می‌تواند در جهت اعتلای شخصیت فرد، خلاقیت و شناخت نوین و فردیتی مستقل مؤثر افتد. ولی این اعتلا در چه جهتی صورت می‌گیرد؟ در جهتی که تصادم و تقابل صورت گرفته است و سایر موارد توافق بلااستفاده باقی می‌مانند. نتیجه این تقابل در هر دو صورت فوق عاید جامعه‌ای نمی‌شود که در آن جهان‌بینی جمعی در صدد هم‌رنگ و هم‌محتوی کردن جهان‌بینی فردی برمی‌آید. چرا که حرکت افراد در جهت اعتلای جهان‌بینی فردی شان، چون در کنار جهان‌بینی جمعی در کل فرهنگ جامعه جذب نمی‌شود، بهره‌آ آن به جامعه نمی‌رسد، بلکه عاید فرهنگ و جوامعی می‌شود که بتواند جهان‌بینی‌های فردی را در کنار جهان‌بینی جمعی در کل فرهنگ جامعه جذب کند. نتیجه این تقابل به شکل آسیب‌های اجتماعی فرار مغزها، شکاف نسل ها و تقابل سنت و مدرن متجلی می‌شود.

همین وضع در مورد گروه ها، اقشار، سازمان های غیردولتی، رسانه های مستقل و احزاب یک جامعه نیز صادق است و جهان بینی جمعی در آنجا با چهره دولت و حکومت ظاهر می شود و اگر اجازه رشد به آن ها دهد، الگوهای متنوعی از جامعه باز و آزاد را می تواند سبب شود و اگر درصدد حذف شان برآید، مشخصاً به سوی جامعه ای بسته خواهد رفت، که در صورت تداوم آن ممکن است به جامعه ای دیکتاتوری و استبدادی بدل شود. الگوهای قانونمدار برای فعالیت های جهان بینی های گروهی بهترین نمونه از شیوه های ترقی به سمت جوامع آزاد است. اهمیت جهان بینی گروهی اینک بیش از پیش مطرح است؛ چرا که امروزه تحقق جامعه مدنی را موقوف به مشروعیت و فعالیت های آزاد سازمان های غیردولتی و رسانه های مستقل می دانند. جامعه مدنی نیاز به انواع گوناگونی از انجمن ها، تشکل ها، نهادها و موسساتی اجتماعی دارد که مستقل از دولت سازمان یافته باشند. تنها در این صورت است که جامعه عملاً توانایی مقاومت در مقابل فرمانروایی های دلبخواهی را می یابد (بیتام، دیوید و بویل، کون، ۱۳۷۷: ۵۰ - ۵۱ و ۱۳۹ - ۱۴۰).

بنابراین، در جوامعی که در آن ها، نهاد خانواده و نهادهای پرورشی و تربیتی با کنترل شدید مواجه اند، به طوری که درصدد هم رنگ کردن جهان بینی های فردی و گروهی اشخاص و گروه ها با جهان بینی جمعی برمی آیند، جهان بینی های فردی و گروهی در اذهان از رشد چندانی برخوردار نخواهد شد. در نتیجه، فردیت و

جهانبینی فردی ضعیف و همین طور آرای متکثر و مخالف، امکان آن را کمتر فراهم می‌آورد تا تعاریفی در قالب شناخت، بینش و تجربه‌ای نوین در اذهان افراد شکل گیرد و جهانبینی جمعی قوی، الگوهای معین خود از تفکر و رفتار را در اختیار افراد قرار می‌دهد. از این رو، هر نوع تجربه، بینش، فن و دانشی که از الگوی جدیدی حاصل شود، به شدت در تعارض با تجربه یا دانشی قرار می‌گیرد که از تجربه و شناخت جمعی حاصل شده است، و شناخت، تفکر و اعمال جدید به شدت با مقاومت روبرو شده و چه بسا طرد می‌شود. چنین جامعه‌ای یا پیشرفت نخواهد کرد یا هر نوع پیشرفتی در آن، بسیار کند و صوری خواهد بود. اما عرصه‌هایی که به نظر می‌رسد جهان بینی‌های فردی و گروهی از طرف جهان بینی جمعی حذف یا قربانی می‌شوند، کجاست؟

#### نهاد خانواده

خانواده یکی از محیط‌هایی در جامعه ما است که تعاملاتی را پدید آورده و دامن می‌زند که منجر به شکل‌گیری جهانبینی جمعی قوی و جهانبینی فردی ضعیف می‌شود. در محیط‌هایی که اعضای خانواده با آراء، ایده‌ها، سلاقی، باورها و رفتارهای مختلفی روبرو هستند که برخاسته از تفاوت‌های مختلف سنی، جنسی، علمی و تجربی آن‌هاست، اما حرکت کلی اعضای خانواده در جهت الگوی تربیتی‌ای است که با یک‌رنگ کردن‌شان و کنار رفتن گوناگونی‌ها در جهت یک الگوست، مشکل قد علم می‌کند. در حالی که در

یک خانواده با الگوی تربیتی سالم و مناسب اصلاً قرار نیست که آراء، نظرات، سلايق و رفتارهای مختلف در جهت يک‌رنگ و محتوا شدن، به نفع يکديگر کنار روند. اما در يک جامعه بسته با الگوی تربيتی تجویزی، چه بسا با وجود طرح آراء و سلايق مختلف، در راه جمع‌بندی و نتیجه‌گیری کلی، جملگی به نفع يکی کنار می‌روند. به بیانی دیگر، جهان‌بینی‌های فردی با وجود طرح، به نفع جهان‌بینی‌های فردی قوی‌تر یا جهان‌بینی‌های جمعی کنار می‌روند و در کنار آن جذب نشده و به موجودیت خود ادامه نمی‌دهند، و عملاً فاقد تأثیرگذاری بر نهاد خانواده و آن گاه جامعه بوده و خواهند بود.

#### **نهادهای پرورشی و تربیتی؛ خانواده و مدرسه**

در جامعه‌ای بسته، نسل تربیت شده در نهاد خانواده، چون به نهادهای پرورشی و تربیتی‌ای فراتر از خانواده، همچون مدرسه پا می‌گذارد، به همان تعاملاتی می‌پردازد که در خانواده تجربه کرده بود؛ یعنی طرح آراء و کنار رفتن آن به نفع آراء و جهان‌بینی معلمی که وظیفه وی درونی کردن و تربیت جهان‌بینی رسمی جامعه‌ای است که در آن زندگی می‌کنند. معلم از يک طرف می‌گوید و شاگردان نوشته، یادداشت کرده و می‌پذیرد، و هر سؤالی که خارج از چارچوب مورد انتظار آن باشد با بی‌توجهی، حذف یا حتی تنبیه مواجه می‌شود. در نتیجه، جهان‌بینی فردی و گروهی در پرورش آراء، شناخت و تجربه‌ای نو و علارغم گذشته، هیچ تمرین و

ممارستی را به عمل نمی آورد تا با پیگیری و تصحیح آن ها در آینده بتواند به عنوان تصمیم گیری مستقل بروز کند. الگوی پرسش ها و پاسخ هایی که در آزمون ها نیز طراحی می شوند، در جهت معکوس تربیت ذهنی است که به استقلال، ابداع و خلاقیت منتهی شود.

در این مدارس معمولاً مطالبی عرضه می شود که برای امتحان به حافظه سپرده می شود. آن گاه آموزگاران از مطالب به خاطر سپرده شده، آزمونی فراهم می آورند و نمراتی را به شاگردان می دهند تا ملاک کارایی آن ها باشد؛ آیا میزان به خاطر سپردن، ملاک کارایی محصلان است؟ اگر نیاز به ضبط مطالب است، بهتر نبود تعدادی ضبط صوت و نوار تهیه کرده و مطالب را به دقت در آن ها حفظ می کردند یا اکنون که علوم رایانه ای پا به عرصه گذارده در قالب آن ها، اندوخته هایی را ذخیره می کردند؟ متأسفانه همین الگو در دانشگاه های شان نیز تجویز می شود. تحقیقاتی که در برخی از مدارس تهران صورت گرفته است، نشان می دهد که تدریس در کلاس ها عمدتاً به حفظ دروس در قالب پرسش و پاسخ هایی از پیش تعیین شده، محدود می گردد و حتی به آموزش نیز پرداخته نمی شود، چه رسد به نوآوری و خلاقیت (رضایی، ۱۳۸۴: ۴۴).

هنگامی در یک جامعه با استقلال، نوآوری و خلاقیت مواجه خواهند شد که در نهادهای پرورشی شان به هیچ وجه مطالب عرضه شده را از دانش آموزان و دانشجویان نطلبند، بلکه درصدد باشند که با اندوخته هایی که در اختیار دانش آموزان و دانشجویان



قرار داده‌اند، جستجو کنند تا ببینند چه میزان تولید فکر کرده و چه روش‌ها، دیدگاه‌ها، نتایج و حتی پرسش‌ها و مسایل جدیدی را ارایه می‌کنند و ملاک سنجش دانش آموز و دانشجو نیز همین شناخت‌ها و روش‌های جدیدی باشد که از تقویت جهان بینی‌های فردی و گروهی حاصل شده است.

### الگوهای تربیتی، جامعه‌پذیری و مشارکت

در جوامع بسته، الگوهای تربیتی، پرورشی و جامعه‌پذیری نسل جدید با مشارکت او تحقق نمی‌یابد، بلکه دستاوردهای نسلی که مسئولیت‌های زندگی را در خانه و جامعه به عهده دارد، به شکلی حاضر و آماده در اختیار نسل جدید قرار می‌گیرد. به عبارتی، نسل یا نسل‌های گذشته، امکان تجربه در همان شرایطی را که خود پیش از آن، تعامل کرده و آن‌گاه بدست آورده، به نسل جدید نمی‌دهند و با عدم مشارکت‌پذیری در تصمیمات و کارهایشان، تنها دستاوردهای خود را که حاصل تجارب و تعاملات شان است و در حقیقت نقطه پایانی و دستاورد آن تجارب و ضروریات آن به شمار رفته، در قالب تجویزها و حکمات به عنوان شناخت و رفتاری حاضر و آماده در اختیار نسل جدید قرار می‌دهند. بنابراین نسل جدید تنها ناظر آن شناخت‌ها، رفتارها و انتخاب‌هایی است که نسل پیشین تجربه کرده است. غافل از این که، آنچه در نسل گذشته به عنوان ملاک‌ها و ضوابط حاکم بر واقعیت ارزیابی می‌شود و بدان سبب با ارزش است تنها به آن جهت پدید آمده که

حاصل تجارب نسل گذشته است که اگر آن تجارب و تعاملات نبودند، این معیارهای شناخت و الگوی رفتار و انتخاب نیز تحقق نمی‌یافتند. از همین روی، چون نسل گذشته امکان تجربه‌ای مشابه را که خود در گذشته و حال دارد، به نسل جدید نمی‌دهد، به همین سبب نسل جدید به هیچ‌وجه تعاملاتی را تجربه نمی‌کند که به شناخت‌ها، رفتارها و معیارها و گزینش‌هایی با ملاک‌های نسل گذشته منتهی شود (احمدی، ۱۳۸۱-۱۳۸۲: ۷۵-۷۷). از همان روی نسل جدید همواره توسط نسل گذشته محکوم به بینش و انتخاب‌هایی با معیارهایی رویایی و غیرواقعی است. اما علت چنین دستاوردی چیست؟ آیا عامل‌اش، چیزی به جز الگوهای سنتی تربیتی و جامعه‌پذیری در جامعه‌ای بسته است که با عدم مشارکت نسل جدید، اجازه آن را به ایشان نداده تا خودشان تجربه و تعامل کرده و از آن روی خود بشناسند و انتخاب کنند؟! بنابراین، در چنین جوامعی، نسل گذشته تا به نسل جدید اجازه ندهد که با مشارکت در کارهایش، خود تجربه کند، هرگز نسل جدید نه می‌تواند به همان ملاک‌ها، بینش‌ها و رفتارها دست یابد، نه منطقی خواهد بود که چنان انتظاری وجود داشته باشد.

#### علل برخی از آسیب‌های اجتماعی عدم مشارکت

اما چنین تمایزی در تجارب پس از پدید آمدن چگونه به پیش می‌رود و افراد و به دنبال آن، جامعه را به سمت خود می‌کشد؟ نسل جدید که از ابتدا در نهاد خانواده و سپس در نهادهای

پرورشی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی تنها ناظر نسل گذشته بوده و مشارکتی در هیچ یک از آن ها نداشته است، زمانی فرا می‌رسد که کارها و مسئولیت ها را از نسل گذشته تحویل بگیرد. اما به هیچ وجه آمادگی آن را ندارد. زیرا او بنا بر عدم مشارکت و تماشاچی بودن، اکنون دیگر واقعاً از ملاک هایی برخوردار است که با واقعیت و جریان مسئولیت پذیری در زندگی فرسنگ ها فاصله گرفته است و او در مواجهه با دنیای واقعی با ملاک هایش فاصله محسوس و عمیقی دارد!! به عبارتی، نسل جدید هنگامی که با گذشت زمان مسئولیت هایی را در خانه یا جامعه به عهده می‌گیرد، چون در طول زندگی‌اش از مشارکت نسل گذشته بهره‌مند نشده، از هر نظر یک مبتدی است و به همان جهت، ایده‌ها، بینش ها، شناخت ها، رفتارها و گزینش ها و مهم‌تر از همه، معیارهایش برای جملگی آن ها، بسیار سطحی و به دور از واقعیت است. این پدیده کاملاً طبیعی و منطقی است، زیرا نسل گذشته با عدم مشارکت نسل جدید مانع از آن شده است تا او خود ولو با تجربه اشتباهات، تمامی چیزهایی را تجربه کند، که نسل گذشته منطقی و واقعی می‌پندارد؟! و مهم‌تر از آن، نسل جدید چون در کارها و تصمیمات به مشارکت دعوت نشده، اصلاً ارزش و معنای چیزهایی را درک نمی‌کند که نسل پیشین با زحمت و چه بسا تاوان بسیار به چنگ آورده است! در نتیجه، او بر حسب چنین ممانعت هایی، نه تنها بی‌تفاوت و ناآگاه نسبت به تمامی چیزهایی می‌شود که نسل گذشته به سختی به دست آورده است و از این

روی پرتوقع و طلبکار می‌گردد، بلکه معیارها و ملاک های او آنقدر به دور از واقعیت خواهد بود که می‌خواهد همه چیز را یک دفعه اصلاح سازد، به طوری که با یک چشم بر هم زدن خانواده، جامعه و دنیایی را که در آن زندگی می‌کند، به بهشت مبدل سازد؟! از این روی، او در اولین مواجهه با دنیای واقعی به سبب عدم مشارکت، از کمترین شانس برای موفقیت برخوردار نیست! بنابراین، یا همچون شکست خورده‌ای کنار می‌کشد، که اشخاص بی‌تفاوت جامعه را می‌سازد و آشکال مختلف عزلت‌گزینی و افسردگی در وی بروز می‌کنند (همانجا، صص ۸۲-۸۳). یا از آن‌ها بردگانی می‌سازد که خود را تسلیم دنیایی می‌بینند که از بیرون به آن‌ها تحمیل می‌شود، که در نتیجه به جای آن که اشخاصی بار آیند که در تعامل با دنیای واقعی راز و رمز آن را درک کرده و آن‌گاه بتوانند تحولاتی را نیز در دنیای پیرامون خود پدید آورند، از آن‌ها فرمانبرداران بی‌چون و چرای هر محیط و جامعه‌ای می‌سازد که در آن قرار می‌گیرند و در خوش‌بینانه‌ترین حالت، گذشته خود و جامعه خویش را می‌آفرینند و در جا می‌زنند، که نمونه‌های مختلف آن در قالب واقعیت‌پرستی و اخلاق بردگی متجلی می‌شوند. یا با قرار گرفتن در مقابل واقعیات و جامعه‌ای که ناگهان به روی شان قد علم کرده است، در خوش‌بینانه‌ترین موضع به یک آرمان‌گرای ناکام و در بدبینانه‌ترین وضعیت به پرخاشگری حاد و آشوبگری بدل می‌شوند که با بستن چشم‌های شان تصور می‌کند که راه حقیقی درست شدن امور تنها با خراب کردن هر

آنچه در مقابل ما قرار می‌گیرد، تحقق می‌یابد و از هر فرصتی برای بهانه‌ای سود می‌جویند تا آشوبگری ذهنی خود را عملی سازند که می‌تواند از صورتی موردی به شکلی نسلی بدل می‌گردد که در صورت اخیر حادثترین مشکلات را برای جامعه پدید می‌آورد.

### جامعه باز و آزاد و ارکان آن

جامعه باز و آزاد، حاصل پیدایش افرادی است که آزادانه می‌توانند در پی منافع شخصی خود باشند و تا هنگامی که در باورها، نگرش‌ها و رفتارها در حوزه فرد قرار دارند، هیچ کس حق آن را ندارد که آنان را از این حق باز دارد. از این روی، هر کس در پی آن است تا غایتی برای خویشتن بیابد، ولی بدین سبب هر کس یکسره وابسته به دیگران می‌شود. زیرا بی‌آنان وسیله‌ای برای رسیدن به اهداف خود نمی‌یابد. پس بدین طریق همه افراد به یکدیگر وابستگی پیدا می‌کنند (ستیس، و، ت، ۱۳۵۵: ۵۷۳ - ۵۷۷).

امروزه که بر مطالعات حوزه اجتماعی و فرهنگی افزوده شده است، خصایصی دیگر و معلوماتی تخصصی‌تر و واقع‌بینانه‌تر از جامعه باز بدست آمده است. از جمله این که در چنین جامعه‌ای، افراد جملگی از حقوق یکسان و فرصت و مجالی کافی و مساوی برخوردارند تا دریابند چه گزینش‌ها، اهداف و راه‌هایی مصالح آن‌ها را تأمین می‌کند. هر شهروندی خود، حق صلاحیت تعیین و تشخیص مصلحت خویش را دارد. هر یک از شهروندان باید مطمئن باشد که داوری اش و و رأی اش در تصمیم‌گیری‌های

مهم جمعی، در روی کار آمدن دولت ها یا کنار رفتن شان و یا برخط مشی شان موثر است. بدین منظور می تواند تشکل هایی داوطلبانه اعم از اصناف، احزاب و سازمان های غیردولتی برای حفظ حقوق خود تشکیل شوند. باید توجه کرد که تشریک مساعی فعالانه در امر توسعه و یا هر تحولی در جامعه تنها به معنای سهم بردن از منافع نیست، بلکه نیازمند درگیری فکری و روحی افراد است و تنها به حضور فیزیکی محدود نمی شود، بلکه به تمایل به تشریک مساعی، تفکر و انگیزه خلاق و نیز قبول مسئولیت نیازمند است (بورن، ۱۳۷۹: ۲۱ به بعد). اما مسئله از آن هم حساس تر است. اگر جدای از دولت، بقیه جامعه بر مبنای اقتدار فردی اداره شود، آزادگی در سطح کشور ریشه چندانی نخواهد یافت. اگر مردم به خودکامگی در خانواده، مدرسه و مراکز دینی عادت کرده باشند و اگر تجربه ای در متشکل ساختن خود یا اتخاذ تصمیم مشترک در محل کار، محله و تشکل های داوطلبانه نداشته باشند، کمتر احتمال دارد که شهروندان فعالی باشند یا در مورد وضعیت کلی جامعه خود احساس مسئولیت کنند.

#### جهانبینی فردی و جذب آن در جامعه

چنان که گذشت، هر فردی در زندگی اش از آراء، دیدگاه ها، سلاقی، باورها و رفتارهایی برخوردار است که در صورتی که نسبت به تعقیب آن ها جدی باشد می تواند در ابتدا شخصیتی منحصر به فرد از خود بسازد که به خلاقیت و شناخت جدید

منتهی گردد و در صورت عدم جدی گرفتن، جهان‌بینی فردی به نفع جهان‌بینی‌های دیگران یا جهان‌بینی جمعی کنار رفته و تغییر می‌کند. اما چگونه جهان‌بینی‌های فردی‌ای که متفاوت با جهان‌بینی جمعی است، جذب کل نظام اجتماعی و فرهنگی جامعه می‌شود؟ آیا درک و تحمل غیر را باید علت چنین گزینشی انگاشت؟ در این صورت راه تحقق آن چیست؟

در بسیاری از موارد، تحمل و درک طرف مقابل، همچون باورها و رفتارهای دیگر، معلولی است که با پند و گفتار نمی‌توان آن‌ها را در افراد درونی ساخت، بلکه تعاملاتی را که به عنوان شرط ضروری شکل‌گیری‌شان است، باید شناخت و پدید آورد. آن‌گاه است که گفتار می‌تواند به عنوان شرط کافی موجب شود که آن‌ها معلول‌شان را که درک و تحمل طرف دیگر است، سرعت بخشند. آنچه که هر جامعه‌ای به عنوان یک مشکل اجتماعی و فرهنگی با آن مواجه بوده است و موجب شده، تا محدودی از جوامع با حل آن، از افرادی مستقل، با خلاقیت و شکوفایی برخوردار شوند، تنها عدم شنیدن آراء دیگران و یا تحمل آن‌ها نیست، بلکه ترکیب دو امر متناقض در داخل نظام اجتماعی و فرهنگی جامعه است؛ یعنی، پرورش افرادی با جهان‌بینی‌های فردی قوی از یک طرف و تحمل، شنیدن و جذب آراء و جهان‌بینی‌های دیگران توسط همان افراد از طرف دیگر. به بیان دیگر، چه بسیارند، افرادی که از جهان‌بینی فردی قوی برخوردارند و در این راه حتی با شنیدن آراء دیگران موافق‌اند، ولی چون پای عمل به کار آید به آن وقعی نمی‌گذارند

و تغییر رفتاری از خود نشان نمی‌دهند، و چه بسیارند افرادی که به سبب ضعف جهان‌بینی فردی، بسته به آن که در کدام محیط باشند، به سرعت هم‌رنگ جهان‌بینی‌های دیگران می‌شوند و در نتیجه، تبدیل به نسخه‌ای تکراری از دیگران شده و شناخت، خلاقیت و فرآورده‌های نو را عرضه نمی‌کنند. تنها ترکیب دو موضوع متناقض جهان‌بینی فردی قوی و جدی با پذیرش و جذب جهان‌بینی‌های فردی دیگران از طرف افراد یک جامعه است که می‌تواند منجر به دستاوردی شود که از یک طرف خلاقیت و شناخت نو را بدنبال دارد و از طرف دیگر، به تصادم و تقابل منجر به حذف، منتهی نشود.



## فهرست منابع فارسی

- آگ برن و نیم کوف (۱۳۵۴) *زمینه جامعه شناسی*، اقتباس از امیر حسین آریانپور، چاپ نهم، انتشارات کتاب های جیبی، تهران.
- احمدی علی آبادی، کاوه (۱۳۸۱-۱۳۸۲). *برنامه ریزی بلندمدت بخش اجتماعی و فرهنگی*؛ نمونه موردی جامعه ایران، دفتر آمایش سرزمین سازمان مدیریت و برنامه ریزی، تهران.
- بورن، اد (۱۳۷۹) *بعد فرهنگی ارتباطات برای توسعه*، ترجمه مهرسیما فلسفی، مرکز تحقیقات، مطالعات و سنجش صدا و سیما، تهران.
- بیتس، دانیل و فرد پلاگ (۱۳۷۵) *انسان شناسی فرهنگی*، ترجمه محسن ثلاثی، انتشارات علمی، تهران.
- بیتهم، دیوید و بویل، کوین (۱۳۷۷) *آزادی، دموکراسی و جامعه مدنی*، ترجمه دکتر زمانی، تهران.
- تامپسون، جان بروکشایر (۱۳۷۹) *رسانه ها و نوگرایی*، ترجمه علی ایتاری کسمایی، موسسه انتشاراتی روزنامه ایران، تهران.
- تهرانی، مسعود (۱۳۷۹) *اقتصادگرایی*، نشر همراه، تهران.
- تهرانی، مسعود (۱۳۸۳) *استبداد و اقتصادگرایی*، نشر همراه، تهران.
- رضایی، محمد و محمد جواد غلامرضا کاشی (۱۳۸۴) «*چالش های بازتولید هژمونی دولت از طریق گفتمان مدرسه*» مجله جامعه شناسی ایران، انجمن جامعه شناسی ایران، شماره ۴.
- علاقه بند، علی (۱۳۶۴) *جامعه شناسی آموزش و پرورش*، انتشارات فروردین، تهران.
- ساروخانی، باقر (۱۳۷۱) *جامعه شناسی ارتباطات*، انتشارات اطلاعات، تهران.
- *سازمان ها: سیستم های عقلایی، طبیعی و باز* (۱۳۷۴)، ترجمه میرزایی اهرنجایی و دیگران، انتشارات دانشکده مدیریت دانشگاه تهران.

- ستیس، و (۱۳۵۵) *فلسفه هگل*، ترجمه دکتر حمید عنایت، انتشارات کتاب های جیبی، تهران.
- وبر، ماکس (۱۳۶۷) *مفاهیم اساسی جامعه‌شناسی*، ترجمه احمد صدارتی. نشر مرکز، تهران.

### فهرست منابع لاتین و سایت ها

- Adorno.T.W (1982) *The Athoritarian Personality*. Norton. New York, London.
  - Erickson. E (1950) *childhood and society*, norton. New York.
  - Horkhaimer. Max (1922) *Critical Theory*, Continuum. New York.
  - Stewart. W.E (1971) *Introduction to Sociology*, Mcgraw Hill.
- [http://sociologyofiran.com/index.php?option=com\\_content&task=view&id=638&Itemid=65](http://sociologyofiran.com/index.php?option=com_content&task=view&id=638&Itemid=65)

## جمع بندی فراتحلیل‌ها

در این تحقیق‌ها و فراتحلیل‌ها ما به در سه بعد کنش‌ها، الگوهای پنهان و سطوح کلان جامعه به انواعی از آسیب‌های اجتماعی پرداختیم و به این نتیجه رسیدیم:

عدم توسعه یافتگی و آسیب‌های اجتماعی ما در بسیاری از موارد از چنان مبانی کلانی برخوردارست، که در نگاه نخست نمی‌توان به راحتی علل اصلی‌اش را تشخیص داد، زیرا از عوامل ریشه‌ای و بطنی اجتماعی و فرهنگی نشأت گرفته و بازآفرینی می‌شود. نمونه آن‌ها عارضه فرار مغزهاست که در بسیاری از موارد با پدیده مهاجرت نخبگان یکسان پنداری شده و از این روی علل اساسی و مستتر آن نادیده انگاشته می‌شود. بی‌توجهی به نخبگان و اندیشمندان با شعار دادن و محکوم ساختن دیگران برطرف نمی‌شود، بلکه می‌بایست به جای آن بدنبال یافتن علل اساسی‌ای در جامعه خود باشیم که قادر به جذب نخبگان در جامعه نبوده و آن‌ها را به سوی جوامع دیگر فراری می‌دهیم. شکاف نسل‌ها و تقابل سنت و مدرن به اشکال مختلف در جامعه از دیگر آن مواردند.

آثاری که پیش از این درباره استبداد نگاشته شده تنها به این معضل پرداخته‌اند و یا آن را به مثابه تحمیلی به مردم یا همچون انتخابی از روی اشتباه یا نوعی پناهجویی برای فرار از ترس، امید و غیره دانسته‌اند و مسأله دیگری را که به اندازه خود استبداد مهم است،

از نظر دور داشته اند؛ این که هرج و مرج، شکست از واقعیت و وندالیسم، چاهی است که توده ها برای فرار از آن به چاله استبداد یا دیکتاتوری پناه می برند. نگارنده در این اثر با آوردن هر دو معضل، آن ها را از نهاد خانواده تا نهادهای اجتماعی تعقیب کرده است. به طوری که، با بررسی نهادهای پرورشی و تربیتی (خانه، مدرسه، مراکز دینی و فرهنگی و رسانه ها و حتی عرصه های هنری) در جوامع مختلف ما با دو الگوی متفاوت مواجه هستیم. یکی جامعه ای بسته که ارزش ها و نکات تربیتی را تجویزی به نسل بعد منتقل می سازد و دیگری جوامع باز و آزاد که با مشارکت امکان راه عبور از معبر خروشان زندگی را به نسل جدید می بخشد. آن ها ممکن است در قالب الگوهایی خاموش و پنهان تأثیر بگذارند و یا در چارچوب تفکرات و کنش ها بروز کنند؛ الگوی خاموشی چون خودمحموری و الگوی پنهانی چون شیفتگی قدرت و کنشی همچون کنش معطوف به قدرت. در هر صورت، علل بازآفرینی مداوم آن ها چیزی نیست، به جز تعاملات و تقابلاتی که در این جوامع، الگوهای تربیتی و جامعه پذیری شان را شکل می بخشد و آن ها متعاقباً در تمامی عرصه های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی تجلی پیدا می کنند که می توانند در نهایت به جامعه ای بسته یا جامعه ای باز و آزاد منتهی شوند. جایی که جهانی بینی های فردی و گروهی در تقابل با جهان بینی جمعی قرار می گیرد و جامعه ای بسته را می سازد و جایی که آن ها در تعامل با هم، خلاقیت ها و ابداعات را در کل نظام اجتماعی و

فرهنگی شان جذب و هضم می‌کنند و اینجاست که جامعه ای باز و آزاد پدیدار می‌شود.

در یک جامعه بسته، افراد و به خصوص جوانان به سبب عدم اجازه در مشارکت، تعامل و تجربه بلوغ شخصیتی کاملی را طی نمی‌کنند. از این روی یا به شکلی تفریطی به عزلت‌گزینی و اخلاق بردگی روی می‌آورند یا به شکلی افراطی به پرخاشگری و آشوبگری حاد متوسل می‌شوند.